

وَهَائِيَان

تأليف : علي اصغر قفقي

این کتاب تحت شماره $\frac{۸۲}{۵۳/۱/۲۸}$ در کتابخانه ملی ثبت رسیده است

محل فروش

قم - انتشارات اسماعیلیان نجفی

بهاسی تومان

وہابیان

بررسی و تحقیق گونہ ای دربارہ
عقاید و تاریخ فرقہ وہابی

تألیف
علی اصغر فقیہی

کتابفروشی صبا
تہران - ناصر خسرو

حق چاپ و افست
مخصوص مؤلف است

این کتاب ب سرمایه کتابفروشی صبا در چاپخانه شرکت سهامی
طبع کتاب در دو هزار نسخه ، چاپ شد ۱۳۵۲ شمسی

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۱۷	سخنی چند
	بخش اول
۱۹	بنیادگذاران مذهب وهابی
۱۹	مذهب وهابی چگونه و از کجا برخاست ؟
۲۰	نام وهابی
۲۲	داستان بر بهاری
۲۳	ابن تیمیه
۲۴	مذهب حنبلی و وهابی
۲۴	مختصری از شرح حال ابن تیمیه
۲۸	درباره عقاید فقهی ابن تیمیه
۳۰	بخش دوم عقاید ابن تیمیه
۳۰	۱ - توحید از نظر ابن تیمیه
۳۰	۲ - وسعت دادن دائرة شرك
۳۲	۳ - اعتقاد به رؤیت و اثبات جهت
۳۳	۴ - اعتقاد به اینکه ذات احدیت به آسمان اول فرود می آید
۳۴	۵ - اعتقاد به اینکه عصمت انبیا قبل از بعثت لازم نیست
۳۵	۶ - درباره پیغمبر ﷺ پس از رحلت

صفحه	موضوع
۳۵	راجع به وفات خضر عليه السلام از نظر ابن تیمیه (پاورقی)
۳۶	۷ - عقیده او درباره مرقد مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله و حرمت دعا و نماز در نزد آن
۳۷	برداشتن خاک قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله برای تبرک و نماز گزاردن آن حضرت در نزد قبور (پاورقی)
۳۸	توضیح درباره وضع مرقد مطهر
۳۸	علت مسدود شدن حجره شریف (پاورقی)
۳۹	درباره صندوق روی قبر مطهر
۴۰	درباره پوشش مرقد مطهر و معطر کردن آن و آویختن قندیل در اطراف آن و تقدیم اشیاء نفیس
۴۲	درباره گنبد روی حجره
۴۲	درهای حرم نبوی از چه زمانی بسته شد ؟
۴۲	پرده اطراف قبر شریف در زمان حاضر (پاورقی)
۴۳	درباره سنگریزه های کف مسجد
۴۳	وضع حرم مطهر در زمان حاضر (پاورقی)
۴۴	توضیح دیگر درباره زیارت قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بوسیدن و لمس آن
۴۵	بقیه سخن ابن تیمیه درباره قبر و روضه مقدسه
۴۶	۸ - حرمت سفر برای زیارت قبور
۴۸	توضیح درباره ادعای اجماع و اتفاق در مورد زیارت قبور
۴۸	مقصود ابن تیمیه از اجماع (پاورقی)
۴۹	توضیح درباره نسبت هایی که به شیعه داده شده است
۵۳	۹ - زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و قبور دیگر از نظر ابن تیمیه
۵۶	توضیح درباره زیارت قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله و قبور دیگر و رفع اتهام از شیعه

صفحه	موضوع
۵۶	روایت احمد حنبل درمورد زیارت قبور (پاورقی)
۵۹	۱۰ - سوگند به غیر خدا
۶۰	توضیح درباره قسم به غیر خدا
۶۲	۱۱ - سفر به بقاع معظمه و مشاهد متبرکه
۶۲	۱۲ - درباره شیعه
۶۳	توضیح دیگر درباره زیارت قبور از نظر شیعه و کیفیت زیارت
۶۶	۱۳ - درباره قبور صالحین
۶۷	۱۴ - بنا و ساختمان بر و اطراف قبور و لزوم ویران کردن آن
۶۸	۱۵ - سجاده برای نماز انداختن
	۱۶ - استغاثه و توسل به پیغمبر ﷺ و شفیع قرار دادن آن حضرت
۶۸	و حاجت خواستن
۶۹	توضیح درباره توسل به پیغمبر ﷺ
۷۰	۱۷ - صلوات بر پیغمبر ﷺ
۷۱	۱۸ - بنای مسجد و گذاشتن قرآن در نزد قبور
۷۱	۱۹ - هر چیز جدیدی بدعت است
۷۲	۲۰ - يك نظر کلی درباره عقاید ابن تیمیه
۷۴	بخش سوم - شیخ محمد بن عبدالوهاب پیشوای فرقه وهابی
۷۵	درباره مسافرت شیخ محمد به ایران
۷۷	اظهار دعوت
۷۸	مخالفت امیراحسا باشیخ
۷۸	آغاز ارتباط میان شیخ محمد و آل سعود
۷۹	پشیمان شدن عثمان - امیر عینیه - از یاری نکردن شیخ

صفحه	موضوع
۸۰	تأثیر وجود شیخ در وضع مردم درعیه
۸۱	شیخ محمد و شریف مکه
۸۲	سیرت و روش شیخ محمد
۸۳	پایان کار محمد بن عبدالوهاب
۸۴	چند ملاحظه درباره اینکه شیخ ، تعالیم جدید را از کجا آموخت و علل پیشرفت او در نجد چه بود ؟
۸۸	بخش چهارم - عقاید وهابیان
۸۸	۱ - معنای توحید و مفهوم کلمه لا اله الا الله
۸۹	توضیح درباره مطلق دعا و ندا و طلب حاجت (پاورقی)
۹۲	پس موحد کیست ؟
۹۳	۲ - اقرار به شهادتین موجب اسلام نیست
۹۴	توضیح درباره اقرار به شهادتین (پاورقی)
۹۵	۳ - اثبات جهت برای خدا
۹۶	۴ - درباره نخستین پیغمبران
۹۶	توضیح درخصوص اینکه در زبان عربی بیشتر ، الفاظ درمعانی مجازی به کار میرود (پاورقی)
۹۷	۵ - شفاعت و استغاثه
۹۸	توضیح درباره استغاثه
۹۹	۶ - به غیر خدا سید و مولا خطاب کردن موجب شرك است
۱۰۰	توضیح درباره مطلب مزبور
۱۰۱	۷ - درباره ساختمان اطراف و بر روی قبور و ذبح و نذر برای آنها و افروختن چراغ
۱۰۳	توضیح درخصوص مطالب مزبور و همچنین نوشتن بر روی قبور

موضوع	صفحه
۸ - زیارت قبر مطهر پیغمبر ﷺ	۱۰۶
توضیح درباره استحباب زیارت مرقد پیغمبر ﷺ	۱۰۷
۹ - درباره مقام پیغمبر ﷺ	۱۱۰
۱۰ - عقیده ایشان درباره سلف صالح	۱۱۳
۱۱ - درباره اهل بیت	۱۱۴
۱۲ - اصول و فروع دین	۱۱۵
۱۳ - عمل بظاهر آیات و اخبار و مخالفت با تأویل	۱۱۶
درباره فرقه ظاهریه (پاورقی)	۱۱۶
۱۴ - اجتهاد و تقلید	۱۱۷
۱۵ - درباره آنچه در زمان پیغمبر ﷺ و صحابه نبوده است .	۱۱۸
حرمت استعمال دخانیات	۱۲۱
امور دیگری که آنها را بدعت میدانند	۱۲۲
یادآوری	۱۲۳
چند ملاحظه :	۱۲۴
۱ - درباره بدعت و حرام بودن آنچه در زمان پیغمبر ﷺ و صحابه نبوده است	۱۲۴
اشاره ای به اصل اباحه و اجتهاد در مذهب شیعه	۱۲۷
۲ - درباره عقاید محمد بن عبد الوهاب	۱۲۷
بخش پنجم - قدیمترین ذکر از مذهب و عقاید وهابیان در منابع ایرانی	۱۳۰
بخش ششم - مرکز انتشار مذهب وهابی	۱۳۶
سرزمین نجد	۱۳۷
مردم نجد	۱۳۸

صفحه	موضوع
۱۴۰	وضع مردم نجد از بدوی و شهرنشین مقارن دعوت وهابی
۱۴۱	شمه‌ای از اخلاق و اوضاع اجتماعی نجدیان
	ارتباط میان اخلاق و اوضاع اجتماعی مردم نجد با پیشرفت مذهب
۱۴۵	وهاپی در آنجا
۱۴۸	بخش هفتم - آل سعود
۱۴۹	آغاز امارت آل سعود
۱۵۰	محمد بن سعود
۱۵۲	عبدالعزیز بن محمد بن سعود
۱۵۲	عبدالعزیز و شریف مکه
۱۵۵	متن نامه سعود بن عبدالعزیز به اهل مکه
۱۵۵	توضیح درباره خواجهگان حرمین شریفین (پاورقی)
۱۵۶	کیفیت ویران کردن قبور در مکه
۱۵۷	اقدامات دیگر سعود در مکه و بازگشت شریف غالب
۱۵۸	تصرف مدینه
۱۵۹	حمله وهابیان به کربلا و نجف
۱۶۱	حمله به کربلا
۱۶۴	علل غلبه وهابیان به شهر کربلا
۱۶۵	حمله‌های دیگر وهابیان بکربلا
۱۶۷	حمله وهابیان بکربلا در منابع ایرانی
۱۶۹	اقدامات فتحعلیشاه
۱۷۰	کشته شدن عبدالعزیز به دنبال حادثه کربلا
۱۷۱	حمله وهابیان به نجف اشرف

صفحه	موضوع
۱۷۲	برخورد وهابیان بقبیله خزاعل و شدت یافتن کینه ایشان بشهر نجف
۱۷۲	نخستین وقعه
۱۷۳	وقعه دوم و دفاع علما و طلاب از شهر
۱۷۵	توضیح درباره رحبه
۱۷۵	تألیف کتاب مفتاح الکرامه در زیر باران گلوله (پاورقی)
۱۷۶	سعود بنی عبدالعزیز
۱۷۷	آغاز مبارزات عثمانیها با آل سعود و نخستین حمله
۱۷۹	حمله دوم
۱۸۰	حمله وهابیان به مسقط و استمداد امام مسقط از فتحعلیشاه
۱۸۱	درگذشت سعود
۱۸۱	امیر عبدالله فرزند سعود و حمله مجدد عثمانیان
۱۸۳	امیر عبدالله در مصر و داستان خزائن حرم پیغمبر ﷺ
۱۸۴	اعدام امیر عبدالله
۱۸۴	ویران کردن شهر درعیه و تبعید آل سعود و آل شیخ به مصر
۱۸۵	ورود ابراهیم پاشا به مصر و غرور عجیب او
۱۸۶	فروش اسیران وهابی
۱۸۷	تشکیل مجدد حکومت آل سعود
۱۸۸	امیر ترکی
۱۸۹	فیصل پسر امیر ترکی
۱۹۰	آل رشید
۱۹۰	حمله مجدد ترکان به نجد و دستگیری و تبعید فیصل

صفحہ	موضوع
۱۹۱	فرار فیصل از مصر
۱۹۲	حکومت آل سعود ، پس از فیصل تاروی کار آمدن ابن سعود
۱۹۵	عبدالعزیز بن عبدالرحمن معروف بہ ابن سعود
۱۹۶	تصرف ریاض از طرف عبدالعزیز
۱۹۸	در جنگ بین الملل اول و بعد از آن
۱۹۹	ابن سعود و شریف مکہ
۱۹۹	شرفاء مکہ
۲۰۱	شریف حسین
۲۰۱	قفس زنان در مسجد الحرام (پاورقی)
۲۰۲	مخالفت شریف با عثمانیہا و انقلاب حجاز
۲۰۴	شروع انقلاب و داستان خلافت شریف حسین
۲۰۴	موضوع خلافت سلاطین عثمانی (پاورقی)
۲۰۷	حکومت شریف حسین
۲۰۷	شریف حسین و خلافت
۲۰۸	حملہ ابن سعود بہ حجاز
۲۱۰	تعویض سلطنت بہ ملک علی
۲۱۱	پایان کار شریف حسین
۲۱۱	ابن سعود در مکہ
۲۱۲	مباحثہ علمای نجد و علمای مکہ
۲۱۲	دربارہ کلیدداری خانہ کعبہ (پاورقی)
۲۱۳	سقوط جدہ

صفحه	موضوع
۲۱۴	تصرف مدینه
۲۱۰	ویرانی مقابر و مشاهد
۲۱۵	ویران ساختن قبور بقیع
۲۱۶	انعکاس ویرانی مقابر در ایران و دیگر کشورهای اسلامی
۲۱۶	علت خراب نکردن گنبد و مرقد مطهر پیغمبر ﷺ (پاورقی)
۲۱۷	توضیح درباره وضع قبور ائمه مدفون در بقیع، پیش از خراب شدن
۲۲۲	انجمن اسلامی برای تعیین تکلیف اراضی مقدسه
۲۲۳	علت عدم شرکت نماینده ایران
۲۲۳	سلطنت ابن سعود در حجاز
۲۲۴	فرار داد استخراج نفت
۲۲۵	المملكة العربية السعودية
۲۲۵	داستان ابوطالب یزدی
۲۱۶	دشواری سفر حج در آن وقت (پاورقی)
۲۲۷	قتل عام حجاج ایرانی در زمان صفویه
۲۲۸	میر محمد مؤمن استرآبادی، مجاور مکه (پاورقی)
۲۳۰	مورد دیگر
۲۳۱	منشأ اصلی این پیش آمدها
۲۳۱	کیفیت نفرین علمای عثمانی به شاه اسماعیل صفوی (پاورقی)
۲۳۲	فتوای علمای عثمانی درباره ایران و مردم آن
	سربچی سپاهیان عثمانی از فتوای شیخ الاسلام، هنگام برخورد
۲۳۳	بمردم ایران

صفحه	موضوع
۲۳۴	منع ایرانیان از حج
۲۳۵	نادرشاه و شریف مکه
۲۳۶	توضیح درباره شیعه و اقدامات نادرشاه
۲۳۶	تفاوت میان شیخ الاسلامهای عثمانی و علمای شیعه
۲۳۶	ممنوع بودن علما و طلاب عثمانی، ازدیدن و خواندن کتب شیعه
	در ایران هیچگاه برای کتابهای مذاهب دیگر اسلامی، محدودیتی
۲۳۶	نبوده است
۲۳۷	نتیجه
۲۳۷	درگذشت سلطان عبدالعزیز
۲۳۸	کشور سعودی بعد از ابن سعود
۲۳۸	بیعت باملك سعود و متن وثیقه بیعت
۲۳۹	توسعه مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ
۲۴۰	سلطنت ملك فيصل
۲۴۱	بخش هشتم، جمعية الاخوان
۲۴۱	علت پیدایش فرقه اخوان
۲۴۳	مشکلاتی که از این رهگذر بوجود آمد
۲۴۴	چاره جویی ابن سعود
۲۴۵	شمه‌ای از صفات و اخلاق اخوان
۲۴۶	اخوان در مکه و مخالفت با اختراعات جدید و پاره کردن سیمهای تلفن
۲۴۸	ایرادهای اخوان به ابن سعود
۲۴۹	فتوای علمای نجد، در مقابل ایرادهای اخوان

صفحه	موضوع
۲۵۰	نخستین بار که از آوردن محمل در مکه، جلوگیری شد (پاورقی)
۲۵۱	فتوای علمای نجد درباره شیعیان احسا و قطیف
۲۵۱	عزاداری برای حسین علیه السلام سیره پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است (پاورقی)
۲۵۱	سه اصل دین از نظر محمد بن عبدالوهاب (پاورقی)
۲۵۲	توضیح درباره محمل
۲۵۲	تأثیر کتاب کشف الارتیاب در وضع شیعه احسا و قطیف (پاورقی)
۲۵۳	فرستاده شدن محمل از ایران
۲۵۴	وضع محمل، مقارن جلوگیری از آن
۲۵۴	در قرنه‌های سوم و چهارم پوشش کعبه از ایران فرستاده می‌شد (پاورقی)
۲۵۵	اختلاف میان فرقه اخوان وابن سعود
۲۵۷	برطرف شدن غائله اخوان
۲۵۸	خاتمه - درباره مذهب وهابی در خارج از نجد و حجاز
۲۵۸	درزنگبار
۲۵۸	سید احمد وهابی در هند
۲۵۸	سنوسی در الجزائر
۲۵۹	شوکانی در یمن
۲۵۹	شیخ محمد عبده و سید محمد رشید رضا در مصر
۲۶۱	چند استدراك
۲۶۱	۱- درباره سلفیه (مربوط به صفحه ۱۹)
۲۶۲	درباره توحید (مربوط به صفحه ۳۰ و ۸۸)
۲۶۲	۲- درباره ذات احدیت (مربوط به صفحه ۹۵)
۲۶۳	۳- در خصوص زیارت قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله (مربوط به صفحه ۱۰۶)

صفحه	موضوع
	۴- در مورد تفاوت میان دعوت محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه
۲۶۳	(مربوط به صفحه ۸۵)
	۵- نقل سخن شیروانی دربارهٔ حمل خزانهٔ حرم امام حسین علیه السلام
۲۶۵	به کاظمین (مربوط به صفحه ۱۶۳)
	۶- مقصود از عقاید ابن تیمیه و عقاید وهابیان، در این کتاب
۲۶۶	(مربوط به صفحه ۳۰ و ۸۸)
۲۶۶	۷- ذکر وهابیان در نامه‌ای از مرحوم میرزای قمی (مربوط به صفحه ۱۳۰)
۲۶۸	مدارك و مستندات
۲۷۳	از صفحه فهرستهای کتاب

خواهشمند است، غلطهای زیر را قبلاً تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲	۵	بربهای	بربهای	۱۴۸	۱۰	غزه	غزه
۲۳	۲	مذهب	مسجد	۱۶۱	۲	حمله ای به کر بلا، حمله به کر بلا	
۲۵	۱۸	مصر	مضر	۱۶۷	۱۰	سنجش	بخش
۳۶	۴	اموری	واموری	۱۷۰	۸	فتحلیشاه	فتحعلیشاه
۴۷	۶	میگذارند	میگزارند	۱۷۱	۱۲	(بعد از کلمه بنجف)	
۴۷	۱۴	الج	الحج			حمله	حرکت
۵۱	۳	نوشته های	نوشته هایی	۱۷۳	۱۴	نرود	نرود
۷۶	۱۵	به همدان	به اصفهان	۱۹۰	۱۹	سپاهان	سپاهیان
۷۷	۸	قصد	قصد	۱۹۰	۲۰	عشیر	عسیر
۸۲	۶	شیخ نخست	شیخ، نخست	۱۹۰	۲۱	عشیر	عسیر
۸۳	۴	غنائم	غنائم	۱۹۳	۵	آل مره	آل مره نیز
۹۰	۴	باتا	بانا	۱۹۸	۴	آورده	آورد
۹۲	۳	کلمه و هایان در اول سطر،		۱۹۸	۵	خلیج	خلیج فارس
		زائد است		۱۹۸	۷	چنگ	جنگ
۱۰۶	۱۱	تاصحیح	ناصحیح	۲۰۰	۸	امارات	امارت
۱۲۰	۹	صفوف	صنوف	۲۰۰	۱۳	بعده	عهده
۱۲۲	۱۳	صاوات	صلوات	۲۲۵		پاورقی شماره ۱ مربوط به این	
۱۳۷	۱۴	عشیر	عسیر			صفحه ۲۲۶ چاپ	
۱۴۰	۲۱	(پاورقی)				شده است.	
		بفتم دال	بضم دال				

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين

سخنی چند

کتابی که از نظر خوانندگان گرامی میگذرد ، بررسی مختصری است درباره عقاید و تاریخ فرقه وهابی که باگذشتن متجاوز از دویست و پنجاه سال از پیدایش آن ، هنوز هم بندرت میتوان درخصوص فرقه مزبور ، کتابی بزبان فارسی یافت .

مطالب کتاب بطور کلی در هشت بخش و یک خاتمه به ترتیب ذیل تنظیم یافته است :

- ۱ - بنیاد گذاران مذهب وهابی .
- ۲ - عقاید ابن تیمیه .
- ۳ - شیخ محمد بن عبدالوهاب ، پیشوای وهابیان .
- ۴ - عقاید وهابیان .
- ۵ - قدیمترین ذکر از عقاید وهابیه در منابع ایرانی .
- ۶ - مرکز انتشار مذهب وهابی (نجد) .
- ۷ - آل سعود .
- ۸ - جمعیه الاخوان .

خاتمه: دربارهٔ مذهب وهابی در خارج از نجد و حجاز.

کلیهٔ مطالب کتاب مستند است و بیشتر مستندات، آثار نویسندگان وهابی یا متمایل بوهابیت یا آثار مورد اعتماد وهابیان بوده است.

دربارهٔ عقاید و فتواهای ابن تیمیه که اساس و ریشهٔ اصلی معتقدات وهابیان محسوب میشود، کوشش شده است که تا حد امکان به نوشته‌های خود او استناد شود. مدرک هر مطلب در ذیل صفحهٔ مربوطه بدست داده شده است. بعلاوه در پایان کتاب، فهرستی از مدارک و مستندات، ذکر گردیده است. گرچه منظور از تألیف این مختصر، تنه‌ایان شمه‌ای از عقاید و تاریخ وهابیه‌ها بوده است، لیکن درباره‌ای از موارد، برای رفع شبهه یا توهمی یا برای روشن شدن مطلبی، توضیحی مناسب بنظر رسیده که این توضیحات در دنبالهٔ مطلب مورد نظر آمده است.

از صاحب‌نظران و مطالعه‌کنندگان ارجمند تقاضا میشود، باتذکر نقاط ضعف و اشتباهات و نارساییهای کتاب، نویسنده را راهنمایی نمایند و او را رهین منت خود قرار دهند.

هفدهم ربیع الاول سال ۱۳۹۳ (روز ولادت پیغمبر اکرم ﷺ)

مطابق اول اردی بهشت سال ۱۳۵۲

علی اصغر فقیهی

بخش اول

بنیادگذاران مذهب وهابی

مذهب وهابی چگونه و از کجا
برخاست و چرا باین نام معروف شد؟

نخستین کسی که مذهب وهابی را در نجد ، پدید آورد و در راه ترویج آن ، بشدت کوشش کرد ، شیخ محمد بن عبدالوهاب از علمای نجد در قرن دوازدهم هجری بود (که بعداً شرح حال او ذکر خواهد شد .)
اما باید دانست که وی ، مبتکر و بوجود آورنده عقاید وهابیان نیست ، بلکه قرن‌ها قبل از او ، این عقاید ، بصورت های گوناگون ، اظهار شده ولی بصورت مذهب تازه‌ای درنیامده و طرفداران زیادی پیدا نکرده بود^۱ . از جمله در قرن چهارم ، عالم معروف حنبلی ، ابو محمد بر بهاری زیارت‌قبر را منع کرد که این امر از طرف خلیفه عباسی ، بسختی مورد انکار قرار گرفت . دیگر ، عبدالله بن محمد عکبری ، از علمای حنبلی ، معروف به ابن بطله ، متوفی در سال ۳۸۷ هجری است که زیارت و شفاعت پیغمبر ﷺ را انکار کرد^۲ .

- ۱- وهابیان ، خود ، مذهب وهابی را مذهب تازه‌ای نمی‌دانند بلکه می‌گویند این مذهب سلف صالح است و از این روی خود را سلفیه می‌نامند .
- ۲- شرح حال ابن بطله در کتاب المنتظم ابن الجوزی در متوفیات سال ۳۸۷ و در انساب سمعانی در ضمن دو کلمه بطلی و عکبری (در نسبت به محلی در ده فرسنگی بغداد) آمده است .

وی معتقد بود که سفر برای زیارت قبر پیغمبر ﷺ سفر معصیت می باشد و بهمین جهت نماز را در این مسافرت باید تمام خواند و قصر آن جایز نیست^۱. همچنین عقیده داشت که هر کس سفر بعنوان زیارت قبور انبیا و صالحین را عبادت بداند، عقیده او مخالف سنت پیغمبر ﷺ و بهر خلاف اجماع می باشد^۲.

دیگر ابن تیمیه از بزرگترین علمای حنبلی در قرن هفتم و هشتم است که باید گفت که شیخ محمد بن عبدالوهاب، اهم عقاید خود را از او گرفته است. دیگر، چند تن از شاگردان ابن تیمیه و از همه معروفتر، ابن قیم جوزیه هستند که در راه ترویج عقاید و آراء استاد خود، کوشش و پافشاری بسیار کردند.

کار عمده شیخ محمد این بود که پس از اظهار معتقدات خود، در راه اجرای آنها، قیام نمود، پاره ای از امرای نجد را نیز با خود همراه کرد و از این رهگذر، فرقه تازه ای بوجود آمد که عقاید آنان با مذاهب چهارگانه تسنن تفاوت داشت و فاصله آن از مذهب شیعه، زیادتر از مذاهب دیگر بود و در مقابل به مذهب حنبلی نسبت بدیگر مذاهب نزدیکتر بود.

نام وهابی

کلمه وهابی از نام پدر مؤسس فرقه وهابی یعنی عبدالوهاب گرفته شده است لیکن خود وهابیان، این نسبت را صحیح نمیدانند.

سید محمود شکری آلوسی (از طرفداران مذهب وهابی) میگوید: نسبت وهابی را، دشمنان وهابیان به ایشان اطلاق کرده اند، این نسبت صحیح نیست بلکه باید به محمد که نام پیشوای ایشان می باشد، نسبت داده شوند و به آنان

۱ - کتاب الرد علی الاخنایی تألیف ابن تیمیه صفحه ۲۷

۲ - همان کتاب صفحه ۳۰

محمدیه بگویند ، زیرا او کسی است که مردم را به این امور دعوت کرد ، از این گذشته ، شیخ محمد در عقاید خود با پدر مخالفت داشت و بین پدر و پسر مناظرات و مباحثاتی رخ داد^۱ . بنابراین چگونه میتوان مذهبی را بکسی نسبت داد که خود با عقاید مربوط بآن مذهب مخالفت داشته است .

صالح بن دخیل نجدی نیز در ضمن نامه ای که به مجلة المقتطف چاپ مصر نوشته ، چنین اظهار نظر کرده است که نسبت وهابیه را به پدر صاحب دعوت (مقصود از صاحب دعوت ، شیخ محمد میباشد) بعضی از معاصران او ، از روی حسد و کینه توزی ، داده اند و مقصودشان این بوده است که وهابیان را اهل بدعت و گمراه معرفی کنند و علت اینکه آنان را بنام خود شیخ نسبت نداده (و محمدیه نگفته اند) این بوده که مبدا پیروان این مذهب ، نوعی شرکت بانام پیغمبر ﷺ پیدا بکنند^۲ .

احمد امین نویسنده معروف مصری در این باره میگوید که محمد بن عبدالوهاب و پیروانش خود را موحدین مینامیدند و نام وهابی را دشمنانشان بر ایشان اطلاق کردند ، سپس این نام بر زبانها افتاد^۳ .



قبل از پرداختن بشرح حال و عقاید شیخ محمد بن عبدالوهاب ، مناسب بلکه لازم مینماید که به مختصری در بارهٔ بر بهاری ، سپس شرح حالی از ابن تیمیه و شمه ای از عقاید و آراء او که اساس معتقدات شیخ محمد را تشکیل میدهد ، پرداخته شود :

۱ - تاریخ نجد صفحه ۱۱۱ - گذشته از شیخ عبدالوهاب پدر شیخ محمد ، برادرش شیخ سلیمان نیز با عقاید برادر سخت مخالفت میورزید که شرح آن خواهد آمد .

۲ - دائرة المعارف فرید وجدی ج ۱۰ صفحه ۸۷۱ بنقل از مجلد ۲۷ مجلة المقتطف صفحه ۸۹۳

۳ - زعماء الاصلاح فی العصر الحديث صفحه ۱۰

داستان بر بهاری

ابوعلی مسکویه ، در ضمن شرح وقایع سال ۳۲۳ هجری گوید که در این سال بدر خرنشی (صاحب شرطه) در دو طرف بغداد ، ندا در داد که از یاران ابومحمد بر بهاری^۱ حنبلی ، دوتن در يك جا گردهم بر نیایند ، بدر ، گروهی از اتباع او را بزندان افکند و خود بر بهای متواری شد . علت اقدام مزبور این بود که بر بهاری و پیروانش پیوسته فتنه انگیزی میکردند . درباره این گروه از طرف خلیفه الراضی توقیعی صادر گردید . خلیفه در توقیع خود ، اعمال و معتقدات اتباع بر بهاری را ، از قبیل اینکه شیعیان اهل بیت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بکفر و ضلالت نسبت داده و زیارت قبور امامان و پیشوایان دینی را انکار کرده اند ، ذکر نموده و بسختی بر آنان ، تاخته است و تهدید کرده که هرگاه دست از کارهای خویش برندارند ، گردنشان را خواهد زد و خانه و محله های ایشان را به آتش خواهد کشید^۲.

ابن اثیر ، تحت عنوان فتنه حنابله در بغداد ، چنین گفته است که در این سال (سال ۳۲۳) کار حنبلیان در بغداد ، بالا گرفت و قدرتی پیدا کردند ، بدر خرنشی ، صاحب شرطه ، در دهم جمادی الاخره ، دستور داد در دو طرف بغداد ، ندا کردند که از اصحاب بر بهاری حنبلی ، دونفر نباید با هم باشند و حق ندارند در خصوص مذهب خود مناظره بکنند ، امام جماعتشان باید در نماز صبح و مغرب و عشاء بسم الله را بلند و آشکارا بگویند . این اقدام صاحب شرطه سودمند نیفتاد ، بلکه فتنه جوئی یاران بر بهاری فزونی یافت .

۱ - بر بهاری ، بفتح باء و سکون راء و فتح باء دوم ، در نسبت به بر بهار است و آن داروهای است از قبیل حشیش و عقاقیر (گیاهیان طبی) و فلوس و غیر آنها که از هندوستان آورده میشد . (سمعانی در ماده بر بهاری)

۲ - تجارب الامم ج ۵ صفحه ۳۲۲ . متن توقیع خلیفه در این کتاب آمده است .

از جمله اینکه نایب‌نایانی که در مسجد مأوی داشتند ؛ وادار میکردند تا هر شافعی مذهبی که وارد مذهب شود ، او را تا نزدیک مردن مضروب سازند .
 ابن اثیر ، سپس از توقیع خلیفه که آن را برای حنابله خواندند ، سخن گفته و چنین ادامه داده است که خلیفه الراضی یاران بر بهاری را سخت توبیخ کرده و بشدت ، آنان را تهدید نموده است ، باین علت که برای خداوند ، مانند و شبیهی قائل بودند و ذات احدیت را دارای کف دست و انگشتان و دوپا با کفشی از طلا و صاحب گیسوان ، تصور میکردند و میگفتند که خداوند به آسمان بالا میرود و بدنیا فرود می آید ، همچنین بر برگزیدگان از امامان طعن میزدند و شیعه آل محمد ﷺ را بکفر و گمراهی ، نسبت میدادند ، و مسلمانان را به بدعتهای آشکار و مذاهب زشت که در قرآن ، نامی از آنها نیست ، دعوت مینمودند و زیارت قبور ائمه را منع میکردند و عمل زوار قبور را ، زشت می شماردند .
 ملاحظه میشود ، سخنان بر بهاری که در توقیع خلیفه بآن اشاره شده قسمتی از عقایدی است که بعداً بوسیله ابن تیمیه و شیخ محمد بن عبد الوهاب اظهار شد .

ابن تیمیه - ۶۶۱ - ۷۲۸

ابو العباس ، احمد بن عبد الحلیم حرانی ، معروف به ابن تیمیه ، از بزرگترین علمای حنبلی در قرن هفتم و هشتم میباشد که چون عقاید و آرائی برخلاف معتقدات عموم فرقه های اسلامی ، اظهار میداشت ، همواره مورد مخالفت علمای دیگر قرار داشت و از این رهگذر مدتی در زندان بسر برد و صدمات ورنجهای دیگری نیز به او رسید . همین عقاید است که بعداً ، اساس معتقدات وهابیان را تشکیل داد .

مذهب حنبلی و وهابی

ناگفته نماند که همانطور که در آینده بتفصیل گفته خواهد شد ، مذهب وهابی ، از مذهب حنبلی پدیدار گشته و همه پیشوایان و هابیت و بطور کلی عموم کسانی که از ابتدا زیارت قبور و توسل و استغاثه به پیغمبر ﷺ را ، منع کرده اند ، از علمای حنبلی بوده اند : ابو محمد بر بهاری ، ابن بطه ، ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم ، و محمد بن عبدالوهاب ، همه از علمای حنبلی محسوب میشوند و بهمین جهت وهابیان از ابتدا خود را حنبلی میدانسته ، هنوز هم خود را پیرو احمد حنبلی میدانند .

مختصری از شرح حال ابن تیمیه

شرح حال ابن تیمیه را موافقان و مخالفان او نوشته اند و هر يك طبق نظر خود ، وی را معرفی کرده است . از قدیمترین کسانی که شرح حال او را بتفصیل تمام نوشته و از وی تجلیل فراوان کرده و در بزرگداشت او کوشیده ، ابن کثیر در کتاب البدایة و النهایة است ، دیگر از نویسندگانی که با نظر موافق شرح زندگی ابن تیمیه را ذکر کرده و وی را ستوده ، ابن شاکر کتبی در کتاب فوات الوفيات ، میباشد . همچنین ذهبی در تذکرة الحفاظ ، از او تمجید کرده است ^۱ ، در مقابل ، ابن بطوطه در سفرنامه خود و عبدالله بن اسعد یافعی در مرآت الجنان و تقی الدین سبکی (از علمای قرن هشتم) در شفاء السقام فی زیارة خیر الانام و درة المفیده فی الرد علی ابن تیمیه و ابن حجر مکی در کتاب جوهر المنظم فی زیارة قبر النبی المکرم وقاضی اخنائی (از معاصران

۱ - ذهبی بموجب نامه ای که متن آن را مرحوم علامه امینی در الغدير (ج ۵ صفحه ۸۷) ذکر کرده ، ابن تیمیه را درباره سخنانی که اظهار داشته و موجب اختلاف میان مسلمانان شده ، نصیحت نموده است .

ابن تیمیه (در المقالة المرضیة ، عقاید ابن تیمیه را بسختی انکار کرده و باوی
بشدت ، مخالفت ورزیده اند^۱ .

موافقان ابن تیمیه میگویند که چون او در علوم تبحری و در قرآن و اخبار
بد طولایی داشت و طرف توجه و احترام پادشاهان و امرا بود ، دیگر علما بروی
حسد بردند و او را بد داشتن عقاید فاسد و کفر آور متهم نمودند .

مخالفان وی میگویند که او اظهاراتی برخلاف اجماع مسلمانان اظهار
داشته و عقیده او به رؤیت و اثبات جهت برای ذات احدیت و منع زیارت
قبور اولیا و پیشوایان دین و اموری از این قبیل برخلاف معتقدات عموم
مسلمین میباشد .

نویسندگان متأخر نیز شرح حال او را با نظرهای موافق و مخالف نوشته اند
و در میان کتبی که بزبان فارسی ، تألیف یافته ، در کتاب نامه دانشوران شرح
حال ابن تیمیه بتفصیل ذکر شده است .

اخیراً یکی از نویسندگان معروف عرب ، بنام محمد ابوزهره ، تحت
عنوان ابن تیمیه (حیات و عصره و آرائه و فقهه) کتاب مفصلی برشته تحریر در آورده
و گذشته از شرح حال مفصل و دقیق او ، عقاید و افکار و آثار وی را مورد تجزیه
و تحلیل قرار داده است .

خلاصه ای از شرح حال ابن تیمیه با استناد بمنابع مختلف چنین است :
وی در ربیع الاول سال ۶۶۱ هجری در حران (مرکز دیار مصر در حدود
عراق) تولد یافت ، پدرش از علمای بزرگ حنبلی بود که از جور مغولان بشام
گریخته بود . ابن تیمیه در بیست سالگی ، پدرش را از دست داد و خود بجای
پدر ، عهده دار تدریس شد و در سال ۶۹۱ بسفر حج رفت .

۱- رسالة العقيدة الواسطية، ابن تیمیه نیز مورد اعتراض چند تن از معاصرین او قرار
گرفته که خود به آنها جواب داده است (المناظرة فی العقيدة الواسطية در ضمن مجموعه -
الرسائل ج ۱ از صفحه ۴۱۵ پیوسته) .

چند سال بعد ، هنگامی که در قاهره اقامت داشت ، در خصوص صفات خدا ، فتوایی داد که علما بر او انکار کردند و در نتیجه از تدریس محروم شد ، در همین اوان ، مأمور گردید که مردم را بجنگ با مغولان برانگیزد ، برای این منظور بشام رفت و در چند واقعه جنگی شرکت کرد .

در سال ۶۹۹ ، در مقابل غازان خان مغول ، دست با اقدامات وسیعی زد و مردم را برای مبارزه با سپاه مغول که آن وقت تا شام آمده بودند ، سخت تهییج میکرد^۱.

ابن تیمیه در شام نیز با اظهارات خود ادامه میداد و سخنانی بر خلاف معتقدات مردم ، بر زبان میراند ، امرای شام ، پس از جلسات بحثی که تشکیل دادند ، او را همراه یکی از علمای شافعی بقاهره فرستادند ، در آنجا نیز جلسه بحث تشکیل گردید و ابن تیمیه ، با علمای مذاهب مختلف اسلامی ، بحث های مفصلی نمود و در نتیجه مقرر شد که در قلعة الجبل (واقع در کوهی از کوه های شام) در چاهی زندانی شود ، پس از شش ماه آزاد گردید ولی با اینکه طرف توجه پادشاهان مصر قرار داشت ، چون دست از اظهار عقاید خود برنمیداشت دوباره زندانی و باز پس از مدتی آزاد شد و بامر تدریس پرداخت . بعد از مدتی از قاهره بدمشق رفت و در آنجا مورد تکفیر علما قرار گرفت و حکم توقیفش صادر گردید .

خود ابن تیمیه در آغاز جلد پنجم از کتاب فتاوی الکبری میگوید : در ماه رمضان سال ۷۲۶ دونفر از امرا بعنوان قاصد از طرف امرا و قضات ، که انجمنی کرده بودند ، نزد من آمدند و از من خواستند ، نزد قضایان ، برای بحث حضور یابم ، سپس ابن تیمیه بنحوه کار آنان اعتراض و بشدت گله میکند و بعد از اشاره ، بوضع جلسات گذشته ، در خطاب به قضات میگوید که من معتقدات و آراء خود را نوشته ام ، شما نیز آنچه را میخواهید بامن بگویید ،

بنویسید. ابن تیمیه بعد از ذکر مطلب مزبور چنین میگوید که قضات در ورقه ای این طور نوشتند که ابن تیمیه از خداوند، نفی جهت و مکان بنماید و از اظهار این سخن خودداری نماید که کلام خدا حرف و صوتی قائم بخدا میباشد بلکه آن حرف و صوت را قائم بخود بدانند و معتقد باشد که نمیتوان با انگشت بسوی خدا اشاره حسی کرد و نیز احادیث مربوط به صفات خدا را نزد عوام نخواند و آن احادیث را بشهرها ننویسد.

ابن تیمیه بعد از ذکر این مطالب، هریک از فقرات مذکور را مطرح کرده و بتفصیل مورد بحث قرار داده و به آنها پاسخ گفته است. اما پاسخهای مزبور، گویا مخالفان را قانع نکرد زیرا دست از تعقیب و زندانی ساختن او برنداشتند تا سرانجام در شوال سال ۷۲۸ در زندان درگذشت.

ابن شاکر گوید: زندانی شدن اخیر ابن تیمیه که منجر بوفات او شد، مربوط بمسأله زیارت بود^۱.

شوکانی گفته است که پس از زندانی شدن ابن تیمیه، طبق فتوای قاضی مالکی دمشق، که حکم بکفر او داده بود، در دمشق ندا در دادند که هر کس دارای عقاید ابن تیمیه باشد، خون و مالش حلال است^۲. این طور که معلوم است ابن تیمیه در مقابل مخالفان فراوان که عموماً از علمای معروف آن زمان بودند جمعی کثیر طرفدار نیز داشته که باو سخت معتقد بوده اند، بطوری که پس از مرگ تشییع کنندگان وی را تا دویست هزار تن نوشته اند. عده ای آب غسلش را برای تبرک می آشامیدند و هر چه باو متعلق بود، مورد تکریم قرار میدادند^۳.

به این ترتیب میتوان گفت که گروهی از طرفداران ابن تیمیه در شام باقی

۱- فوات الوفيات ج ۱ صفحه ۷۷.

۲- البدر الطالع ج ۱ صفحه ۶۷.

۳- ابن کثیر ج ۱۴ صفحه ۱۳۶.

ماندند و تازمان شیخ محمد بن عبدالوهاب نیز پیروان او در شام بوده‌اند که با احتمالی که در آینده ذکر خواهد شد، شیخ محمد، عقاید خود را از ایشان گرفته است.

بنابگفته حافظ وهبه، از رجال با اطلاع کشور سعودی، کوششهای ابن تیمیه نتیجه مطلوب را نداد، باین علت که رجال دولت برضد او بودند، اما مقدر بود که دعوت ابن تیمیه و انتشار عقاید او، بعد از قریب چهار قرن، بدست شیخ محمد بن عبدالوهاب و با پایمردی محمد بن سعود، در قرن دوازدهم هجری، انجام یابد.^۱

درباره عقاید فقهی ابن تیمیه

در پایان شرح حال ابن تیمیه و قبل از پرداختن به ذکر عقاید او، یادآوری این مطلب مناسب است که وی در حالی که خود و پدرش از علمای حنبلی بشمار می‌آیند، مقید به پیروی از مذهب فقهی احمد حنبل یا مذاهب دیگر نبود و درباره مسائل مختلف فقهی همان را اختیار میکرد که خود صحیح میدانست، حتی با مخالفتی که با شیعه داشت، درباره‌ای از مسائل از فقه شیعه، پیروی میکرد^۲، از جمله در مسئله طلاق^۳، معتقد بود که بایک لفظ از قبیل اینکه مرد بزن بگوید:

۱- جزيرة العرب فی القرن العشرين صفحه ۳۳۵

۲- ابن تیمیه با همه مخالفتی که با شیعه می‌ورزید و کتاب منهاج السنه را در رد عقاید شیعه نوشته است در همین کتاب (ج ۲ صفحه ۳۶۰) چنین گفته است که شیعه دوازده امامی از بعضی از فرقه‌های دیگر شیعه، بمراتب، بهترند و در این فرقه گروه بسیاری مسلمان چه از لحاظ حقیقت و واقع و چه از نظر ظاهر، وجود دارند که نه زندقه‌اند نه منافق.

۳- ابو زهره گوید: ساکنان کشور برادر ما، ایران، شیعه اثنی عشری، هستند که دارای فقهی قائم بالذات و ریشه دار میباشند که فروعی بر این اصول قرار دارد و قوانین جدید مصر، پاره‌ای از آراء خود را از فقه شیعه اثنی عشری اقتباس کرده که از جمله آنها جواز وصیت برای وارث میباشد. (کتاب شرح حال ابن تیمیه صفحه ۱۷۰)

انت طالق ثلاثاً، سه طلاق واقع نمیشود و تنها يك طلاق وقوع می‌یابد.^۱
 همچنین در کتاب فتاوی‌الکبری (مجموعه فتوای ابن تیمیه) از مسائلی
 سخن رفته است که وی درباره آنها فتوای مخصوصی داشته که از فتوای ائمه
 اربعه اهل تسنن بکلی جدا بوده است.^۲

آنچه در این مورد مسلم می‌باشد، این است که ابن تیمیه، مذهب حنبلی
 را، از این روی که آن را بنص قرآن و حدیث نزدیکتر میدیده، بر دیگر مذاهب،
 ترجیح میداده است^۳ و گفته خواهد شد که این تیمیه و اتباعش و بعداً وهابیان،
 بظاهر قرآن و احادیث، تمسک می‌جسته‌اند.

۱- ابن عماد ج ۶ صفحه ۸۵ و ابن شاکر ج ۱ صفحه ۷۴ - ابن تیمیه، بنقل ابن شاکر،
 درباره مسأله طلاق، رساله‌ای داشته است.

۲- فتاوی‌الکبری ج ۳ صفحه ۹۵.

۳- ابوزهره صفحه‌های ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۴۲۰.

بخش دوم

عقاید ابن تیمیه

اینك شمه‌ای از عقاید و آراء ابن تیمیه که موجب برانگیخته شدن علمای فرقه‌های مختلف در مقابل او و مخالفت شدید ایشان با وی گردید، بطور اختصار ذکر میشود :

۱ - توحید از نظر ابن تیمیه

در خلال مطالب آینده گفته خواهد شد که ابن تیمیه ، هر توسل و استغاثه بغیر خدا و یکی از انبیا یا اولیا را شفیع قرار دادن ، همچنین زیارت قبور و دعا ، از قبیل اینکه گفته شود یا محمد و نماز در نزد قبور بزرگان و پیغمبران و صلحا ، و نیز نذر و قربانی در مقابل را مخالف توحید و موجب شرك میدانند ، بنابراین ، موحد از نظر او کسی است که هر چه میخواهد ، مستقیماً از خدا بخواهد و هیچکس را وسیله و واسطه و شفیع قرار ندهد و بهیچ عنوان ، بغیر خدا توجه نکند .

۲ - وسعت دادن دائره شرك

پاره‌ای از اعمالی که عموم مسلمانان جائز و حتی مستحب میدانند ، بنظر ابن تیمیه ، شرك و موجب خروج از دین است ، از جمله اینکه هر گاه کسی صرفاً بقصد زیارت قبر پیغمبر ﷺ مسافرت کند ، و موجب اصلی سفر او ، رفتن

به مسجد آن حضرت نباشد ، چنین کسی ، از شریعت سید المرسلین ، خارج است^۱.
 و اگر قبر پیغمبر ﷺ یا دیگری را زیارت کند ، بدین منظور که (با طلب حاجت
 از او) وی را با خدا شریک قرار دهد و از او چیزی بخواهد ، این امر ، حرام و
 شرك میباشد^۲. همچنین کسانی که از قبور ، انتظار نفع دارند و آنها را دافع
 بلا میدانند ، در حکم بت پرستان هستند که مانند آنان ، برای بتان ، سود و زیان
 قائلند^۳. کسانی که بزیارت قبور میروند ، قصدشان ، همان قصد مشرکین است
 که از بت چیزهایی را طلب میکنند که موحد ، از خدا طلب میکند^۴. و نیز میگوید:
 هر که غیر خدا را بخواند و بسوی غیر خدا ، بعنوان حج برود (یعنی بقصد زیارت
 قبور ، سفر کند) و مردگان را ، خواه از جمله پیغمبران باشند ، خواه از غیر
 پیغمبران ، بخواند (و ندا کند) ، بخداوند ، شرك آورده است^۵. دائرة شرك
 و کفر ، از نظر ابن تیمیه وسیعتر از آنست که ذکر شد ، وی ، حتی درباره کسی که
 همسایه مسجد است ولی بمناسبت وضع شغلی و کسب خویش ، نمیتواند به نماز
 جماعت حاضر شود ، فتوی داده است که چنین کسی را باید توبه دهند و اگر توبه
 نکرد قتلش واجب است^۶. همچنین حکم کفر کسی را که نماز ظهر را تا مغرب و

۱ - کتاب الرد علی الاخنائی تألیف ابن تیمیه صفحه ۱۸ و ۲۱.

۲ - همان کتاب ، صفحه ۵۲.

۳ - همان کتاب صفحه ۵۶.

۴ - همان کتاب صفحه ۵۹.

۵ - همان کتاب صفحه ۶۱ و ۱۱۷.

۶ - فتاوی الکبری ج ۱ صفحه ۳۶۶ - یکی از امراء آل سعود بنام ترکی ، برای هر مسجد
 دو امام ، معین کرده بود ، یکی بعنوان امام جماعت عموم مردم ، دیگری برای کسانی که
 بواسطه شغل و کسبشان ، نمیتوانستند در اول وقت در مسجد حاضر شوند . منظور وی
 این بود که هیچکس نماز خود را بطور انفرادی (فرادی) نگذارد و همه در نماز جماعت
 شرکت کنند .

نماز مغرب را تائیمه شب بتأخیر اندازد، نقل کرده و گفته است که اگر چنین کسی این کار را کفر ندانست باید گردنش را زد^۱.

۳ - اعتقاد به رؤیت و اثبات جهت

یکی از معروفترین کتابهای ابن تیمیه کتاب منهاج السنه است در چند مجلد که مکرر بچاپ رسیده است. ابن تیمیه کتاب مزبور را در رد کتاب منهاج الاستقامة فی اثبات الامامة، تألیف عالم بزرگ شیعه، جمال الدین ابو منصور حسن بن یوسف بن المطهر، معروف به علامه حلی، متوقی در سال ۷۲۶ (دو سال قبل از وفات ابن تیمیه)، نوشته است. وی، نخست، سخن علامه را درباره اعتقادات شیعه، يك يك نقل میکند، سپس در رد آن میکوشد.

از جمله پس از نقل این سخن علامه که: خدایتعالی دیده نمیشود و باهیچیک از حواس درك نمیگردد، زیرا خود فرموده است: لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار^۲، و نیز بعد از نقل این سخن از علامه که خداوند در جهت و مکانی نیست، چنین گفته است که عموم منسوبین به تسنن، بر اثبات رؤیت، اتفاق دارند و اجماع سلف بر این است که ذات احدیت را در آخرت، با چشم میتوان دید ولی در دنیا، نمیتوان دید و درباره پیغمبر ﷺ اختلاف است (که آیا او خدا را در این دنیا، دید یا نه؟). در خصوص آیه مبارکه میگوید که ممکن است رؤیت باشد، بدون ادراك. خلاصه سخن اینکه، ابن تیمیه برای اثبات رؤیت وجهت برای خداوند، بتفصیل تمام سخن گفته و بظاهر آیات و اخبار، استدلال کرده است^۳.

۱ - کتاب الایمان صفحه ۲۹۳

۲ - آیه ۱۰۳ از سوره انعام.

۳ - منهاج السنه ج ۲ از صفحه ۲۴۰ تا ۲۷۸ والفتاوی الکبری ج ۵ صفحه ۴ و ۵ خواهیم گفت که ابن تیمیه و وهایان بظاهر آیات و اخبار عمل میکنند و قائل بتاویل یا معانی مجازی نیستند. ابن تیمیه درباره رؤیت و اثبات دست برای خداوند و اموری از این قبیل در رساله العقیده الحمویة بتفصیل بحث کرده است.

باید دانست که اعتقاد به رؤیت خدا، در آخرت، قرن‌ها قبل از ابن تیمیه، وجود داشته و جمعی از مرجئه، دارای چنین اعتقادی بوده‌اند، همچنین گروهی قائل به تجسم و حتی داشتن اعضا و جوارح بوده‌اند^۱. تعالی الله عما یقولون علوا کبیراً.

۴ - اعتقاد به اینکه ذات احدیت به آسمان دنیا فرود می‌آید
ابن بطوطه در ضمن وصف دمشق چنین گوید: در دمشق، از فقهای بزرگ حنبلی تقی‌الدین بن تیمیه بود که از فنون مختلف سخن میگفت و اهل دمشق را در منبر موعظه میکرد، یکبار، بسختی دهان گشود که فقها آن را انکار کردند و زشت شماردند و به ملک ناصر، پادشاه مصر، اطلاع دادند. ملک ناصر فرمان داد وی را بقاهره گسیل دارند. در قاهره، قضات و فقها در مجلس ملک ناصر گرد آمدند و شرف‌الدین زواوی مالکی، آغاز سخن کرد و سخنان ابن تیمیه را برشمرد. ملک ناصر دستور داد او را بزدان انداختند. چند سال در زندان بسربرد و در این مدت کتابی در تفسیر قرآن بنام البحر المحیط که در حدود چهل مجلد بود، تألیف کرد. پس از رهایی از زندان، باز سخنانی بر زبان راند، که دوباره، مورد انکار علما قرار گرفت. من (ابن بطوطه) در این وقت در دمشق بودم، در روز جمعه‌ای که ابن تیمیه در مسجد جامع، منبر رفته بود و مردم را موعظه میکرد، در مسجد حضور یافتیم. وی در ضمن سخنان خود چنین گفت که خداوند به آسمان دنیا (آسمان اول) فرود می‌آید، بهمان گونه که من اکنون فرود می‌آیم و یک پله از منبر فرود آمدم^۲. چون این سخن

۱ - مقالات الاسلامیین ابوالحسن اشعری، صفحه‌های ۲۳۳ و ۲۷۱ و ۲۹۰ و ۳۴۰ - ابن تیمیه درباره رؤیت، چند رساله هم نوشته بوده است. (ابن شاکر ج ۱ صفحه ۷۹)
۲ - ابن تیمیه میگوید که خداوند بالای عرش و بالای آسمان است (العقیده الحمویة الکبری در ضمن مجموعه الرسائل ج ۱ صفحه ۴۲۹) و از آنجا به آسمان دنیا (آسمان اول) فرود می‌آید.

برزبان او جاری شد ، يك فقيه مالکی که او را ابن الزهراء می نامیدند ، با او به مخالفت برخاست و سخن او را انکار کرد ، مردم عوام ، به فقيه مزبور ، حمله بردند و بادست و لنگه کفش ، بسختی او را زدند ، به حدی که عمامه از سرش افتاد و در زیر عمامه کلاه (یا عرق چینی) از حریر پیدا شد مردم لباس حریر را بر آن فقيه زشت دانستند و او را نزد عزالدین بن مسلم ، قاضی حنبلیان بردند ، قاضی دستور داد ، او را زندانی کردند ، سپس فقيه مزبور را ، تنبيه شرعی نمود (تعریر) فقیهان مالکی و شافعی این کار قاضی حنبلی را زشت شماردند و مطلب را به ملک الامراء سيف الدين تنگیز ، اطلاع دادند ، سيف الدين موضوع مذکور و چند مورد دیگر از اظهارات ابن تیمیه را در ضمن يك نوشته شرعی (به امضای قضات و عدول) با اطلاع ملك ناصر رسانید. ملك ناصر فرمان داد این تیمیه را بزندان انداختند و او در زندان بود ، تارخت از جهان بربست^۱. ابن تیمیه در رساله عقیده واسطیه حدیثی ذکر کرده که بموجب آن ، خداوند هر شب به آسمان دنیا فرود می آید^۲.

۵ - اعتقاد به اینکه عصمت انبیا قبل از بعثت لازم نیست

ابن تیمیه در پاسخ به این سخن علامه حلی که انبیا از اول تا آخر عمر از ارتکاب سهو و گناه چه صغیره و چه کبیره ، معصوم و محفوظند و در غیر این صورت اعتمادی به آنچه میگویند ، باقی نمیماند ، چنین گفته است که معصوم بودن انبیا از خطا و گناه ، قبل از مبعوث شدن به پیغمبری لازم نیست . وی برای اثبات این سخن ، دلیلهایی آورده است^۳.

ابن تیمیه ، همچنین اعتقاد داشته است که ، عصمت انبیا تنها در موارد

۱ - رحلة ابن بطوطه ج ۱ صفحه ۵۷

۲ - العقيدة الواسطیه ، در ضمن مجموعة الرسائل الكبرى ج ۱ صفحه ۳۹۸

۳ - منهاج السنة ج ۲ صفحه ۳۰۸ و ۳۱۱

تبلیغ احکام خدا بوده است و در این باره رساله‌ای هم ، داشته است ^۱ .

۶- درباره پیغمبر (ص) پس از رحلت

ابن تیمیه ، احادیثی را که برخلاف نظرات و معتقدات وی میباشند ، تضعیف و تخطئه میکند ، همانطور که احادیث مربوط به زیارت را ضعیف و ناصحیح می‌شمارد ، از جمله این حدیث را که من حج فزار قبری بعد موتی ، کان کمن زارنی فی حیاتی (هر که مرا ، پس از رحلت ، هنگام سفر حج خود زیارت کند ، همانند کسی است که مرا در زمان حیات زیارت کرده است) مطعون دانسته و گفته است که حفص بن سلیمان ، راوی حدیث مزبور ، موثق نیست . همچنین حدیث من حج ولم یزرنی فقد جفانی (هر که حج بگزارد و مرا زیارت نکند ، بمن ظلم کرده است) و حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی (هر که قبر مرا زیارت کند ، بر من واجب است در قیامت از او شفاعت کنم) راویان این دو حدیث را ، تخطئه کرده است ^۲ .

ابن تیمیه در رد مضامین این احادیث میگوید که هر کس ، پیغمبر ﷺ را در زمان حیات زیارت کند ، جزو مهاجرین بسوی آن حضرت میباشد و کسانی که بعد از وفات پیغمبر ﷺ در دنیا زیست میکنند اگر تمام واجبات را ، بجا بیاورند ، مانند صحابه پیغمبر ﷺ نخواهند بود ، چه برسد باموری که جزو نافله هاست یا اصلا قربت و استحبابی ندارد ، یا از آن نهی شده است ^۳ . (مقصود زیارت مرقد مطهر پیغمبر ﷺ میباشد) .

۱ - ابن شاکر ج ۱ صفحه ۷۹ - در ضمن بحث مزبور ، مناسب است به این سخن نیز از ابن تیمیه اشاره شود که میگوید : خضری که با موسی مصاحبت کرد ، قبل از بعثت پیغمبر (ص) وفات یافته بود . زیرا در صورت زنده بودن ، بروی واجب بود نزد پیغمبر آید . (مجموعه الرسائل الکبری ج ۲ صفحه ۶۶) .

۲ - کتاب الرد علی الاخوانی صفحه ۲۷ و ۲۸

۳ - الجواب الباهر تألیف ابن تیمیه صفحه ۵۰

ابن تیمیه ، باز میگوید که پاره‌ای از مردمان مدعی هستند که بعد از وفات پیغمبر ﷺ ، آن حضرت را دیده و با وی سخن گفته‌اند و از فتواها و احادیثی سؤال کرده و جواب شنیده‌اند ، بعضی دیگر بنظرشان رسیده است که قبر مطهر پیغمبر ﷺ از هم باز شده و رسول خدا ﷺ از آن بیرون آمده است ، اموری از این قبیل که من (ابن تیمیه) جمع بسیاری از افرادی که این امور برای آنان وقوع یافته یا وقوع آن را از افراد راستگو شنیده‌اند ، می‌شناسم . گروهی از مردم ، امور مزبور را باور دارند و آنها را از آیات الهی میدانند و معتقدند که این اتفاقات تنها برای کسانی وقوع می‌یابد که دیندار و صالح باشند . اینان نمی‌دانند که همه اینها ، کار شیطان است که وقتی کسی علم کافی نداشته باشد ، شیطان او را گمراه میکند^۱ . ابن تیمیه در مورد دیگری ، چنین میگوید که : هر که معتقد باشد باینکه وجود پیغمبر ﷺ بعد از وفات ، مانند وجود او در زمان حیات است ، غلط عظیمی مرتکب شده است^۲ .

۷- عقیده او درباره مرقد مطهر پیغمبر (ص)

و حرمت دعا و نماز در نزد آن

ابن تیمیه میگوید ، هیچ حدیثی که براستحباب زیارت قبر پیغمبر ﷺ دلالت بکند . وجود ندارد^۳ . از اینرو در زمان خلفا (ظاهراً مقصود خلفای راشدین است) کسی بقبر آن حضرت نزدیک نمیشد ، بلکه هنگام ورود بمسجد و وقت خروج از مسجد ، بآن حضرت سلام میدادند . سپس میگوید که به قبر پیغمبر ﷺ نزدیک شدن بدعت است ، همچنین جایز نیست رو بقبر ایستادن و با صدای بلند سلام دادن .

۱ - الجواب الباهر صفحه ۵۴ و ۵۵

۲ - الرد علی الاخنائی صفحه ۵۴ - یادآور میشود که در ضمن شرح عقاید وها بیان قسمتی از احادیث مربوط زیارت قبر پیغمبر (ص) و حیات و علم آن حضرت بعد از وفات ذکر خواهد شد.

۳ - کتاب الرد علی الاخنائی صفحه ۷۷

ابن تیمیه پس از ذکر مطلب مزبور ، درباره محل قبر مطهر پیغمبر ﷺ چنین گفته است : جسد مطهر پیغمبر ﷺ در حجره عایشه بخاک سپرده شد ، حجره های زنان پیغمبر ﷺ در سمت مشرق و در طرف قبله مسجد بود ، پس از مرگ عائشه ، در حجره او قفل بود ، تازمان خلافت ولید بن عبدالملك بن مروان ، ولید به عمر بن عبدالعزیز ، نائب خود در مدینه ، نوشت که حجره های زنان پیغمبر ﷺ را از وارثان ایشان بخرد و خراب کند و جزو مسجد قرار دهد. ابن تیمیه ، سپس میگوید : تا عائشه زنده بود ، مردم برای شنیدن حدیث ، نزد او میرفتند ولی هیچکس به قبر مطهر نزدیک نمیشد ، نه برای ادای نماز ، نه برای دعا . محل قبر ، سنگ فرش نبود ، بلکه از شنهای درشت ، مفروش بود^۱ . بهیچکس اجازه ورود به حجره ای که مرقد پیغمبر ﷺ در آن قرار داشت ، نمیدادند و احدی نمیتوانست در نزد قبر آن حضرت ، دعا بخواند ، یا نماز بگزارد^۲ ، اما پاره ای از جهال ، بطرف آن ، ادای نماز میکردند و فریاد برمیداشتند و سخنانی میگفتند که از آن نهی شده بود ، همه این امور ، در خارج از حجره شریف انجام می یافت ، و هرگز کسی قدرت نیافت ، بقبر نزدیک شود و نزد آن نماز بگزارد^۳ ، و دعا بکند ، بهمان گونه که این اعمال را در نزد قبور دیگر ، انجام میدهند. تا عائشه زنده بود ، اجازه نزدیک شدن بقبر مطهر و ادای نماز و خواندن دعا را در نزد آن نمیداد ، بعد از عائشه ، در حجره ، قفل بود . هنگامی که در زمان ولید بن عبدالملك (همانطور که گفته شد) حجره ، جزو مسجد قرار گرفت ، در

۱ - فاسی در شفاء الغرام (ج ۲ صفحه ۳۹۱) گوید که محل قبر از سنگریزه قرمز ، مفروش بود .

۲ - فاسی ، همچنین میگوید که در زمان عائشه ، خاك قبر پیغمبر (ص) را برای تبرک برمیداشتند (شفاء الغرام ج ۲ صفحه ۳۹۱) .

۳ - در صحیح مسلم (ج ۳ صفحه ۵۵) چند روایت درباره نماز گزاردن پیغمبر (ص) در نزد قبور ، ذکر شده است .

آن را مسدود کردند و دیوار دیگری ، دور آن کشیدند^۱. قبر مکرم که در داخل حجره است ، نه سنگی روی آن قرار دارد، نه تخته و چوبی و نه گل اندود است ، بلکه از شن درشت پوشیده شده است^۲.

مقصود ابن تیمیه از ذکر این مقدمات و تکرار اینکه هیچکس نمیتوانست نزد قبر پیغمبر ﷺ برود ، این است که عبادت و دعا در نزد قبر مکرم ، بمنزله بت پرستی و در حکم شرك میباشد ، او برای اثبات مدعای خود ، بپاره ای احادیث تمسك جسته است .

توضیح درباره وضع مرقد مطهر

فاسی گوید که در آن وقت که عمر بن عبدالعزیز ، بنای بقعه را برای توسعه مسجد خراب کرد ، قبر مطهر پیغمبر ﷺ بقدر چهار انگشت ارتفاع داشت و با سنگریزه های مایل بسرخی ، فرش شده بود^۳. فاسی همچنین از عبدالله بن محمد بن عقیل روایت میکند که او نزد قبر پیغمبر ﷺ رفت و مدتی در آنجا ماند و مشاهده کرد که قبر ابوبکر پشت پای پیغمبر ﷺ و قبر عمر ، پشت پای ابوبکر قرار دارد^۴.

درباره چگونگی مرقد مکرم پیغمبر ﷺ ذکر این مطلب نیز بی مناسبت

۱ - درباره علت مسدود شدن حجره شریف ، سمهودی چنین گفته است که : امام حسن بن علی (ع) وصیت کرده بود ، جنازه وی را نزد قبر پیغمبر (ص) ببرند سالها بعد امام حسین (ع) چون خواست وصیت برادر را انجام دهد ، جمعی مانع شدند و با او بجنگ پرداختند . باین مناسبت بدستور عبدالملك مروان (یا دیگری) اطراف حجره را مسدود کردند . (وفاء الوفاء ج ۱ صفحه ۳۸۸)

۲ - الجواب الباهر فی زوار المقابر تألیف ابن تیمیه صفحه های ۱۰ و ۱۳ و ۷۱

۳ - شفاء الغرام ج ۲ صفحه ۳۹۱

۴ - شفاء الغرام ج ۲ صفحه ۳۹۳

نیست که طبق نوشته سمهودی ، فاطمه دختر امام حسین علیه السلام و شوهرش حسن (حسن مثنی) در حجره فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سکونت داشتند (هنگامی که ولید دستور توسعه مسجد را داد) آنان را از حجره اخراج و حجره را خراب کردند. حسن بن حسن ، بفرزند بزرگ خود ، جعفر دستور داد در مسجد برود و برنخیزد تا ببیند که آیا سنگی را که صفت آن را ذکر کرده بود ، در بنا قرار میدهند یا نه ؟ جعفر بدستور پدر ، عمل کرد ، و دید که پایه را بالا بردند و سنگ را بیرون آوردند. چون این امر را پدرش خبر داد ، وی بسجده افتاد و گفت که این سنگی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر روی آن ، نماز میگزارد. علی بن موسی الرضا گفته است که فاطمه علیه السلام دوپسر خود ، حسن و حسین را ، بر روی سنگ مزبور ، بدنیا آورد و حسین بن عبدالله بن عبدالله بن الحسن که از فاضل-ترین آل علی علیه السلام بود ، هرگاه عضوی از بدنش ، دردناک میشد ، سنگریزه ها را از روی آن سنگ کنار میزد و عضو دردناک را به آن میچسبانید. سنگ موصوف بدیوار قبر ، اتصال داشت^۱.

درباره صندوق روی قبر مطهر

سمهودی همچنین گوید که ابتدای قرارداد صندوق را بر روی قبر مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمیدانم جز اینکه ، قبل از حریق اول مسجد^۲ (در سال ۶۵۴) وجود داشته ، زبرا متصدی بنای مسجد وقتی آن را از جای درآورد ، در زیر آن ، پایه های صندوق عتیقی ، ظاهر شد که در آنها ، آثار حریق ، آشکار بود ، گویا هنگام تجدید بنا ، صندوق عتیق را در جوف صندوق جدید ، قرار داده اند. مؤید سخن سمهودی نوشته ابن جبیر جهانگرد معروف قرن ششم است که میگوید :

۱- وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی ج ۱ صفحه ۴۰۸

۲- شرح حریق در وفاء الوفاء ج ۱ صفحه ۲۲۷

صندوقی از آبنوس که باصندل خاتمکاری شده و با قطعه هائی سیمین ، آراسته گردیده ، درمقابل سرمطهر پیغمبر ﷺ قرار دارد که طول آن پنج وجب و عرضش سه وجب و ارتفاع آن چهار وجب است و در برابر روی پیغمبر ﷺ میخی از نقره نصب شده که مردم درمقابل آن می ایستند و به آن حضرت سلام میدهند .

در این طرف در حدود بیست قندیل از سقف آویزان شده که دو عدد از آنها از طلا و بقیه از نقره است ، در داخل روضه مقدسه قسمتی است که با سنگ مرمر ، فرش شده و در قباله آن بنائی شبیه به محراب وجود دارد که بعضی از مردم ، آن را خانه فاطمه علیها سلام و بعضی دیگر آن را قبر فاطمه (ع) میدانند ، هم چنین در جلو روضه مقدسه صندوق بزرگی است برای شمع ها و چراغهای که هر شب در مقابل روضه برافروخته میشود^۱.

ابن بطوطه نیز که در حدود دو قرن بعد از ابن جبیر و دو قرن قبل از سمهودی مدینه منوره و مسجد پیغمبر ﷺ را دیده ، روضه مقدسه را تقریباً مانند ابن جبیر وصف کرده است .

در باره پوشش مرقد مطهر و معطر کردن آن و آویختن قندیل در اطراف آن و تقدیم اشیاء نفیس

سمهودی در ضمن بحث از پوششهای روضه و مرقد مطهر پیغمبر ﷺ و معطر کردن آن پس از ذکر چند روایت ، چنین گفته است که در زمان هارون - الرشید ، خیزران (مادر هارون) دستور داد ، مسجد پیغمبر ﷺ و قبر مطهر را باز عفران و عطرهای دیگر ، معطر کردند و نیز قبر را با شالها و پارچه های مشبک حریر ، پوشانیدند^۲.

۱ - رحلة ابن جبیر از صفحه ۱۴۸ ببعد

۲ - وفاء الوفاء ج ۱ صفحه ۴۱۵

سمهودی در جای دیگر گوید که قبل از این ، به دوثلث از قبر ، زعفران و مواد معطر میمالیدند ولی در سال ۱۷۰ هجری ، طبق دستور خیزران تمام آنرا معطر کردند . آنطور که از نوشته سمهودی برمی آید ، درخصوص پوشاندن یا نه پوشاندن قبر پیغمبر ﷺ علما ، اختلاف داشته اند ، اما پرده کشیدن بر رو و اطراف آن ، معمول بوده است . در سال ۷۶۰ هجری ، در زمان سلطان اسماعیل بن ملک ناصر قلاوون ، قریه ای ، از محل بیت المال در مصر ، خریداری شد و وقف گردید تا از درآمد آن ، هر سال کسوه خانه کعبه مشرفه و هر پنج سال یکبار ، کسوه حجره مقدسه پیغمبر ﷺ و منبر شریف آن حضرت ، تهیه شود^۱ .

سپس سمهودی گوید : گذشته از کسوه و قندیلهای گوناگون از طلا و نقره و بلور ، اشیاء نفیس بسیاری از زر و سیم ، بازیئت و آراستگی کامل در اطراف حجره و روضه مطهره ، قرار داشته که حکم اینها ، حکم نظائر آنها در خانه کعبه است .

و سبکی ، کتابی بنام تنزیل السکینه علی قنادیل المدینه ، درباره قندیلهای گران قیمت و مرصع ، در اطراف حرم مطهر ، تألیف کرده است^۲ .

سمهودی ، پس از نقل مطالبی درخصوص قندیل آویختن و آراستن اطراف حرم و روضه مطهر ، چنین گفته است که آویختن قندیل در حجره شریفه ، امری عادی و معمولی بوده است و این مکان مقدس به این امور ، اولی و مقدم بر مکانهای دیگر است .

جمعی بیشمار ، عالم و زاهد ، برای زیارت پیغمبر ﷺ آمده اند و از هیچیک شنیده نشده است که امور مذکور را منع و انکار کرده باشند و تنها همین امر ،

۱ - وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی ج ۱ صفحه ۴۱۶

۲ - وفاء الوفاء ج ۱ صفحه ۴۲۲

برای جواز آنها کافی است ^۱.

درباره گنبد روی حجره

سمهودی که کتاب او، از بهترین و معتبرترین مدارك مربوط بتاریخ مدینه و مسجد و حرم پیغمبر ﷺ میباشد، درباره گنبد چنین میگوید که قبل از حریق اول مسجد شریف (در سال ۶۵۴) بر روی حجره پیغمبر ﷺ قبه ای نبود، بلکه بر روی بام، بموازات حجره، بنائی از آجر، باندازه نصف قامت يك انسان وجود داشت، تا بام حجره، از دیگر قسمتهای مسجد، تمیز داده شود. در سال ۶۷۸ در زمان ملك منصور قلاون صالحی، قبه ای بر روی حجره بنا شد که پایین آن مربع و بالای آن هشت گوشه بود ^۲.

درهای حرم نبوی از چه زمانی بسته شد

در سال ۸۲۲ نجم الدین حجی، قاضی شام در سفر حج خود که همراه با کاروان شام بود، چون ازدحام مردم را در آن مکان شریف دید، فتوی داد که درهای حرم بسته شود. در سال ۸۲۸ با کوشش قاضی مزبور، در مورد فتوای مذکور، فرمانی از سلطان صادر شد و از آن پس، درهای حرم بسته ماند. من (سمهودی) حاشیه ای بر سخن مجد، بخط حافظ جمال الدین بن الخياط یمنی دیدم که در آن حاشیه چنین نوشته شده بود که در زمان ملك اشرف بر سبای، فرمانروای مصر و شام، درهای شبکه های اطراف حرم و روضه مقدسه میخ کوبی شد و از آن پس یعنی از بعد از سال ۸۳۰ هجری، مردم، پیغمبر ﷺ را از پشت

۱ - وفاء الوفاء ج ۱ صفحه ۴۴ در مورد پوشیدن قبر شریف پیغمبر (ص) باید گفته شود که اکنون نیز مرقد مطهر با پارچه ضخیمی پوشیده شده که این پارچه را، از قسمتهای مشبك اطراف روضه میتوان دید، گویا آخربار در زمان ملك سعود در ده پانزده سال پیش، پوشش قبر، تجدید شده است.

۲ - وفاء الوفاء ج ۱ صفحه ۴۳۵

شبکه‌ها زیارت میکنند و هیچکس نمیتواند داخل حرم شود. سمهودی در اینجا اظهار عقیده میکند و چنین میگوید که کار درست این بود که بعضی از درها را باز میگذاشتند و برای جلوگیری از بی ادبی پاره‌ای از نادانان، مأمورانی میگماشتند نه اینکه درهای حرم پیغمبر ﷺ را ببندند و زیارت بقعه آن حضرت را تعطیل کنند. تعطیل زیارت پیغمبر در حکم تعطیل تمام مسجد است.^۱

درباره سنگریزه های کف مسجد

در خاتمه این توضیحات، مناسب است باین مطلب اشاره شود که فرش شدن کف مسجد پیغمبر ﷺ از سنگریزه های قرمز رنگ که اکنون نیز بهمین حال است، از زمان پیغمبر ﷺ شروع میشود. به این توضیح که طبق روایت ابوداود در سنن خود از ابی الولید که او از ابن عمر پرسیده است که علت ریختن سنگریزه در کف مسجد النبوی چه بوده است. ابن عمر چنین پاسخ داده که شبی باران آمد، صبح زمین تر و گلناک بود، هر کس بمسجد می آمد، مقداری سنگریزه در دامن خود حمل مینمود و آنها را در زمین مسجد میریخت و پهن میکرد و روی آن نماز میگزارد، پس از تمام شدن نماز، پیغمبر ﷺ فرمود این چه کار خوبی است و از این بعد، هیچکس بخود، حق نمیداد، بهیچ عنوان سنگریزه‌ها را از مسجد بیرون نبرد.^۲

۱- وفاء الوفاء ج ۱ صفحه ۴۱؛ درهای حرم پیغمبر (ص) اکنون نیز یکی بسته است، تنها دره‌یک از اضلاع دیوارهای اطراف حرم، قسمتی مشبك میباشد که از آنها میتوان داخل روضه را که کاملاً تاریک است، تاحد کمی مشاهده کرد، اگر شرطه‌ها مانع نشوند و انسان یکی دودقیقه از شبکه‌ها بداخل نگاه کند، پس از آنکه چشم بتاریکی عادت کرد، می بیند که مرقد مطهر از پارچه ضخیمی پوشیده شده است.

۲- وفاء الوفاء ج ۱ صفحه ۷۲؛ و فتاوی الکبری ج ۲ صفحه ۳۳

توضیح دیگر درباره زیارت قبر مطهر پیغمبر (ص) و بوسیدن و لمس آن

سمهودی که مورد اعتماد عموم علمای تسنن و وهابیان میباشد، موارد بسیاری را ذکر میکنند که مردم بقبر مطهر نزدیک میشدند و دست روی قبر می گذاشتند، حتی (برای تبرک) از خاک مقدس قبر برمیداشتند و پس از آنکه بدستور عائشه، جلو قبر دیواری بنا کردند، مردم از روزه ای که بدیوار بود (برای تبرک) خاک برمیداشتند^۱.

سمهودی از انس بن مالک روایت میکند که وی مردی را دید که دست روی قبر پیغمبر ﷺ گذاشته بود و او را از این کار نهی کرد، سپس بنقل از بعضی از علما میگوید که اگر قصد از گذاشتن دست بر روی قبر، مصافحه با صاحب قبر باشد، باکی نیست. و از تحفه ابن عساکر، نقل میکند که مس دیوار قبر مقدس و بوسیدن آن و طواف اطراف آن همانطور که جهال می کنند، از سنت پیغمبر ﷺ نیست و مکروه میباشد، آن گاه از طریق ابی نعیم روایت مینماید که ابن عمر، بسیار دست گذاشتن روی قبر پیغمبر ﷺ را مکروه می شمرد، بعد میگوید که عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش پرسید که مردم برای تبرک، بمنبر پیغمبر ﷺ دست میکشند و آن را میبوسند و بهمین گونه قبر مطهر را، لمس می کنند، و میبوسند، احمد گفت باکی نیست، سبکی در رد بر این تیمیه گفته است که مسألة عدم مسح (دست گذاشتن) قبر پیغمبر ﷺ مورد اجماع علما نیست زیرا از مطلب بن عبدالله روایت شده که مروان بن الحکم، مردی را دید که قبر مطهر را در آغوش گرفته است، مروان گردن آن مرد را گرفت و گفت میدانم چه میکنی؟ مرد بسوی او رو برگردانید و گفت: من نزد سنگ و خشت نیامده ام، بلکه نزد پیغمبر ﷺ آمده ام، آن زمان بردین بگریید که مردمان نااهل، زمام

آن را در دست گیرند . مرد مزبور ، ابوایوب انصاری بود . سبکی گوید :
اگر سند این روایت صحیح باشد ، لمس دیوار قبر ، مکروه نیست .
بموجب روایت دیگر ، بلال ، از شام زیارت پیغمبر ﷺ آمد و نزد قبر
آن حضرت رفت و شروع بگریه کرد ، در حالی که روی خود را ب خاک قبر میمالید ،
و بروایت دیگر از علی رضی الله عنه که چون پیغمبر ﷺ را بخاک سپردند ، فاطمه (ع)
آمد و در مقابل قبر ایستاد و مشتی خاک از قبر برگرفت و بر روی دیدگان خود
گذاشت و گریه کرد و بموجب روایات دیگر ، ابن عمر دست راست خود را بر
روی قبر مطهر میگذاشت و بلال گونه های خود را . عبدالله پسر احمد حنبل گفته
است که استغراق در محبت موجب مجاز شدن این امور میشود و تمام اینها نوعی
احترام و تعظیم است .^۱

بقیه سخن ابن تیمیه در باره قبر و روضه مقدسه

از مستندات عمده ابن تیمیه ، عمل سلف یعنی صحابه پیغمبر ﷺ و تابعین
میباشد و از این جهت اتباع او خود را سلفیه مینامیدند ، اما در مواردی از جمله
در خصوص زیارت قبور و نزدیک شدن بقبر پیغمبر ﷺ عمل سلف را قبول ندارد
و میگوید فعل سلف کافی نیست و دلیل دیگری لازم میباشد^۲ و حتی ، مشاهده
قبر پیغمبر ﷺ را ممنوع میدانند^۳ .

باز در مورد قبر و روضه چنین گفته است که هیچ زائری ، بهیچوجه ، راهی
به قبر پیغمبر ﷺ ندارد ، قبر هم در مکانی که گنجایش همه زائران را داشته
باشد ، قرار نگرفته است ، حجره نیز دارای شبکه هایی نیست که بتوان قبر را

۱ - وفاء الوفاء ج ۲ از صفحه ۱۴۰۲ بعد .

۲ - کتاب الرد علی الاختائی صفحه ۱۱۴

۳ - همان کتاب صفحه ۶۹

از خلل آنها دید ، مردم از وصول بقبر و مشاهده آن ممنوع هستند . از بزرگترین چیزهایی که خداوند بوسیله آن ، بر پیغمبر ﷺ خود منت گذاشته ، این است که آن حضرت در خانه خود که جنب مسجد بود ، دفن شد و هر که قصد ادای نماز دارد ، در مسجد که گزاردن نماز در آن مشروع میباشد ، ادامی کند ^۱ .

ابن تیمیه در دنباله این سخن میگوید که نزد قبر پیغمبر ﷺ قندیلی آویخته نیست و پرده ای بسته نشده و برای هیچکس ، مقدور نمیشد که قبر را بازغفران و عطریات دیگر ، خوشبو بکند یا روغن چراغ و شمع و پرده برای آن نذر نماید ^۲ . و در جای دیگر ، گفته است که قبر پیغمبر ﷺ با قبور دیگر ، تفاوتی ندارد ، بلکه مسجد آن حضرت بر دیگر مساجد ، فضیلت دارد ^۳ .

۸ - حرمت سفر برای زیارت قبور

ابن تیمیه میگوید : بموجب حدیث « لا تشد الرحال الا الى ثلاثة مساجد ، المسجد الحرام و مسجدی هذا و المسجد الاقصی » مسافرت برای دیدن یا گزاردن نماز بسه مسجد : مسجد الحرام و مسجد پیغمبر ﷺ و مسجد اقصی ، مشروع و جایز است و مسافرت بمساجد دیگر یا برای زیارت قبور انبیا و اولیا و صالحین بدعت و نامشروع میباشد .

همچنین میگوید که سفر بعنوان زیارت قبور ، بقصد عبادت انجام می یابد و عبادت یا واجب است یا مستحب و چون اتفاق و اجماع است بر اینکه سفر برای زیارت قبری نه واجب است نه مستحب ، ناگزیر ، این سفر بدعت

۱- ابن قیم جوزیه معروفترین شاگردان ابن تیمیه میگوید : غیر از نماز میت ، هر نماز دیگری در نزد قبور ، ممنوع است و مشروع نیست . (اعلام الموقعین ج ۲ صفحه ۳۴۷)

۲ - الرد علی الاخوانی صفحه ۱۰۲

۳ - همان کتاب - صفحه ۱۴۵

خواهد بود. سپس میگوید: هیچیک از صحابه پیغمبر ﷺ در زمان خلفای اربعه و تازمانی که یکنفر از صحابه در قید حیات بود، زیارت قبری از قبور پیغمبران و صلحان رفت. اصحاب پیغمبر ﷺ به بیت المقدس می رفتند ولی قبر خلیل الله را زیارت نمی کردند و هیچکدام برای زیارت قبر پیغمبر ﷺ بمدینه مسافرت نمی کرد. ابن تیمیه در ضمن این بحث، سخت به شیعه حمله میکند و میگوید که رافضیان، قبور صالحین را مسجد قرار میدهند و در آنجا نماز میگذارند و برای قبور نذر می کنند و بعنوان حج، زیارت قبور میروند، و گاهی حج بخانه مخلوق را، افضل از حج بیت الله الحرام میدانند و آنرا حج اکبر مینامند و علمای ایشان در این باره کتابهایی تصنیف کرده اند، از جمله شیخ مفید (عالم بزرگ شیعه در قرن چهارم و پنجم) کتابی دارد بنام مناسک حج المشاهد^۱. ابن تیمیه در مورد دیگری میگوید که اگر کسی معتقد باشد که زیارت قبور انبیا و صلحا موجب قربت و نوعی عبادت و طاعت است، این اعتقاد برخلاف اجماع است^۲ و اصلا در شریعت اسلام، عملی بنام زیارت قبور وجود ندارد^۳، حتی میتوان گفت که مسافرت بقصد زیارت قبور (و بگفته ابن تیمیه الحج الى القبور) گناهش از قتل نفس بزرگتر است، زیرا این عمل، گاهی موجب شرك و بیرون رفتن از ملت اسلام میشود^۴. و اگر کسی نذر کند که به قبر خلیل الرحمن یا قبر پیغمبر ﷺ یا کوه طور یا غار حراء و مکانهایی از این قبیل، سفر نماید، عمل به چنین نذری واجب نیست^۵.

۱- خلاصه از صفحه ۱۴ تا صفحه ۱۹ کتاب الجواب الباهر ابن تیمیه

۲- کتاب الرد علی الاخوانی صفحه ۱۳

۳- همان کتاب صفحه ۱۹

۴- الرد علی الاخوانی صفحه ۱۵۵ - بعداً به روایاتی که در مسند احمد حنبل، درباره زیارت ذکر شده، اشاره میگردد.

۵- مجموعه الرسائل الكبرى ج ۲ صفحه ۵۹

توضیح درباره ادعای اجماع و اتفاق در مورد زیارت قبور

از زمان خود ابن تیمیه ، همچنین در زمانهای بعد از او ، گروهی از علماء فرقه‌های مختلف عقاید او را ، مخصوصاً عقیده مربوط به حرمت سفر برای زیارت قبور را بتفصیل رد کرده و بآنها جواب داده‌اند ، از جمله یکی از علمای مالکی مذهب معاصرا و بنام قاضی اخنائی (بکسر همزه و سکون خاء) که قاضی فرقه مالکی بود ، کتابی در رد عقیده ابن تیمیه درباره سفر برای زیارت قبور ، تصنیف کرد ، این کتاب بدست ابن تیمیه رسید و او در جواب آن ، کتاب الرد علی الاخنائی را نوشت که اکنون در دست است . قاضی اخنائی ، آن طور که ابن تیمیه از او نقل کرده ، گفته است که عقیده ابن تیمیه برخلاف اجماع مسلمانان میباشد و اینکه سفر ، صرفاً برای زیارت انبیاء و صلحا ، بدون خلاف و نزاعی از نوع مسافرت مستحب میباشد و از این حیث همانند سفر بمسجد پیغمبر است و هر که بگوید که از مسافرت بغیر از سه مسجد مذکور ، نهی شده ، برخلاف اجماع سخن گفته است و آشکارا بدشمنی و عناد بپیغمبران برخاسته است ، قاضی اخنائی در مورد دیگر میگوید که بعضی از علما زیارت قبر پیغمبر ﷺ را واجب دانسته‌اند و در هر حال ، کسی در مستحب بودن آن ، شکی ندارد و در مسند ابی شیبہ ، این حدیث نبوی آمده است : **من صلی علی عند قبری سمعته ومن صلی علی نائیا سمعته** . (هر کس نزد قبر من بر من صلوات بفرستد ، من آن را میشنوم و اگر از راه دور نیز صلوات بفرستد ، آن را هم میشنوم)^۱ .

نکته قابل دقت این است که هر يك از این دو نفر (ابن تیمیه و اخنائی) عقیده طرف مقابل را برخلاف اجماع مسلمانان میدانند^۲ . دیگر آنکه بسیاری از مستندات

۱ - کتاب الرد علی الاخنائی صفحه‌های ۸ و ۳۴ و ۱۳۱

۲ - ابن تیمیه میگوید: مقصود من از اجماع عدم علم بوجود مخالف است نه جزم به نفی مخالف (الرد علی الاخنائی صفحه ۱۹۵)

ابن تیمیه از نوشته‌های مالک و اتباع او می‌باشد ، مع هذا بیشتر کسانی که با او بمخالفت برخاستند ، از علمای مالکی بودند که در دمشق و قاهره با وی به بحث و مناظره پرداختند و او را بزندان انداختند . ابن شاکر گوید موضوع شد رحال (حرمت مسافرت مگر به مسجد) از مهمترین مسائلی بود که مخالفت علمای زمان را با او برانگیخت ^۱ .

مرحوم علامه امینی در ضمن بحث از زیارت قبور ، احادیث بسیاری از طرق اهل تسنن درباره زیارت ذکر کرده و پنجاه و دو قبر را که از قرون اولیه هجری تا به امروز ، زیارتگاه اهل تسنن بوده ، با سند مر بوط به ریک ، ارائه نموده است ^۲ .

توضیح دیگر درباره نسبت‌هایی

که به شیعه داده شده است

یکی از نسبت‌های ناروایی که از قدیم بشیعه داده شده ، این است که قبور امامان و بزرگان خود را ، بمنزله حج بیت الله میدانند . این تهمت و اتهامات دیگر که بمناسبت‌های گوناگون ، بشیعه وارد شده بود ، در زمان سلجوقیان شدت و توسعه یافت ، به این توضیح که پس از کشته شدن نظام الملك بدست فدائیان اسماعیلیه و قدرت رعب آوری که حسن صباح و اخلاش پیدا کردند ، پادشاهان سلجوقی ، سخت در اندیشه بودند و از بیم ، خواب راحت نداشتند ، در چنین حالی ، دشمنان شیعه فرصت یافتند و در نظر پادشاه سلجوقی ، شیعه یا بقول ایشان رافضیان را ، باطنی و دشمن سلطنت سلجوقی جلوه دادند و سلاطین سلجوقی را بکشتن شیعه و قتل عام کردن شهرهای شیعه نشین آن روز و آتش زدن این شهرها ، تشویق و تحریض کردند که در آثار منظوم و منثور عصر سلجوقی نمونه‌های بسیاری درباره موضوع مذکور ، میتوان یافت . چه بسا از رجال

۱ - فوات الوفيات ج ۱ صفحه ۷۴

۲ - الغدير ج ۵ از صفحه ۱۸۴ ببعده

معروف شیعه که به تهمت باطنی بودن ، خونشان ریخته شد که نویسنده شمه‌ای از این حوادث را در کتاب تاریخ مذهبی قم ، ذکر کرده است .

حاصل سخن اینکه دشمنان شیعه با ایراد تهمت باطنی بودن به شیعه که مقصود همان اسماعیلی و تابع حسن صباح بودن میباشد یا تهمت همدستی با باطنیه ، و بابهره بردن از رعب و وحشتی که سلجوقیان از اسماعیلیه داشتند ، نتوانستند در کشتن و ایجاد مزاحمت برای شیعه ، فروگذار نکردند و برای اینکه دشمنی و خشم سلاطین سلجوقی و دیگران را نسبت بشیعه ، بیشتر برانگیزند ، تهمتهای دیگری نیز به آنان وارد ساختند که یکی از آنها موضوع زیارت قبور است که گفتند شیعه آن را بمنزله حج میدانند . از نویسندگان دوره سلجوقی که به این امر تصریح کرده ابوبکر محمد راوندی از مورخان قرن ششم است که در ضمن دشمنیها که باشیعه کرده و تهمتهایی که وارد آورده چنین گفته است که هزار مرد کاشی را ، حاجی خوانند که نه کعبه دیده و نه ببغداد رسیده ، بطوس رفته باشد . مقصود وی از رفتن بطوس ، زیارت قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام میباشد .

این تهمت بزرگ ، از این پس در آثار کسانی که یا از روی تعصب یا بی اطلاعی و عدم آشنایی به معتقدات شیعه ، نسبت به آنان دشمنی میورزیده اند ، کم و بیش دیده میشود . از جمله یکی از نویسندگان و جهانگردان متأخر عرب بنام محمد ثابت که در حدود چهل سال پیش به ایران مسافرت کرده و به مشهد رفته است ، چنین گفته که شاه عباس بزرگ ، پادشاه معروف صفوی ، چون از عربها بدش میآمد ، ایرانیان را از سفر حج منع کرد و ایشان را تشویق کرد ، مشهد رضا را کعبه خود قرار دهند و خود پیاده به آنجا سفر نمود ، باین مناسبت امروز ، بندرت کسی از ایران بسفر حج میزود و ایرانیها ، لقب مشهدی را که جلو

۱ - راحة الصدور صفحه ۳۹۴ درباره انواع دشمنی که در زمان غزنویان و سلجوقیان ، نسبت بشیعه اعمال میشد ، حتی شیعه را به مشاغل دیوانی نمیگماردند و اینکه انتساب شیعه بدستگاه آل بویه گناهی محسوب میشد ، در کتاب تاریخ مذهبی قم ، بتفصیل سخن رفته است .

نامشان قرار گیرد ، بر کلمه حاجی ترجیح میدهند^۱ ، الی آخر . آن طور که معلوم است ، این نویسنده جهانگرد ، هنگامی که در ایران سرگرم سیاحت بوده بانوهمات و تصوراتی که لابد از مطالعه کتابها یا نوشته های مشتمل بر اتهامات و نسبت های مغرضانه بشیعه در ذهن او وجود داشته ، بدون اینکه تعمق و دقتی بکند ، به مشاهدات خود با بدبینی نظر می کرده و پیش خود نتیجه می گرفته است و بی آنکه تصورات ذهنی خود را با واقعیات تطبیق دهد ، آنچه فکر می کرده در سفرنامه خود نوشته است و از همین جهت اشتباهات و مطالب خلاف حقیقت ، در نوشته های او کم نیست . اگر وی قدری منصفانه به بررسی مطالب می پرداخت مسلماً متوجه میشد که هیچ سند تاریخی وجود ندارد که بردشمنی شاه عباس نسبت به عرب دلالت بکند و اصلاً چرا شاه عباس دشمن عرب باشد بلکه مدارک تاریخی خلاف این را ثابت میکند ، همچنین هیچ دلیلی که حاکی از منع کردن شاه عباس ، مردم ایران را از سفر حج باشد ، یافته نمیشود و سفر پیاده او بمشهد ، بمناسبت ندی بود که کرده بود و در هیچ سند تاریخی ، جز این ، چیز دیگری ذکر نشده است و چگونه امکان دارد پادشاه دینداری مانند شاه عباس با آن همه آثار خیر و راه سازی و حفر قنوات و بنای مساجد ، از سفر حج که يك فريضه بزرگ دینی است ، منع کرده باشد ؟ و باز اگر محمد ثابت کمی بررسی مینمود و بامردم معاشرت میکرد و از نزدیک بامردم ایران آشنا میشد بخوبی درمی یافت که در ایران ، مسافرت بمکه معظمه و حج بیت الله الحرام و آمدن لقب حاجی در جلو نام ، يك عنوان و اعتبار و امتیاز بزرگ محسوب میشود و لقب حاجی تنها لقبی است در ایران که امکان دارد ، جلو نام تمام افراد ، از هر طبقه و صنف درآید ، از علمای بزرگ و مراجع تقلید یا اعیان و رجال درجه اول یا بازرگانان و اصناف و همه افراد عادی . همچنین متوجه میشد که از بزرگترین آرزوهای هر ایرانی توفیق یافتن بسفر حج و تشریف بدو شهر مقدس مکه و مدینه است .

و در هیچ زمانی ، شماره حجاج ایرانی از دیگر کشورهای اسلامی کمتر نبوده است و بواسطه کثرت حجاج ، اغلب از طرف حکومت‌های ایران ، امیرالحاج تعیین می‌شده است و سالهاست که تعداد حجاج ایرانی ، از نظر کثرت ، در ردیف‌های اول احصائیه‌ای که از طرف حکومت سعودی منتشر می‌گردد ، قرار دارد و از لحاظ تجهیزات ، درجه اول را حائز است .

در مورد بی‌دقتی نویسنده مزبور ذکر این مطلب مناسب است که وی در ضمن بحث از فیروزه ای که در یکی از ایوانهای صحن عتیق مشهد نصب شده ، چنین اظهار نظر میکند که معادن فیروزه در فیروز آباد فارس است . در آنجا کوهی است که قسمت مهم قله آن ، از انواع فیروزه ترکیب یافته است .

در حالی که همه میدانند که معدن فیروزه ایران در نیشابور است و در فیروز آباد فارس ابداً معدن فیروزه‌ای وجود ندارد ، ظاهراً لفظ فیروز (جزو اول فیروز آباد) این جهانگرد را باشتباه انداخته است .

در این مورد ، چیزی که بیشتر باعث تعجب می‌باشد ، این است که ابن تیمیه با اینکه ظاهراً از فقه وسیع و اصیل شیعه مطلع بوده و درباره‌ای از مسائل عقیده فقهای شیعه را اختیار می‌کرده ، چگونه تحت تأثیر اتهامی که از چند قرن قبل از او بشیعه زده بودند قرار گرفته و زیارت قبور امامان و بزرگان دین را از طرف شیعه که بموجب روایات متعدد از طرق شیعه و اهل تسنن تأکید گردیده و مستحب شمارده شده ، گمان کرده است که شیعه آن را بمنزله حج بیت الله الحرام میدانند .

عجیب تر اینکه چنین عقیده‌ای را بشیخ مفید که بنابر نوشته عموم نویسندگان تسنن از بزرگترین علما و فقها و متکلمان شیعه می‌باشد ، نسبت داده است . آیا ممکن است کسی همچون شیخ مفید ، زیارت را که امری مستحب است ، بمنزله حج بیت الله که يك فریضه دینی است و انجام آن بر هر مستطیعی واجب

میباشد ، بداند ؟ وپای خود را از این فراتر نهد و آن را حج اکبر بداند ؟ شیخ مفید و علمای بزرگ شیعه که جای خود را دارند ، حتی عوام ترین و بیسواد ترین افراد شیعه نیز نه تنها چنین عقیده ای را ندارند بلکه چنین سخنی بگوش ایشان نیز نخورده است .

در پایان این بحث ، تذکر این مطلب لازم است که در هیچیک از فهرست های موجود و در هیچکدام از کتب رجال و تاریخ و شرح حال ، کتابی بنام مناسک حج المشاهد ، بشیخ مفید نسبت داده نشده است و معلوم نیست ، ابن تیمیه با اتکاء بچه مأخذی ، چنین کتاب موهومی را ، بشیخ مفید ، نسبت داده است ؟

۹- زیارت قبر پیغمبر (ص) و

قبور دیگر از نظر ابن تیمیه

ابن تیمیه در فتاوی خود گفته است که هرگاه نماز و دعا بمشاهد قبور اختصاص یابد ، به اجماع ائمه مسلمین ، چنین عملی برخلاف دین اسلام است و هر که گمان برد که نماز و دعا و ذکر در مشاهد ، افضل از مساجد میباشد چنین کسی کافر است^۱.

در مورد مسجد و قبر پیغمبر ﷺ میگوید که سفر بمسجد پیغمبر ﷺ و زیارت قبر آن حضرت ، عملی نیک و مستحب است و در چنین مسافرتی ، نماز ، قصر خواهد بود (یعنی سفر معصیت نیست) ، این نوع زیارت (که در ضمن سفر بمسجد باشد) از بهترین اعمال خیر می باشد و بطور کلی زیارت قبور مستحب است و پیغمبر ﷺ زیارت قبور بقیع و شهدای احد میرفت و به اصحاب خود یاد داده بود که هنگام زیارت ، این عبارت را بر زبان جاری سازند :

السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و انا ان شاء الله

بکم لاحقون و یرحم الله المستقدمین منا و منکم و المستأخرین و نسئل الله لنا و لکم العافیة . اللهم لا تحرمننا اجرهم ولا تفتننا بعدهم و اغفر لنا و لهم .

وقتی زیارت قبور عموم مؤمنین ، مشروع باشد ، معلوم است که زیارت قبور پیغمبران و صالحان ، استحباب بیشتری دارد . اما در این مورد ، پیغمبر ﷺ ما ، بادیگران تفاوت دارد ، باین معنی که در هر نماز برای او صلوات و سلام فرستاده می شود ، همچنین در هر اذان و دعا و هنگام ورود بمسجد او و هر مسجد دیگری و هنگام خروج از مسجد ، به وی ، سلام داده میشود ، بهمین مناسبت مالك گفته که اگر کسی بگوید قبر پیغمبر ﷺ را زیارت کردم ، گفتن این سخن مکروه است ، مقصود از زیارت قبور ، سلام و دعا بصاحب قبر می باشد و این سلام و دعا ، به کاملترین وجه ، درباره پیغمبر ﷺ در هنگام نماز و اذان و دعا انجام یافته و می یابد .^۱

از این روی ، هیچگاه اتفاق نیفتاد که یکی از صحابه پیغمبر ﷺ بسوی قبر آن حضرت برود و بخواهد که از داخل یا خارج حجره ، قبر مطهر را زیارت کند . بنا بر این اگر کسی سفر کند فقط بقصد زیارت قبر و نیت نماز خواندن در مسجد را نداشته باشد ، چنین کسی بدعتگذار و گمراه است .^۲

ابن تیمیه در باره این مسافرت که قصد از آن ، تنها زیارت باشد ، چند قول نقل کرده که آیا چون سفر معصیت است ، نماز را باید تمام خواند یا قصر کرد .^۳

خود ابن تیمیه ، بنا بر نقل ابن بطوطه ، قائل بوده است باینکه سفر معصیت است و نماز تمام خواهد بود .^۴

۱ - الجواب الباهر صفحه های ۱۴ و ۱۵

۲ - همان کتاب صفحه ۲۲

۳ - همان کتاب صفحه ۲۵

۴ - رحلة ابن بطوطه ج ۱ صفحه ۵۸

ابن تیمیه در باره نحوه زیارت میگوید اگر مقصود، تنها دعا بصاحب قبر باشد، کار خوبی است ولی اگر مستلزم فعل حرامی باشد از قبیل اعمالی که شرك بخداست (گویا مقصود او از این اعمال، استغاثه بصاحب قبر و شفیع قرار دادن وی میباشد که ابن تیمیه این امور را شرك میداند) یا دروغ و یا ندبه و نوحه گری و بیهوده گویی، باجماع علما، چنین زیارتی حرام است. اما اگر برمرده‌ای که از خویشاوندان و دوستان اوست، از روی حزن گریه کند، مباح میباشد مشروط بر اینکه گریه او با ندبه و نوحه گری، همراه نباشد.^۱ چنین زیارتی، برای مردان مباح است و درباره زنان اختلاف است که آیا میتوانند بزیارت قبور بروند یا نه؟^۲

در مورد قبور کفار میگوید که زیارت آنها جائز است تا انسان بیاد آخرت بیفتد ولی طلب آمرزش برای کفار، جائز نیست.^۳

همچنین معتقد است که نزد قبر نماز خواندن و نشستن بر روی قبر (یا برابر آن) و زیارت قبور را عید قرار دادن، باین معنی که در وقت معینی و دسته جمعی بزیارت رفتن، غیر مشروع است.^۴ و میگوید که در نزد قبر پیغمبر ﷺ بر آن حضرت صلوات و سلام فرستادن، نامشروع میباشد زیرا این کار، بمنزله عید گرفتن بر سر قبر پیغمبر ﷺ است.^۵ در مورد احادیثی که درباره زیارت قبر پیغمبر ﷺ وارد شده میگوید که به اتفاق اهل علم حدیث، همه آن احادیث ضعیف بلکه ساختگی میباشد و دست گذاشتن روی قبر پیغمبر ﷺ و بوسیدن قبر جائز نیست و مخالف

۱ - الجواب الباهر صفحه ۴۵

۲ - الرد علی الاثنائی صفحه ۲۳ امروز از ورود زنان بقبرستان بقیع و دیگر قبرستانهای کشور سعودی جلوگیری میشود.

۳ - الجواب الباهر صفحه ۴۴

۴ - همان کتاب صفحه ۴۷

۵ - همان کتاب صفحه ۵۱

توحید است^۱ و اصلاً قبری و مشهدی که زیارت آن بروند در اسلام وجود ندارد و موضوع زیارت قبور ، بعد از قرن سوم پیدا شد^۲ . نخستین کسانی که برای زیارت مشاهد ، حدیث وضع کردند ، اهل بدعت ازرافضیان هستند که مساجد را تعطیل میکنند و در تعظیم مشاهد میکوشند و در مشاهد مرتکب شرك و دروغ و بدعت میشوند^۳ .

توضیح درباره زیارت قبر مطهر پیغمبر (ص) و قبور دیگر

ابن تیمیه در خصوص نظرات خود ، نسبت زیارت قبور بطور عموم و نسبت زیارت قبر پیغمبر ﷺ بالاختصاص ، بسیار پافشاری میکند و اصرار میورزد و از این جهت در دو کتاب الجواب الباهر و کتاب الرد علی الاخنائی ، هر مطلبی را که در این باره عنوان مینماید و هر مستندی که ذکر میکند ، چندین بار ، بصورت های گوناگون ، در تکرار آنها میکوشد و احادیثی را که مربوط به مشروع بودن و مستحب بودن قبر پیغمبر (ص) میباشد ، ضعیف و معجول و ساختگی میداند ، از جمله حدیثی را که از طرق گوناگون اهل تسنن از پیغمبر (ص) روایت شده که من زار قبری و جبت له شفاعتی (هر که قبر مرا زیارت کند ، شفاعت از او ، بر من واجب است) صحیح نمیداند ، در حالی که احادیث مربوط به زیارت ، در کتب صحاح و کتابهای مورد استناد اهل تسنن ، از طرق گوناگون روایت شده و جمع بسیاری از علما آنها را صحیح دانسته و بمضمون آنها عمل کرده اند^۴ .

۱ - کتاب الرد علی الاخنائی صفحه ۳۰ و ۳۱ .

۲ - همان کتاب صفحه ۶۶

۳ - همان کتاب صفحه ۳۲

۴ - از جمله روایت احمد بن حنبل از پیغمبر (ص) که فرمود: نهیتمکم عن زیارة القبور، فزوروها فان فی زیارتها عظة و عبرة (من قبلا شمارا از زیارت قبور نهی میکردم ولی اکنون میگویم آنها را زیارت کنید زیرا در زیارت قبور پند و عبرت حاصل میشود.) احمد حدیث مزبور را بچند وجه روایت کرده است (مستند احمد ج ۵ صفحه ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۹ و چند جای دیگر)

که در اینجا بچند حدیث اشاره میشود: مالک (پیشوای مذهب مالکی) در کتاب موطأ خود از عبدالله بن دینار روایت کرده که ابن عمر، هرگاه بسفری میرفت یا از سفری بر میگشت، نزد قبر پیغمبر (ص) حاضر میشد و بر آن حضرت نماز میگزارد و درود میفرستاد و دعا میخواند، محمد گفت چنین باید که چون کسی بمدینه وارد شود نزد قبر پیغمبر (ص) آید.^۱

ابوهریره از پیغمبر (ص) روایت کرده است که فرمود خدا بمن اجازه داد قبر مادرم را زیارت کنم.^۲ و بروایت دیگر از پیغمبر (ص) که فرمود هر کس بزیارت من بیاید که جز زیارت مقصود دیگری نداشته باشد، بر من لازم است در قیامت شفیع او باشم.^۳

سمهودی، هفده حدیث با اسناد آنها درباره زیارت قبر پیغمبر (ص) ذکر کرده که در ضمن شرح عقیده و هابیان درباره زیارت، قسمتی از آنها، نقل خواهد شد.

سمهودی، همچنین نحوه زیارت قبر پیغمبر (ص) و آداب زیارت را بتفصیل نوشته که خلاصه ای از آن چنین است:

ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن الحسین السامری الحنبلی در کتاب المستوعب در ضمن باب زیارت قبر پیغمبر (ص) و آداب زیارت گفته است که زائر بسوی دیوار قبر جلو می آید و در گوشه آن می ایستد، روبقبر و پشت بقبله بطوری که منبر در طرف چپ او قرار گیرد، سپس کیفیت سلام و دعا، برای آن حضرت را ذکر کرده، از جمله این دعا را «اللهم انك قلت في كتابك لنبيك عليه السلام ولو انهم اذ ظلموا انفسهم، جاؤك (الی آخر الایه) وانی قد اتيت نبيك مستغفراً واسألك ان توجب لی المغفرة كما اوجبتها لمن اتاه فی حياته، اللهم انی

۱ - موطأ صفحه ۳۳۴ چاپ دوم - مصر

۲ - صحیح مسلم ج ۳ صفحه ۶۵ - و سنن ابی داود ج ۳ صفحه ۲۱۲

۳ - شفاء الغرام ج ۲ صفحه ۳۹۷

اتوجه اليك بنبيك . (خداوندا ، تو در کتاب خود به پیغمبرت گفته ای که اگر امتان توهنگامی که بخود ستم کردند ، سپس نزد تو آمدند (تا برای ایشان طلب آمرزش کنی) من برای آمرزش خواهی ، نزد پیغمبر تو آمده ام ، و از تو می خواهم که مغفرت خود را بر من واجب کنی ، بهمان گونه که بر کسانی که در زمان پیغمبر (ص) نزد او می رفتند ، مغفرت را برایشان واجب کرده بودی ، بار خدایا ، من بوسیله پیغمبرت ، بتو رومی آورم .) ابو منصور کرمانی از علمای حنفی گفته است اگر کسی از تو خواست سلام او را به پیغمبر (ص) برسانی ، چنین میگوید که سلام فلان و فلان بر تو باد ، او ترا نزد خدا ، شفیع قرار میدهد تا مشمول مغفرت و رحمت او شود ، از وی شفاعت کن . خلاصه سخن اینکه ، سمهودی که مورد اعتماد عموم مذاهب اسلامی میباشد ، متجاوز از پنجاه صفحه از کتاب خود را به موضوع زیارت قبر پیغمبر (ص) و آداب زیارت و توسل بقبر مطهر ، اختصاص داده و موارد متعددی را ذکر کرده که کسانی ، هنگام مبتلا شدن بگرفتاریهای شدید ، بقبر پیغمبر (ص) پناه بردند ^۱ .

مرحوم علامه امینی نیز ، علاوه بر احادیث فراوان که از طرق اهل تسنن درباره استحباب و فضیلت زیارت قبر پیغمبر (ص) ذکر کرده ، اقوال متجاوز از چهل تن از اعلام مذاهب اربعه را در اطراف ارجحیت و فضیلت زیارت آن حضرت ، نقل نموده است ^۲ .

اما در مورد اینکه شیعه مساجد را تعطیل کرده و بمشاهد رو آورده اند ، باید گفت که این هم یکی از تهمتهایی است که از قدیم بشیعه وارد شده است که منشأ آن در ابتدا ، عناد و کینه توزی نسبت بشیعه بوده است ، سپس پاره ای از نویسندگان بدون تحقیق در صحت و سقم آن ، در نتیجه نظر سویی که بشیعه داشته اند ، آنرا در آثار خود وارد ساخته اند . حقیقت امر این است که همانطور

۱ - وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی ج ۴ از صفحه ۱۳۷۱ تا ۱۴۲۲

۲ - الغدير ج ۵ از صفحه ۱۰۹ ببعد .

که نویسنده در کتاب تاریخ مذهبی قم متذکر شده ، مساجد شیعه از ابتدا ، جزو آبادترین و پررونق‌ترین مساجد اسلامی بوده است . امروز میتوان ، زیباترین و باشکوه‌ترین و تاریخی‌ترین مساجد جهان را ، در ایران مشاهده کرد که از قرن‌ها قبل با عظمت تمام باقی مانده است . درباره نماز جماعت‌های پرجمعیت و باشکوهی که در مساجد مزبور به‌پامیشد ، داستانهای فراوان ورد زبانهاست . هم‌اکنون در تمام شهرها و قصبات و قراء ایران هزاران مسجد با بهترین فرشها و وسایل لازم موجود است که اوقات نماز مستور از نماز گزاران است . هر مسافری که از ایران دیدن میکند ، مسلماً تهران پایتخت ایران را مشاهده مینماید ، در تهران صدها مسجد با بهترین وسایل و کتابخانه وجود دارد که هیچگاه از نماز گزار خالی نیست و در کلیه آنها در اوقات نماز ، نماز جماعت به‌پا میشود . گذشته از تهران ، در شهرهای مشهد ، قم ، اصفهان و شیراز و شهرهای دیگری که در سر راه مسافران قرار دارد ، همه کس میتواند باشکوه‌ترین و پررونق‌ترین و با عظمت‌ترین مساجد را مشاهده کند که هیچک از آنها در اوقات نماز ، از تشکیل نماز جماعت ، خالی نیست .

بطور کلی چه در ایران که مرکز شیعه است و چه در نقاط دیگری که شیعه اقامت دارند ، در هیچ زمانی ، هیچ مسجدی بحال تعطیل در نیامده و رونق مساجد شیعه ، اگر از مساجد فرقه‌های دیگر ، زیادتر نبوده مسلماً کمتر هم نبوده است .

۱۰ - سوگند بغیر خدا

ابن تیمیه میگوید ، اتفاق علما بر این است که سوگند به مخلوقات با عظمت از قبیل عرش و کرسی و کعبه و ملائکه ، جائز نیست ، جمهور علما از قبیل مالک و ابوحنیفه و احمد (احمد بن حنبل) در یکی از دو قولش ، بر این عقیده هستند که سوگند به پیغمبر ﷺ هم جائز نمیشود و سوگند چه به پیغمبر و چه بدیگری از مخلوقات ، منعقد نمیشود (یعنی اثر شرعی ندارد) و (نقض آن) موجب

کفارہ نمیگردد ، زیرا در روایت صحیحی ثابت شده که پیغمبر گفت ، جز بخدا بدیگری سوگند یاد نکنید و در روایت دیگری ، چنین آمده که هر کس میخواهد قسم ، یاد کند ، قسم او بخدا باشد ، یا ساکت بماند ، و بموجب روایت دیگری قسم دروغ بخدا ، از قسم راست بغیر خدا بهتر است و میگوید که قسم بغیر خدا شرك است ^۱ .

بعضی از مردم قسم بپیغمبر اسلام را استثنا کرده و جائز دانسته اند ، یکی از دو قول احمد حنبل هم همین است وعده ای از اصحاب احمد ، این قول را پذیرفته اند .

بعضی دیگر سوگند بهمة انبیارا جائز دانسته اند . اما قول جمهور که قسم به مخلوقات را بدون استثناء نهی کرده اند صحیحتر است ^۲ .

ابن قیم ، شاگرد و همکار بسیار نزدیک ابن تیمیه میگوید : قسم بغیر خدا از گناهان کبیره است ، پیغمبر ﷺ فرمود که هر کس بغیر خدا سوگند یاد کند ، بخدا شرك آورده است ، بنا بر این سوگند بغیر خدا ، در رأس کبائر قرار دارد ^۳ .

توضیح درباره قسم بغیر خدا

مرحوم علامه امین چنین گفته است که قول صاحب رساله که باتفاق علماء ، از قسم خوردن بغیر خدا نهی شده ، يك گزارش گوئی ، بیش نیست ، زیرا وی برای اثبات مدعای خود ، فقط گفته ابوحنیفه و ابویوسف و ابن عبدالسلام و قدوری را نقل کرده ، گویی که جمیع علمای اسلام در تمام عصرها و در تمام ممالک و شهرها منحصر به این چهارتن میباشند ، چرا فتوای شافعی و مالک و احمد حنبل را نقل

۱ - الجواب الباهر صفحه ۲۲

۲ - الرد علی الاخنائی صفحه ۱۶۴ و فتاوی الکبری ج ۱ صفحه ۳۵۱

۳ - اعلام الموقعین ج ۴ صفحه ۳۰۴

نکرده است و چرا بفتوای علمای بیشمار که غده آنان را جز خدا، کسی نمیداند اشاره نشده است؟

حق این است که سوگند یاد کردن بغیر خدا، نه مکروه است نه حرام، بلکه پسندیده و مستحب میباشد که درباره آن اخباری هم وارد شده است، مرحوم امین، سپس چند روایت از کتب صحاح در این باره ذکر کرده است.^۱ وی در مورد دیگر چنین گفته است که قسم یاد کردن بغیر خدا، از خدا و پیغمبر ﷺ و صحابه و تابعین و جمیع مسلمانان، از قدیم تا بامروز وقوع یافته است:

خدایتعالی در قرآن به بسیاری از مخلوقات خود، قسم خورده. در سخنان پیغمبر (ص) و صحابه و تابعین نیز موارد بسیاری است که بجان خود و دیگری و چیزهای مختلف قسم یاد کرده اند. مرحوم امین بسیاری از آن موارد را با ذکر مأخذ، یاد نموده است.^۲

باز در مورد دیگر گفته است که احادیث مربوط به نهی از قسم یاد کردن بغیر خدا، یا محمول بر کراهت است یا اینکه بر عدم انعقاد قسم دلالت میکند و یک نهی ارشادی است. چنین قسمی طبق مذهب شافعی، مکروه میباشد نه حرام و احمد حنبل که وهابیان خود را پیرو او میدانند، بجائز بودن قسم به پیغمبر (ص) فتوی داده است.

شعرانی از قول احمد حنبل میگوید که اگر کسی به پیغمبر (ص) سوگند یاد کند، سوگند او منعقد میشود، بلکه بغیر پیغمبر هم قسم یاد کردن موجب انعقاد قسم میگردد.^۳

۱ - کشف الارتیاب صفحه ۳۳۰

۲ - همان کتاب صفحه ۳۳۶

۳ - همان کتاب صفحه ۳۴۲

۱۱- سفر به بقاع معظمه و مشاهد متبر که

ابن تیمیه میگوید: سفر به بقاع معظمه از نوع حج میباشد، هرامتی حجاجی داشته است، مثلاً مشرکین عرب، بسوی لات و عزی و منات و دیگر بتان به حج میرفتند، پس سفر به این گونه بقعه ها، همانند این است که کسی به حج برود، بهمان گونه که اهل شرك از هرامتی، بعنوان حج نزد خدا بیان خود میروند.^۱

اهل بدعت بعنوان حج بسوی قبور انبیاء و صلحا میروند. زیارت آنان، زیارت شرعی نیست که مقصود از آن دعا بصاحب قبر باشد، بلکه قصدشان، بزرگداشت صاحب قبر است، از این روی که نزد خدا جاه و قدر و منزلت دارد و منظورشان این است که صاحبان قبور را بخوانند، یا خدا را در نزد قبور آنان بخوانند، یا از صاحبان قبور، حاجت بخواهند.^۲

کسانی که بزیارت قبور میروند (یا به تعبیر ابن تیمیه، حج قبور بجای میآورند) قصدشان همان قصدی است که مشرکین در عبادت مخلوق (یعنی بت) دارند که از بت همان را طلب میکنند که اهل توحید از خدا طلب میکنند.^۳

۱۲- درباره شیعه

ابن تیمیه میگوید: سفری که مشرکین و کفار به اماکن بزرگ و قبور معظم خود مینمایند، همان حج ایشان است و قصدشان از خضوع و تضرعی که نزد قبور میکنند، همان است که مسلمانان برای خدا، بجای میآورند. اهل بدعت و ضلالت، از مسلمانان، نیز و از جمله، رافضیان، بهمین گونه میباشند که سفر

۱ - الجواب الباهر صفحه ۲۹

۲ - الرد علی الاخنائی صفحه ۵۷

۳ - الرد علی الاخنائی صفحه ۵۹

بمشاهد و قبور امامان و بزرگان خود را، حج مینامند. کسانی هستند که برای این گونه مسافرت‌ها، ندا در میدهند و میگویند: بحج اکبر میرویم و علمی بعنوان علم حج برپا میدارند و منادی، مردم را بسفر حج، دعوت میکند، علمی که اینان برپا میدارند، همانند علمی است که مسلمانان برای حج، بلند میکنند، این فرقه، سفر بسوی قبر پاره‌ای از مخلوقان خدا را، حج اکبر و حج بیت الله الحرام را، حج اصغر، مینامند.^۱

ابن تیمیه در جای دیگر، مواردی را ذکر میکند که پاره‌ای افراد، مسافرت به بعضی از مکان‌ها را، همچون حج دانسته‌اند، امان میگوید که این افراد، از چه فرقه‌ای و از پیروان چه مذهبی بوده‌اند؟ از جمله میگوید که پاره‌ای از مردم بمکانی که یکی از اولیاء خدا فرود آمده، بحج میروند و احرام می‌بندند و لبیک بر زبان جاری می‌سازند، همانطور که بعضی از شیوخ در مصر، بعنوان حج، بمسجد یوسف می‌رفت و لباس احرام می‌پوشید و همین شیخ بعنوان حج، زیارت قبر پیغمبر ﷺ رفت و بی آنکه بمکه برود و اعمال حج را بجا آورد، بمصر مراجعت کرد.^۲

توصیح دیگر در باره زیارت قبور از نظر شیعه

همانطور که قبلاً نیز گفته شده است، این توهمات و گمانهای ناروا و ناصحیحی که نسبت بشیعه بوجود آمده، معلول مبارزات و تعصباتی بوده است که در قرون گذشته، مخصوصاً قرنهای چهارم و پنجم و ششم، میان حکام سنی و شیعه وجود داشته و از این رهگذر، پاره‌ای افراد مغرض و کینه توز، فرصت یافته‌اند تا برای بیشتر مشوب ساختن اذهان نسبت بشیعه و برانگیختن حکام متعصب برای ابراز دشمنی باشیعه، این اتهامات عجیب را بشیعه وارد آورند. اگر کسی مختصر اطلاعی از فقه شیعه، همچنین از مراسم مربوط زیارت مشاهد متبر که که از

۱- الجواب الباهر فی زوار المقابر صفحه ۳۷ و ۳۸.

۲- کتاب الرد علی الاخوانی صفحه ۱۵۹.

قدیم در میان شیعه معمول بوده، داشته باشد، بخوبی متوجه میشود که در هیچ زمانی، شیعه، زیارت قبور بزرگان را حج نمی‌پنداشته و جز اینکه زیارت يك امر مستحب میباشد، هیچگونه تصور دیگری در باره آن نداشته و در مقابل قبور، جز دعا و سلام، چیز دیگری نگفته و نمیگوید و این نوع زیارت را عموم اهل تسنن نیز جائز میدانند و در هنگام زیارت قبور، انجام میدهند. کتب فقه و حدیث شیعه بحد و فور وجود دارد و در دسترس همه کس می‌باشد، محال است که يك عالم شیعه، بر سفر زیارتی، حج اطلاق کرده باشد، یا زیارت قبری را همانند حج دانسته باشد، اگر در کتابهای فقه و حدیث شیعه، دقت شود، بخوبی معلوم میگردد که فریضه حج بیت الله الحرام از نظر شیعه، تاچه حد دارای عظمت و اهمیت است، و در باره اینکه این فریضه بزرگ درست و صحیح مطابق سنت پیغمبر ﷺ انجام گیرد، تاچه اندازه دقت و احتیاط شده است و این امر، هر سال در موسم حج که دهها هزارتن از افراد شیعه از ایران و نقاط دیگر بحج مشرف میشوند، کاملاً مشهود و محسوس است.

در اینجا نکته‌ای وجود دارد که شاید بسیاری از مخالفان شیعه، در ایام گذشته بآن توجه نکرده‌اند و آن این است که شیعه کیست؟ این طور که معلوم است، در زمانهایی که مبارزات و دشمنیها میان فرمانروایان سنی و شیعه به اوج خود رسیده بود، هر کس کاری برخلاف موازین دینی انجام میداد، مغرضین، او را شیعه قلمداد میکردند، و پس از آنکه اذهان را نسبت بشیعه مشوب کردند، هر کار معمولی شیعه را، طور دیگر، جلوه دادند، مثلاً همین موضوعی که از ابن تیمیه نقل شد که رافضیان برای زیارت قبور، علمی مانند علم حج بپامیدارند و مردم را برای حج ندا میکنند، با احتمال قریب بیقین، منشأ آن، اجرای يك رسم قدیمی بوده که برای مسافرت همراه کاروان، مردم را بوسیله منادی و جارچی، آگاه میکردند، تا هر کس قصد سفر خواه بعنوان تجارت خواه زیارت یا امور دیگر داشته باشد، آماده شود، و این رسم که

قبل از معمول شدن وسائل موتوری برای مسافرت ، شاید در همه جهان معمول بوده ، باین منظور اجرا میشده که باوضع راهها در آن زمانها ، مسافرت بطور انفرادی ، مستلزم خطرات بسیاری بود .

همین امر ساده و معمولی را ، دشمنان شیعه ، بآن نحو جلوه داده اند ، و افرادی که دور از محیط های زندگی شیعه میزیسته ، بانظر مخالفی که در خصوص شیعه داشته اند آن را حقیقت پنداشته اند .

حق این است که هر فرقه و مذهبی را باید از روی کتاب های صحیح و مورد اعتماد آن یا از راه معاشرت و سخن گفتن با علما و افراد بصیر آن فرقه و مذهب شناخت نه از روی توهمات و پندارهایی که بوسیله افراد مغرض یابی اطلاع ، القاشده است .

آنچه مسلم است مطابق عقیده شیعه ، زیارت قبور بزرگان ، مستحب است و زیارت هم جز دعاهائی مبنی بر توحید و سلام بصاحب قبر و ذکر فضائل او ، چیز دیگری نیست که اینک برای اطلاع کسانی که ممکن است باز هم درباره زیارت قبور از نظر شیعه در اشتباه باشند ، نمونه ای از دعاها و اذکاری که شیعه در هنگام زیارت قبور بزرگان بر زبان جاری میسازند ، ذکر میشود: عموم زائران مرقده علی بن موسی الرضا علیه السلام مدفون در خراسان ، هنگام ورود به بقعه ، این جمله هارا میگویند :

« بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله صلی الله علیه و آله . اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمداً عبده ورسوله اللهم صل على محمد و آل محمد . » و در ضمن ادعیه ای که در آنجا میخوانند ، زیارت اهل قبور است با این عبارات : « السلام على اهل الديار من المسلمين والمؤمنين من اهل لاله الا الله . رحم الله المستقدمين منا والمستأخرين وانا انشاء الله بكم لاحقون . السلام عليكم ورحمة الله وبركاته » .

همچنين دعای استغفار : « استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم . الرحمن الرحيم . ذوالجلال والاکرام واتوب اليه واسئله ان يصلي على محمد و آل محمد وان يتوب على توبة عبد ذليل خاضع ، خاشع ، فقير ، مسكين ، مستكين لا يملك لنفسه نفعا ولا ضررا ، ولا موتا ولا حيوة ولا نشورا » . دعا هائی که هنگام زیارت قبور میخوانند از این قبیل است که ملاحظه شد . در میان کتاب های ادعیه و اذکار شیعه ، کتاب صحیفه سجادیه ، از همه مهمتر است که اگر کسی در مضامین دعا هائی که در آن ذکر شده ، درست توجه کند ، حقیقت محض توحید و بندگی واقعی خدا و خضوع در برابر حق را آن گونه درمی یابد که نظیر آن را در کمتر عباراتی میتوان یافت . شیعه ، مخصوصاً علما و خواص در موقع زیارت مشاهد متبر که ، دعا هائی از صحیفه سجادیه را میخوانند .

آقای مغنیه ، فقره هایی از صحیفه سجادیه را که شیعه ، صبح و عصر ، هنگام زیارت قبور بزرگان و امامان ، میخوانند ، ذکر کرده است ، از جمله : « الهی من حاول سد حاجته من عندك فقد طلب حاجته في مظانها وانی طلبته من جهتها ومن توجه بحاجته الى احد من خلقك او جعل سبب نجحها دونك فقد تعرض للحرمان واستحق من عندك فوات الاحسان » . دعای دیگر : « الهی ، خاب الوافدون على غيرك وخسر المتعرضون الالك وضاع الملمتون الالك و اجلب المنتجعون الا من انتجع فضلك » . دعای دیگر : « تباركت وتعاليت لا اله الا انت ، صدقت رسلك و آمنت بكتابك و كفرت لكل معبود سواك و برئت ممن عبد غيرك » .

۱۳ - در باره قبور صالحین

ابن تیمیه میگوید : بعضی از مردم ، گمان میکنند که قبور انبیاء و صالحین که در شهر یا سرزمین ایشان مدفونند ، بلا و خطر را از آن شهر یا سرزمین دفع

میکنند ، مثلاً اهل بغداد بواسطه قبور احمد حنبل و بشر حافی و منصور بن عمار ؛ و اهل شام بواسطه قبور انبیا و از جمله خلیل الرحمن عليه السلام ؛ و مردم مصر بواسطه قبر نفیسه و چند قبر دیگر ؛ و ساکنان حجاز بواسطه مرقد مطهر پیغمبر (ص) و مدفونین در بقیع ؛ از بلا محفوظ و مصون ، میمانند . تمام اینها غلط و مخالف دین اسلام و برخلاف کتاب و سنت و اجماع است . بوسیله بودن قبوری در محلی ، برای در امان ماندن کسی از حوادث ، تأثیری ندارد ، وجود پیغمبر (ص) در زمان حیات موجب امان بود ، نه بعد از وفات^۱ . کسانی که معتقدند ، از قبور سود میبرند و بواسطه قبور ، بلا از ایشان رفع میشود ، چنین کسانی قبور را بمنزله بتان قرار داده اند و عقیده ایشان درباره سود و زیان از طرف قبور ، همانند اعتقاد بت پرستان است درباره بتان^۲ .

۱۴ - بنا و ساختمان بر رو و اطراف

قبور و لزوم ویران کردن آن

میگوید که مسجد ، فقط برای عبادت خدا بنا میشود و نمیتوان در نزد قبور مخلوقین ، مسجد بنا کرد یا بخاطر آن مخلوقین ، مسجدی ساخت یا به بیوت مخلوقین (یعنی قبورشان) مسافرت نمود^۳ . در مورد قبور بقیع و قبرهای دیگر میگوید : اگر اموری از قبیل دعا و تضرع و طلب حاجت و استغاثه و امثال آنها در نزد آن قبور انجام گیرد ، باید منع شود و آنچه بعنوان مسجد در اطراف قبرها بنا گردیده باید ویران گردد و اگر باز هم امور مزبور انجام یابد ، لازم است اثر قبر محو شود و هیچ نشانی از آن باقی نماند^۴ .

۱ - الجواب الباهر صفحه ۸۳

۲ - الرد علی الاخوانی صفحه ۵۶

۳ - الجواب الباهر صفحه ۳۸ و ۳۹

۴ - الرد علی الاخوانی صفحه ۹۹

۱۵ - سجاده برای نماز انداختن

میگوید : اگر مقصود نماز گزار این باشد که بر روی سجاده نماز بخواند ، این کار برخلاف سنت سلف ، از مهاجرین و انصار و تابعین میباشد زیرا آنان بر روی زمین ، نماز میگزاردند و هیچیک ، سجاده ای مخصوص نماز نداشت ، مالک گفته است که سجاده انداختن برای نماز ، بدعت است ^۱ .

۱۶ - استغاثه و توسل به پیغمبر (ص) و

شفیع قراردادن آنحضرت و حاجت خواستن

ابن تیمیہ درباره امور مزبور میگوید که اگر کسی از زیارت قبر پیغمبر (ص) قصد دعا و سلام نداشته باشد ، بلکه منظور او ، طلب حاجت از پیغمبر (ص) باشد و برای این منظور ، در نزد قبر مطهر ، صدای خویش را بلند کند ، چنین کسی ، رسول خدا را اذیت کرده و بخدا شرک آورده و بخود ، ستم روا داشته است . ابن تیمیہ در اینجا ، روایاتی را که از پیغمبر (ص) نقل شده باین مضمون که هر که مرا ، پس از رحلت زیارت کند ، مثل کسی است که در زمان حیات ، مرا زیارت کرده ، مردود و ساختگی (موضوع) وضعیف شمرده است ^۲ . در مورد توسل بصاحب قبر میگوید که بعضی از زوار قبور ، قصدشان این است که حاجتشان روا شود و چون صاحب قبر را بخدا نزدیکتر میدانند ، او را در نزد خدا واسطه قرار میدهند و برای وی نذر میکنند و قربانی میبرند و بصاحب قبر هدیه میکنند و پاره ای از زائران ، سهمی از اموال خود را برای صاحب قبر معین مینمایند ، گروهی دیگر از روی محبت و شوق بصاحب قبر زیارت او میروند و سفر بسوی قبر را بمنزل سفر بسوی صاحب قبر ، در زمان حیاتش میدانند و چون زیارت

۱ - الفتاوی الکبری ج ۲ صفحه ۳۳

۲ - الجواب الباهر صفحه ۵۰

قبری که صاحب آن را دوست دارند، نائل شوند آرامش و اطمینانی در خود احساس میکنند، چنین کسانی مانند بت پرستان هستند که بتان را همچون خدا میدانند^۱.

توضیح درباره توسل به پیغمبر (ص)

سهودی از قول سبکی گفته است که گاهی ذکر محبوب، سبب اجابت دعا میشود، حال از آن به توسل تعبیر شود یا به استغاثه و تشفع و توجه و گاهی انسان بکسی که نزد بزرگتر از خود، مقام و جاهی دارد، متوسل میشود. این مسأله توسل، بارها در حیات پیغمبر (ص) اتفاق افتاده است، از جمله نسائی و ترمذی از عثمان بن حنیف، روایت کرده اند که پیغمبر (ص) بمردی نابینا دستور داد که این دعا را بخواند: «اللهم انی اسألك واتوجه الیک بنیک محمد نبی الرحمة، یا محمد انی توجهت بك الی ربی فی حاجتی لتقضى لی، اللهم شفعه لی» (خداوندا، از تو درخواست میکنم و بوسیله پیغمبرت محمد (ص) که پیغمبر رحمت است، بتو رومیآورم ای محمد، من بوسیله تو، برای روا شدن حاجتم، بخدای خود رومیکنم، تا تو حاجت مرا روا کنی، خداوندا، محمدا را شفیع من قرار ده).

طبرانی، نظیر این حدیث را درباره مردی که بعد از وفات پیغمبر (ص) در زمان عثمان بن عفان، حاجتی داشت و عثمان بن حنیف مذکور، او را بخواندن دعای مزبور، راهنمایی کرد، روایت نموده است. در روایت دیگر از بیهقی، مردم در خشکسالی که در زمان عمر، اتفاق افتاد، بقبر پیغمبر (ص) توسل پیدا کردند و اینکه مردی در برابر قبر مطهر ایستاد و گفت: «یا رسول الله استسق لامتک فانهم قد هلكوا» (ای پیغمبر (ص) برای امتانت، از خدا آب

۱ - الرد علی الاخوانی صفحه ۵۹ - ابن تیمیه در مورد دیگر گفته است که هر کس مرده ای را بخواند باید توبه اش داد و اگر توبه نکرد باید گردنش را زد (مجموعه الرسائل ج ۱ صفحه ۳۱۵).

بخواه که از بی آبی ، هلاک شدند.) همچنین مالک (پیشوای مذهب مالکی) در ضمن مناظره ای که با ابو جعفر منصور ، در مسجد پیغمبر (ص) داشت باو گفت بطرف قبر پیغمبر (ص) بایست و او را شفیع قرار ده ^۱ .

و نیز عمر ، هنگام خشکسالی به عباس ، عموی پیغمبر ﷺ توسل جست و گفت « اللهم انا کننا اذا اجذبنا نتوسل بنبیئنا فتسقینا وانا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا » : (خداوندا ، ما هنگام خشکسالی به پیغمبر مان متوسل میشدیم و تو ما را سیراب میکردی ، اکنون بعموی پیغمبرت متوسل میشویم ، ما را سیراب کن). و بروایت دیگر ، عمر گفت عباس را وسیله ای بسوی خدا قرار دهید .

اینها و نظائر آنها که در صحاح و کتب مورد استناد مذاهب اربعه آمده ، معلوم میدارد که توسل به پیغمبر (ص) و طلب شفاعت از آن حضرت ، همچنین توسل بغير پیغمبر و از جمله عموی آن حضرت ، سیره سلف بوده است .

۱۷ - صلوات بر پیغمبر (ص)

از ابن تیمیه پرسیده اند که صلوات بر پیغمبر (ص) آهسته فرستاده شود بهتر است یا با صدای بلند و آشکار ؟ و اینکه حدیثی از ابن عباس روایت شده که بموجب آن صلوات باید آشکارا و با صدای بلند باشد ، آیا حدیث مزبور ، صحیح است یا نه ؟ ابن تیمیه در جواب گفته است که حدیث مزبور ، باتفاق اهل علم ، دروغ و ساختگی است و هر حدیثی در این باره باشد کذب است ، زیرا صلوات بر پیغمبر (ص) بمنزله دعا و ذکر میباشد و دعا و ذکر هم باید آهسته و خفی باشد ^۲ .

۱ - وفاء الوفاء ج ۴ از صفحه ۱۳۷۱ بعد

۲ - الفتاوی الکبری ج ۱ صفحه ۱۹۷

۱۸ - بنای مسجد و گذاشتن قرآن در نزد قبور

یکی از فتواهای ابن تیمیه این است که بنای مسجد در جایی که قبری باشد، جایز نیست، همچنین میتی در مسجد، نباید دفن شود و اگر جنازه ای را در مسجدی که قبلاً بوده دفن کردند، باید قبر را بازمین مساوی کرد (تا اثری از آن باقی نباشد) و در صورتی که میت تازه دفن شده است، قبر او را نبش کنند و جنازه را بیرون آورند، و هر گاه مسجد، بعد از دفن میت، بنا شده باشد، لازم است یا مسجد از میان برده شود، یا صورت قبر، معحو گردد. مسجدی که در نزد قبور بنا شده باشد، نه اداء نماز واجب در آن جایز است، نه نماز مستحب^۱.

اما قرار دادن قرآن در نزد قبور، بقصد اینکه تلاوت گردد، بدعت زشتی است که هیچیک از سلف چنین کاری نکرده است و این، از قبیل پیداشتن مسجد در نزد قبور میباشد^۲.

۱۹ - هر چیز جدیدی بدعت است

ابن تیمیه با تمسک بحدیثی که مضمون آن این است که از امور تازه پرهیزید زیرا هر چیز تازه ای بدعت است، و هر بدعت گمراهی است، میگوید که پیشوایان مسلمانان، در امور دینی که آیا این امر واجب است یا مستحب یا مباح، سخن نمیگفتند مگر با دلیلی شرعی، از قرآن یا سنت پیغمبر (ص)^۳. بطور کلی، مستند ابن تیمیه در فتواهای خود، در مورد بدعت شماردن بسیاری از امور، این است که در زمان پیغمبر (ص) نبوده یا اینکه سلف صالح بآن عمل

۱ - الفتاوی الکبری ج ۲ صفحه ۲۲۷

۲ - همان کتاب ج ۱ صفحه ۲۰۸

۳ - الجواب الباهر صفحه ۴۱

نکرده‌اند ، از قبیل سجاده انداختن برای نماز یا امام و مأوم بعد از نماز باهم دعا کردن و ده‌ها مورد دیگر که در کتاب فتاوی او که در پنج مجلد بزرگ می‌باشد ، مندرج است .

سخن دیگر او در مورد بدعت دانستن هر چیزی که در زمان پیغمبر (ص) بدان عمل نشده ، این است که پیغمبر (ص) از دنیا نرفت مگر هنگامی که دین خود را برای امتان خود بیان کرده و راه را به آنان نشان داده بود^۱ .

۲۰ - يك نظر کلی در باره عقاید ابن تیمیه

حافظ وهبه ، از نویسندگان معروف وهابی ، آراء و عقایدی را که ابن تیمیه بآنها دعوت میکرد ، در این چهار امر خلاصه کرده است :

۱ - بازگشت بکتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) و پیروی راه سلف صالح (صحابه پیغمبر (ص) و تابعین) در فهمیدن آیات و احادیث مربوط بصفات خدا و نرفتن براه فلاسفه و متکلمان و صوفیه ، زیرا راه آنها ، موافق طریقه سلف صالح نیست .

۲ - مبارزه و جنگ با بدعتها و منکرات ، مخصوصاً چیزهایی که موجب شرک می‌باشد از قبیل دست گذاشتن بر قبر و ادای نماز در نزد قبور و حاجت خواستن از خفتگان در گور و یاری جستن از غیر خدا و تبرک یافتن بدرخت و سنگ هایی که عوام الناس ، از آنها ، خیر و شر انتظار دارند .

۳ - مبالغه نکردن و غلو نمودن در باره پیغمبر (ص) و تنها از راهنمایی های وی ، پیروی کردن .

۱ - همان کتاب و همان صفحه - در ضمن شرح عقاید و هابیان در این باره ، بتفصیل سخن خواهد رفت .

۴ - اعتقاد باینکه باب اجتهاد با هر دو لنگه اش باز است و اعلان جنگ ، به مقلدان متعصب .

این چند امر پایه های دعوت ابن تیمیه را تشکیل میدهد که وی در تمام عمر در راه تحقق آنها کوشید و درست همانهاست که بعداً دعوت شیخ محمد بن عبد الوهاب در نجد بر روی آنها قرار گرفت^۱.

بخش سوم

شیخ محمد بن عبدالوهاب پیشوای فرقه وهابی

مذهب وهابی منسوب است به شیخ محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی تمیمی نجدی که این نسبت از نام پدر او عبدالوهاب گرفته شده است اما همانطور که گفته شد ، وهابیان ، این نسبت را قبول ندارند و میگویند ، نام وهابی را ، دشمنان وهابیان به آنان ، اطلاق کرده اند و درست این است که ایشان را محمدیه (در نسبت به شیخ محمد) بنامند .

شیخ محمد ، در سال ۱۱۱۵ هجری در شهر عیینه (بضم عین و فتح یاء اول و سکون یاء دوم و فتح نون) از بلاد نجد ، تولد یافت . پدرش در آن شهر ، قاضی بود . شیخ از کودکی بمطالعه کتب تفسیر و حدیث و عقاید ، سخت علاقه داشت و فقه حنبلی را نزد پدر خود که از علماء حنبلی بود ، آموخت . وی از آغاز جوانی ، بسیاری از اعمال مردم نجد را ، زشت می شمارد . در سفری که بحج بیت الله الحرام رفت ، بعد از ادای مناسک حج بمدینه رهسپار شد ، در آنجا استغاثه مردم را به پیغمبر (ص) در نزد قبر آن حضرت ، انکار کرد ، سپس به نجد مراجعت نمود و از آنجا ببصره رفت باین قصد که از بصره بشام رود . مدتی دربصره ماند و بابسیاری از اعمال مردم ، به مخالفت پرداخت ، ولی مردم ، در مقابل به آزار او پرداختند و سرانجام در شدت گرمای نیمروزی ،

وی را از شهر خود ، بیرون رانند . در راه میان بصره و شهر زیبر ، نزدیک آمد از شدت گرما و تشنگی و پیاده روی ، هلاک شود ، اما مردی از اهل زیبر ، چون او را در کسوت اهل علم دید ، در نجاتش کوشید ، جرعه ای آب باو نوشانید و بر درازگوشی سوارش کرد و بشهر زیبرش برد . وی میخواست از زیبر بشام سفر کند ، ولی چون توشه و خرج سفر ، بقدر کافی نداشت ، قصدش تغییر کرد و رهسپار احسا شد و از آنجا ، آهنگ شهر حریمله ، از شهرهای نجد را ، نمود . در این وقت که سال ۱۱۳۹ بود ، پدرش ، شیخ عبدالوهاب ، از عیینه ، به حریمله ، انتقال یافته بود . شیخ محمد ، ملازم پدر شد و کتابهایی را نزد او فرا گرفت و به انکار عقاید مردم نجد پرداخت ، باین مناسبت ، میان او و پدرش ، نزاع وجدال در گرفت ، همچنین ، بین او و مردم نجد ، منازعات سختی رخ داد و این امر چند سال دوام یافت ، تا اینکه در سال ۱۱۵۳ پدرش ، شیخ عبدالوهاب ، رخت از جهان بر بست ^۱ .

درباره مسافرت شیخ محمد به ایران

از قدیمترین کتابهای فارسی که در آن از شیخ محمد بن عبدالوهاب و باره ای از عقاید وهابیان ، سخن رفته ، ذیل کتاب تحفة العالم تألیف سید عبداللطیف ششتری است که بعداً عین عبارت آن کتاب ، در این باره ، نقل خواهد شد . در کتاب مزبور ، مسافرت شیخ محمد به اصفهان ، ذکر شده است . دیگر کتاب ناسخ التواریخ ، مجلد مربوط بقاجاریه میباشد که بمناسبت حمله وهابیان به کربلا در سال ۱۲۱۶ (در زمان سلطنت فتحعلیشاه) که شرح آن خواهد آمد ، چنین گفته است که عبدالوهاب نامی (صحیح - محمد بن عبدالوهاب) از عرب بادیه ، سفر بصره کرد و در نزد يك تن از علمای بصره که محمد

نام داشت^۱، يك چند از زمان متعلم بود، آنگاه از آنجا باراضی ایران آمده در اصفهان متوقف گشت و در نزد علما بتحصیل علم نحو و صرف و معانی بیان، پرداخت و نیز از اصول و فقه بهره تمام بدست کرده در مسائل شرعی، آغاز اجتهاد نهاد و در اجتهاد خویش اصل و فرع دین، چنین نهاد که خدای فرد، رسل و رسائل بفرستاد و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله قرآن بیاورد و دین خویش بنمود و بعد از او خلفا، هر يك مجتهدی بودند و باید مجتهدین، استخراج مسائل از کتاب خدای کنند. و بسیار چیز را بدعت دانست از جمله بنای قباب عالیّه بر قبور ائمه و انبیا و تذهیب بقاع بزر و سیم و موقوف داشتن اشیاء نفیسه در مضایع متبرکه و طواف مراقد ایشان و تقبیل عتبه را شرك دانست و مرتکبین این اعمال را بابت پرستان، برابری نهاد ... الی آخر^۲.

لوتر و پستودارد آمریکایی نیز به مسافرت او به ایران اشاره کرده است^۳. احمد امین، بدون ذکر مأخذ، در این باره، چنین گفته است که شیخ محمد در بسیاری از بلاد اسلامی گردش کرد، در حدود چهار سال در بصره ماند، پنج سال در بغداد، یکسال در کردستان، دوسال در همدان بسربرد، سپس به همدان کوچ کرد و در آنجا فلسفه اشراق و تصوف را فرا گرفت، وی از اصفهان به قم رفت و از شهر اخیر به بلاد خود بازگشت و مدت هشت ماه از مردم دوری گزید آنگاه دعوت جدید خود را بر مردم عرضه کرد^۴.

۱ - مقصود، شیخ محمد مجموعی (در نسبت به مجموعه از نواحی اطراف بصره) میباشد که شیخ محمد بن عبدالوهاب، مدتی در بصره، نزد او درس خواند.

۲ - ناسخ التواریخ قاجاریه ج ۱ - صفحه ۱۱۸

۳ - امروز جهان اسلام ج ۱ - صفحه ۲۶۱

۴ - زعماء الإصلاح فی العصر الحديث صفحه ۱۰ مسافرتهاى دیگری نیز بشیخ محمد، نسبت داده شده از قبیل مسافرت به اسلامبول و هند که نویسنده بر سند قابل اعتمادی نسبت به آنها دست نیافته است. در ذیل صفحه ۳۳۶ کتاب حافظ و هبه چنین آمده که شیخ محمد به ایران سفر کرد و در آنجا حکمت شرق و ساختن تفنگ و قسمتی از فنون جنگ را فرا گرفت.

اظهار دعوت

شیخ محمد ، پس از مرگ پدر ، باظهار عقاید خود و انکار اعمال مردم ، پرداخت . جمعی از مردم حریمه ، از او پیروی کردند و کار وی ، شهرت یافت . رؤساء شهر حریمه از مردم دوقبیله بودند که هر يك مدعی ریاست بردیگری بود . افراد یکی از آن دوقبیله که حمیان نامیده میشد غلامانی داشتند که بامور منکر و فسق و فجور میپرداختند ، شیخ درصدد برآمد غلامان مزبور را امر بمعروف و نهی از منکر بکند . و آنان تصمیم گرفتند شب هنگام ، نهانی ، شیخ را بقتل رسانند و به این قصد در پشت دیواری کمین کردند ، اما چندتن از مردم ، برقص غلامان وقوف یافتند و برایشان بانگ زدند ، غلامان گریختند ، و شیخ از مهلکه ، رها شد . شیخ محمد پس از این ، از حریمه به شهر عینه رفت ، رئیس شهر عینه در آن وقت ، عثمان بن حمد بن معمر بود . عثمان ، شیخ را پذیرفت و او را گرامی داشت و در نظر گرفت وی را یاری کند ، شیخ محمد نیز در مقابل ، اظهار امیدواری کرد که عثمان ، تمام نجد را متصرف شود و همه اهل نجد ، از او ، اطاعت کنند .

شیخ ، از این ببعد ، به امر بمعروف و نهی از منکر (طبق عقاید خود) پرداخت و در انکار کارهای مردم ، سختگیری بسیار نمود . پاره ای از مردم عینه هم از وی تبعیت کردند . از جمله کارهای او در عینه ، این بود که دستور داد ، درختانی را که مورد احترام مردم بود ، بریدند و گنبد و ساختمان روی قبر زید بن الخطاب را ویران ساختند ^۱ .

۱- زید ، برادر عمر بن الخطاب بود که در زمان خلافت ابوبکر ، در جنگ یمامه (جنگ مسلمانان با مسیلمه کذاب) بقتل رسید .

مخالفت امیر احسا با شیخ

خبر دعوت شیخ محمد و کارهای او ، به سلیمان بن محمد ، امیر احسا رسید . وی نامہ ای برای عثمان ، امیر عیینہ فرستاد کہ آن مردی کہ نزد تست ، کرد آن چہ کرد و گفت آن چہ گفت ، چون این نامہ را دریافت داری ، اورا بقتل رسان و اگر این کار را انجام ندهی ، خراجی کہ از احسا برای تو میفرستم ، قطع خواهد شد . خراج مزبور ، یکہزار و دوست سکہ طلا و مقداری مواد خوراکی و لباس بود .

چون نامہ امیر احسا بہ عثمان رسید ، قدرت مخالفت در خود ندید ، شیخ را نزد خود خواند و گفت ما طاقت جنگ با امیر احسا را نداریم ، شیخ محمد بہ او پاسخ داد کہ اگر بیماری من بشتابی ، تمام نجد را مالک میشوی ، اما عثمان از او اعراض کرد و گفت : سلیمان امیر احسا ، دستور قتل تورا دادہ و از مروت دور است کہ ماتورا در شہر خود بقتل رسانیم ، از شہر مایرون رو . سپس سواری بنام فرید ظفیری را مأمور نمود تا شیخ را از عیینہ بیرون راند .

آغاز ارتباط میان شیخ محمد و آل سعود

شیخ ، پس از آنکہ از عیینہ ، بیرون راندہ شد ، رہسپار درعیہ از شہر های معروف نجد گردید و این در سال ۱۱۶۰ هجری بود ، هنگام عصر بہ آنجا رسید و در خانۂ مردی بنام عبداللہ بن سویلم ، فرود آمد . در آن وقت امیر درعیہ ، محمد بن سعود (جد آل سعود) بود . محمد زنی داشت بنام موضی دختر ابی و حطان از آل کثیر کہ زنی بادرایت و خردمند بود . این زن از وضع شیخ اطلاع یافت و بہ محمد شوہر خود اظہار داشت کہ این مرد غنیمتی است کہ خدا بہ نزد تو فرستادہ ، اورا گرامی دار و در بزرگداشت وی بکوش و یاری اورا غنیمت شمار . محمد ، پیشنهاد زوجۂ خود را پذیرفت و در خانۂ عبداللہ بن سویلم بدیدن شیخ رفت و عزت

و نیکی را باو مژده داد. شیخ نیز قدرت و غلبه بر همه بلاد نجد را به وی بشارت داد و درباره روش پیغمبر ﷺ و اصحاب آن حضرت در امر بمعروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا، سخن گفت، همچنین به او یادآور شد که هر بدعتی^۱، گمراهی است و اینکه مردم نجد بدعت‌هایی بکار می‌برند، و مرتکب ظلم میشوند و دچار اختلافات و تفرقه هستند.

محمد بن سعود، سخنان شیخ را بمصلحت دین و دنیای خود تشخیص داد و آنها را پذیرفت و به وی مژده داد که بیاریش برخواهد خاست و با مخالفان، جهاد خواهد کرد، اما به دو شرط، یکی اینکه وقتی کارها رو برآید، شیخ از او جدا نشود و بدیگری نپیوندد، دیگر اینکه مجاز باشد خراجی را که از اهل درعیه، هنگام برداشت محصول، همه ساله دریافت میدارد، باز هم، دریافت کند. شیخ شرط اول را پذیرفت و در مورد شرط دوم گفت: امید دارد، خداوند فتوحات و غنائم بسیاری، بیشتر از خراج مزبور، نصیب وی گرداند.

باین ترتیب، شیخ محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود، در مورد جنگ با مخالفان و امر بمعروف و نهی از منکر و اقامه شعائر دین (طبق معتقادات خود) بایکدیگر بیعت کردند و جمعی از رؤساء قبائل و مردم دیگر از اطراف، گرد ایشان برآمدند^۲.

پشیمان شدن عثمان

گفته شد که عثمان بن معمر، امیر عیینه، شیخ را از آن شهر، بیرون راند،

۱ - مقصود از بدعت، اظهار عقیده یا انجام عملی برخلاف دین، و وارد ساختن آن در دین است.

۲ - سلیمان فائق بك از نویسندگان عثمانی در کتاب تاریخ بغداد خود (ص ۱۵۲) آغاز رابطه میان شیخ و آل سعود را بنحو دیگری نوشته است. اما آنچه در متن نوشته شده، صحیحتر بنظر میرسد.

اما وقتی محمد بن سعود ، امیر درعیّه ، بیاری شیخ شتافت و کار او بالا گرفت عثمان از کرده خود ، پشیمان شد و در صدد برآمد شیخ محمد را به عیینه برگرداند ، وی باین منظور باجمعی از یاران خود ، بدرعیّه رفت و شیخ را بیازگشت به عیینه ، ترغیب کرد ، اما شیخ باز گشت خود را موکول با اجازه محمد بن سعود نمود ، محمد هم بهیچوجه باین امر راضی نشد و عثمان به عیینه باز گشت درحالی که سخت پشیمان و بیمناک بود .

تأثیر وجود شیخ محمد دروضع مردم درعیه

در آن وقت که شیخ محمد بدرعیه آمد و با محمد بن سعود ، توافق کرد ، مردم درعیه در نهایت تنگدستی و احتیاج بودند و برای قوت روزانه خود کار میکردند و نیز در مجلس شیخ حاضر میشدند تا سخن او را بشنوند و بوعظ او گوش فرادارند .

آلوسی که این مطلب از او نقل میشود ، از تاریخ ابن بشر نجدی و از قول خود ابن بشر میگوید که من (ابن بشر) در اول کار ، شاهد تنگدستی مردم درعیه بودم ، سپس آن شهر را در زمان سعود ، مشاهده کردم درحالی که مردم آن از ثروت فراوان برخوردار بودند و سلاحهای ایشان با زروسیم زینت یافته بود . براسبان اصیل و نجیب سوار میشدند و جامه های فاخر دربر میکردند و از تمام لوازم ثروت بهره مند بودند ، بحدی که زبان از شرح و بیان آن قاصر است .

روزی در یکی از بازارهای درعیه ناظر بودم که مردان در طرفی و زنان در طرفی دیگر قرارداداشتند ، در آنجا ، طلا و نقره و اسلحه و شتر و گوسفند و اسب و لباسهای فاخر و گوشت و گندم و دیگر مأكولات ، بقدری زیاد بود که زبان از وصف آن عاجز است . تا چشم کار میکرد بازار دیده میشد و من فریاد فروشندگان و خریداران را می شنیدم که مانند همهّه زنبور عسل درهم پیچیده بود که یکی میگفت فروختم و دیگری میگفت خریدم .

ابن بشر و آلوسی شرح نداده اند که این ثروت هنگفت از کجا پیدا شده بود، ولی از سیاق تاریخ بشرحی که خواهد آمد، معلوم میشود که از حمله بقبائل و شهرهای دیگر نجد، و به غنیمت گرفتن اموال دیگران، بدست آمده بوده است.

شیخ محمد و شریف مکه

در سال ۱۱۸۵ امیر عبدالعزیز^۱ و شیخ محمد بن عبدالوهاب، هدایایی، همراه شیخ عبدالعزیز حصینی برای شریف احمد بن سعید، امیر مکه فرستادند. شریف احمد از امیر نجد خواسته بود که یکی از علمای نجد را نزد او فرستد تا بداند که معتقدات مذهبی نجدیان چیست؟ شیخ عبدالعزیز چون بمکه رسید، با علمای مکه در پاره‌ای از مسائل بیعت پرداخت. ابن غنیم مورخ نجدی می‌گوید که در مجلس بحث کتب حنبلی‌ها را آوردند و علمای مکه قانع شدند باینکه روش نجدیان در ویران ساختن گنبد های مقابر و منع مردم از اینکه صلح‌ها را بدعا و شفاعت بخوانند، درست و صحیح است و شیخ عبدالعزیز، با احترام بنجد بازگشت.

در سال ۱۲۰۴ امیر عبدالعزیز و شیخ محمد، طبق درخواست شریف غالب دوباره، شیخ عبدالعزیز حصینی را بمکه فرستادند، لیکن علمای مکه در این نوبت، حاضر نشدند با او بیعت برخیزند. ابن غنیم نجدی مذکور می‌گوید که شریف غالب، دعوت نجد را پذیرفت، ممکن است این روی بوده باشد برای اینکه قصد نهانی او را از تصمیم به جنگ بانجدیان و برانداختن دعوت جدید ببوشانند. سید دحلان گفته است که امیر نجد در روزگار شریف مسعود درخواست اجازه حج کرد، وی قبلاً، سنی‌تن از علمای نجد را، بمکه فرستاده و از شریف مسعود خواسته بود که علمای حرمین شریفین، با علمای نجد، مناظره کنند ولی شریف مسعود بقاضی شرع، دستور داده بود که حکم کفر نجدیان را

۱- امیر نجد که شرح حال او خواهد آمد.

صادر نماید ، سپس امر کرد ایشان را بزدان افکندند و پاهایشان را بکنده و زنجیر کشیدند. نظیر این جریان تاملتی تکرار میشد^۱.

سیرت و روش شیخ محمد بن عبدالوهاب

آلوسی میگوید: هنگامی که شیخ محمد، در عیه راموطن خود قرارداد ، اهل آن شهر در نهایت نادانی بودند ، در امر نماز و پرداختن زکاة ، سستی میورزیدند و در بهاداشتن شعارهای دینی ، کوتاهی میکردند ، شیخ نخست ، معنی لااله الاالله را به آنان یاد داد ، که هم نفی است و هم اثبات که جزو اول آن (لااله) جمیع معبودات را نفی میکند و جزو دوم آن (الاالله) عبادت را برای خدای یگانه که شریک ندارد ، ثابت مینماید. سپس آنان را به اصولی آشنا ساخت که از روی آنها میتوان به نشانه‌هایی که دلالت بر وجود خدا میکند از قبیل خورشید و ماه و ستارگان و شب و روز ، پی برد ، و نیز اسلام را که بمعنی تسلیم در مقابل او امر خدا و دوری جستن از نواهی او میباشد ، همچنین ارکان اسلام و شناختن پیغمبر اسلام (ص) و نام و نسب و کیفیت مبعث و هجرت آن حضرت و اینکه نخستین دعوت پیغمبر (ص) کلمه لااله الاالله بود و نیز موضوع بعث و قیام را ، برای مردم بیان کرد و درباره منع استغاثه به مخلوق ، هر که باشد ، بسیار مبالغه نمود.

شیخ محمد ، از این پس ، برؤسا و قضات نجد ، نامه نوشت و از آنان خواست از او اطاعت کنند و منقاد او باشند . گروهی فرمان بردند و گروهی دیگر ، عدم اطاعت خود را اظهار کردند و دعوت شیخ را بیاد استهزا و ریشخند گرفتند و او را بنادانی و نداشتن معرفت نسبت دادند ، جمعی او را جادوگر خواندند و عده‌ای دیگر ، نسبتهای زشت به او دادند .

شیخ به اهل در عیه ، فرمان قتال داد ، ایشان مکرر با مردم نجد ، جنگ

کردند تا آنان باطاعت شیخ در آمدند و آل سعود بر نجد و قبایل ساکن در آن غلبه کردند .

اما روش شیخ محمد در مورد غنائم جنگی ، این بود که آن را هر طور مایل بود بمصرف میرسانید و گاهی تمام غنائمی را که در جنگی نصیب او شده بود و مقدار آن هم ، خیلی زیاد بود ، تنهابدو یاسه نفر ، عطا میکرد ، غنائم هر چه بود در اختیار خود شیخ قرار داشت و امیر نجد هم فقط با اجازه او ، میتوانست سهمی ببرد .

از این گذشته ، امیر نجد هر سپاهی را که تجهیز میکرد ، یا صلاحدید و نظری را ابراز میداشت ، با اجازه و دستور ، شیخ بود .

آلوسی در اینجا میگوید که نظیر اطاعت مردم نجد از دستورهای شیخ محمد برای هیچیک از علما پیش نیامد و این امری عجیب است ، پیروان او تا به امروز (در زمان آلوسی) وی را بمنزلۀ یکی از پیشوایان چهارگانه میدانند .

(مقصود ، ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل ، میباشد) و اگر کسی وی را ببدی یاد کند ، او را بقتل میرسانند .

پایان کار شیخ محمد بن عبدالوهاب

پس از آنکه ، پیروان شیخ محمد ، شهر ریاض (از شهرهای نجد) را فتح کردند و بلادشان وسعت یافت و راهها امن شد و همه گردنکشان را به اطاعت خویش در آوردند ، شیخ ، کارهای مردم و اختیار اموال و غنائم را ، بعهدۀ عبدالعزیز پسر محمد بن سعود ، واگذار کرد و خود بعبادت و تدریس پرداخت ، اما عبدالعزیز و پدرش محمد ، دست از او نکشیدند و تمام کارها بانظر و دستور وی انجام می یافت ، وضع بهمین منوال بود ، تا سال ۱۲۰۶ که شیخ محمد ، رخت از جهان بریست .

او کتابهای بسیاری تألیف و تصنیف کرده بود از جمله کتاب توحید و تفسیر قرآن و کتاب کشف الشبهات و تعدادی رساله و فتوای فقهی و اصولی^۱. مکتبه نهضت اسلامی سعودی در مکه، نوشته های شیخ را چاپ و منتشر کرده است^۲.

چند ملاحظه

در بررسی شرح حال محمد بن عبد الوهاب، یکی دو مطلب، قابل ملاحظه و توجه میباشد، اول اینکه وی، تعالیم جدید را در ابتدا از کجا و چگونه آموخت؟ در صورتی که پدرش که از علمای حنبلی بود، با اظهارات فرزند خود، بشدت مخالفت میکرد و بنابراین، زمینه این افکار، در محیط زندگی او فراهم نبود، در نجد نیز مراکز علمی که شیخ توانسته باشد، آراء کسانی از قبیل ابن تیمیه را از آن فراگیرد، ظاهراً کمتر وجود داشت، پس چطور شد که چنین آراء و عقایدی در فکر او بوجود آمد؟ چیزی که در این باره می توان گفت این است که چون وی از کودکی شیفته مطالعه کتب بود و پدرش که در عداد علمای حنبلی قرار داشت، علی القاعده، کتابهای بسیاری از علمای گذشته حنبلی و از جمله ابن تیمیه را در اختیار داشته است.

شیخ محمد این گونه کتابها را با دقت مطالعه کرده و بتدریج افکار و عقایدیکه ذکر خواهد شد در ذهن او پدیدار گشته است.

در هر صورت آنچه مسلم میباشد، این است که سخنان شیخ محمد، از افکار و آراء ابن تیمیه، مایه گرفته است و نویسندگان و بزرگان فرقه وهابی، باین امر تصریح کرده اند، از جمله، سلطان عبدالعزیز بن سعود، در ضمن

۱ - شرح حال محمد بن عبد الوهاب از کتاب تاریخ نجد آلوسی از صفحه ۱۱۱ تا ۱۲۱ خلاصه شده است.

۲ - کتاب دراسات اسلامیه صفحه ۳۹۱.

نامه ای که در تاریخ ذیقعده سال ۱۳۳۲ قمری ، بفرقه اخوان نوشته ، یادآور شده است که شیخ محمد بن عبدالوهاب بهمان اموری دعوت کرد که ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم بآن دعوت کرده بودند^۱.

همچنین حافظ وهبه میگوید که میان این دو مرد (ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب) در دعوت بسوی حق تشابه عظیمی است و ابن تیمیه همچون مثال و سرمشق بزرگی بوده است برای مصلح نجدی ، یعنی شیخ محمد بن عبدالوهاب^۲.

از اینها گذشته ، طبق نوشته دائرة المعارف اسلامی ، شیخ محمد باعلمای حنبلی دمشق رابطه داشته و طبیعی است که از تألیفات حنبلیان بالاخص از تعالیم ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم جوزیه استفاده کرده است^۳.

از همه مهمتر اینکه درموزه بریتانیا ، بعضی از رسائل ابن تیمیه ، بخط محمد بن عبدالوهاب موجود است که معلوم میدارد که وی کتابهای ابن تیمیه را هم میخوانده و هم آنها را رونویس میکرده است^۴.

مطلب دوم - اینکه چه عواملی موجب پیشرفت شیخ محمد در نجد شد . سخنانی را که وی اظهار میداشت ، همانها بود که قبلا ابن تیمیه ، اظهار داشته بود اما بامخالفتهای شدید مواجه شده و بادشواریهایی بسیار و بازخواست و زندانی شدن و رنجهای دیگر دست بگریبان گردیده بود و هیچگاه نتوانست عقاید خود را بمرحله عمل درآورد و مثلاً قبور بزرگان را ویران سازد . شیخ محمد برعکس ابن تیمیه ، در نجد بادشواری شدیدی که مانع دعوت او شود زیاد روبرو نشد و پس از مدتی اتباع فراوان و متعصبی پیدا کرد و معتقدات خود را بوسیله

۱ - صلاح الدین مختار ج ۲ صفحه ۱۵۴

۲ - جزیره العرب فی القرن العشرين صفحه ۳۳۱

۳ - دائرة المعارف اسلامی ج ۱ صفحه ۱۱۳

۴ - زعماء الاصلاح فی العصر الحديث صفحه ۱۳.

ایشان ، جامهٔ عمل پوشانید ، بویرائی قبور پرداخت و درختانی را که مورد احترام مردم قرار داشت ، قطع کرد و کارهای دیگری از این قبیل انجام داد .

مطلبی که در این مورد باید بآن توجه کرد ، تفاوت زیادی است که میان محیط دعوت ابن تیمیه و شیخ محمد وجود داشت : ابن تیمیه آراء و عقاید خود را در شهرهایی همچون دمشق و قاهره که از مراکز عمدهٔ علما و قضات درجهٔ اول و صاحب نفوذ مذاهب اربعه بود ، اظهار میداشت ، در نتیجه همانطور که در ضمن شرح حال او گفته شد ، بامخالفت سخت عموم علما و قضات روبرو شد ، با وی بیعت و مناظره پرداختند و بارها بزندانهای انداختند ، سرانجام هم در زندان ، رخت از جهان بر بست . اما شیخ محمد ، در نجد به نشر عقاید خود پرداخت که در آن وقت شاید از بزرگترین علمای آن ناحیه شیخ عبدالوهاب پدر شیخ محمد و برادرش شیخ سلیمان بودند که گرچه این دوتن شروع بمخالفت با او نمودند ولی باتوجه بوضع مردم نجد ، اینگونه مخالفت ها تأثیری نداشت . نجدیان مردمی بودند در نهایت سادگی و بساطت و دور از مناقشات مذهبی . ذهنی داشتند صاف و خالی و آماده پذیرش هر سخن تازه ای ، آن هم با بیانی مؤثر و گرم و نفوذ کلمه ای که از خصوصیات شیخ محمد بود . چیز دیگری که در این باره از عوامل پیشرفت وی محسوب میشود این بود که در میان علمایی که در آن وقت در نجد وجود داشتند ، ظاهراً هیچیک در قدرت بیان و نفوذ کلمه بیایه شیخ محمد نمیرسید^۱ . عامل دیگری که در این مورد ، نباید از نظر دور داشت ، این است که اهل نجد در آن زمان زندگی قبیله ای داشتند و افراد هر قبیله در همهٔ امور تابع و فرمانبر امیر یا شیخ قبیله بودند و طبعاً اگر امیر یا شیخی از رؤسای قبائل ، دعوتی را می پذیرفت ، کسانی که تحت فرمان آن امیر یا

۱ - طبق نوشتهٔ دائرة المعارف اسلامی (ج ۱۵ صفحه ۴۷۹) ناحیهٔ عارض که دوشهر در عیه و عینه جزو آن بود در زمان محمد بن عبدالوهاب مرکز علوم اسلامی بود که جمع کثیری از علمای بزرگ از آن برخاستند .

شیخ بودند نیز دعوت مزبور را می‌پذیرفتند ، طبق همین اصل ، هریک از رؤسای قبائل ، بهر عنوانی ، دست موافقت بسوی شیخ محمد دراز میکرد ، افراد قبیله نیز بی‌چون و چرا اطاعت میکردند ، سپس تحت تأثیر سخنان شیخ محمد قرار میگرفتند و نسبت بآن سخنان ، تعصب میورزیدند و هر امری را که به گمانشان ، جزو دستورهای دینی بود ، باحرارت و اعتقاد ، در اجرای آن میکوشیدند که از شمه‌ای از آن ، در آینده ، سخن خواهد زفت .

بخش چهارم

عقاید وهابیان

۱ - معنای توحید و مفهوم کلمه لا اله الا الله

شیخ محمد و اتباع او ، مفهوم توحید و کلمه لا اله الا الله را طوری قرار می‌دهند که جز خودشان تقریباً موحد دیگری باقی نمی‌ماند . وی چنین می‌گوید که « لا اله الا الله »، نفی است و اثبات ، قسمت اول آن « لا اله » دلالت بر نفی جمیع معبودات میکند ^۱ و قسمت دوم « الا الله » عبادت را برای خدایی که شریک ندارد ، ثابت میکند . ^۲ همچنین می‌گوید که بزرگترین چیزی که خداوند بآن امر کرده توحید است که مقصود از آن ، منحصر ساختن عبادت ، به خدا می‌باشد و بزرگترین چیزی که خدا از آن نهی فرموده ، شرک است که منظور از آن ، دعوت غیر خداست با خدا ^۳ . و نیز در ضمن شرح صفات باری تعالی می‌گوید که خداوند ، بکسی که حاجت‌های بندگانش را باو گزارش دهد یا او را یاری نماید یا عاطفه و رحم او را نسبت به بندگانش برانگیزد ، محتاج نیست ^۴ . بنابراین وهابیان

۱ - رساله هدیة طیبہ صفحہ ۸۲ و رساله عقیدۃ الفرقۃ الناجیہ صفحہ ۱۹

۲ - ظاهراً مأخوذ از گفته ابن تیمیہ در کتاب العبودیہ صفحہ ۱۵۵ می‌باشد .

۳ - ثلاث رسائل صفحہ ۶

۴ - آلوسی صفحہ ۴۵ .

زیارت قبور و غیر خدا را ندا کردن ، مثل اینکه گفته شود : یا محمد ^۱ ، همچنین غیر خدا را وسیله و شفیع قرار دادن و نزد قبری نماز گزاردن و اموری از این قبیل را که بعداً ذکر خواهد شد ، شرک بخدا میدانند و در این مورد ، تفاوتی میان شیعه و سنی قائل نیستند .

محمد بن عبدالوهاب ، متوسلین به قبر معروف (کرخی) و عبدالقادر و زید بن الخطاب و زبیر را مشرک دانسته ^۲ و در مورد دیگر زیارت و شفیع قرار دادن شیخ عبدالقادر را از طرف اهل تسنن مورد اعتراض قرار داده است ^۳ .

آلوسی میگوید : هر کس زیارت رافضیان را در مشهد علی و حسین و موسی کاظم و محمد جواد (ع) و زیارت اهل سنت را در نزد قبر شیخ عبدالقادر و حسن بصری و زبیر و امثال آنان ، مشاهده کند و ببیند که در نزد قبور نماز میگزارند و از صاحب قبر طلب حاجت میکنند ، درمییابد که ایشان از نادانترین و گمراهترین مردم هستند و در درجهٔ اعلائی کفر و شرک قرار دارند ^۴ . مفهوم سخن مزبور این است که چون شیعه و سنی زیارت قبور میروند و در آنجا نماز میخوانند و صاحب قبر را وسیله قرار میدهند ، پس کافر و مشرکند . طبق همین عقیده ، بلاد دیگر را ، دارالکفر مینامیدند و مردم آن بلاد را بدین حق ، دعوت میکردند . در سال ۱۲۱۸ هجری ، سعود بن عبدالعزيز امیر نجد ، بشرحی که خواهد آمد ،

۱ - مرحوم علامه حاج سید محسن امین در این مورد چنین گفته است که بدون شك مطلق دعا و ندا و طلب حاجت از غیر خدا ، عبادت آن غیر نیست و هیچ منعی ندارد . بنابراین کسی که دیگری را میخواند تا نزد او برود یا او را یاری کند یا چیزی باو بدهد یا حاجتی بر آورد و امثال این امور ، عبادت غیر خدا ، محسوب نمیشود و دارای هیچگونه گناهی نیست و مقصود از آیهٔ مبارکه : « فلاتدعوا مع الله احداً » (که مورد استناد و هابیان میباشد) مطلق دعا نیست بلکه مورد نهی این است که کسی که دیگری را میخواند یا حاجتی از او میخواهد ، وی را مانند خدا ، قادر و مختار بداند (کشف الارتیاب صفحه ۲۸۲)

۲ - هدیهٔ طیبه صفحه ۸۵

۳ - کشف الشبهات صفحه ۴۰

۴ - تاریخ نجد صفحه ۸۰

در امان نامه ای که برای اهل مکه فرستاد ، این آیه مبارکه را در خطاب بمردم این شهر مقدس نوشت : « یا اهل الکتاب ، تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الانعبد الا الله ولا ندرک به شیئاً ولا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون ^۱ » . که آنان را بهمان گونه که کفار بدین حق دعوت شدند ، به پذیرفتن عقاید خود دعوت کرده است . همچنین یکی از علمای وهابی ، بنام شیخ حمد بن عتیق ، درباره کافر بودن یا نبودن اهل مکه رساله ای تألیف کرده و بموجب استدلالی که نموده آنان را کافر دانسته است ^۲ . البته این امر مربوط بزمانی است که وهابیان ، هنوز شهر مکه را متصرف نشده بودند .

در ابتدای دعوت وهابی ، قبائل یسا مردم نواحی و شهرهایی که تسلیم امرای نجد میشدند ، بیعتشان ، بعنوان قبول توحید بود ^۳ . بطور کلی وهابیان عقاید اکثر مسلمانان همچنین معاملاتی را که میان مسلمانان دیگر ، جریان دارد ، مطابق اساس دین اسلام نمیدانند ، گویا همین امور و نظائر آنها باعث شده است که پاره ای از خاورشناسان و از جمله نیهردانمارکی ، گمان کنند که شیخ محمد ، پیغمبر بوده است ^۴ .

در هر صورت درباره مفهوم توحید از نظر وهابیان ، ذکر سخن حافظ وهبه مناسب است که میگوید ، معنی لا اله الا الله ترك هر معبودی جز خدا و تنها توجه بخدا میباشد و عبادت در صورتی که برای غیر خدا باشد ، آن غیر ، شریک خدا قرار داده شده است ، اگر چه عامل آن عبادت چنین قصدی نداشته باشد . مشرک ، مشرک است ، خواه شرك خود را شرك بدانند خواه آنرا توسل بنامد ، حافظ وهبه ، سپس سخن خود را ، اینطور ادامه میدهد که وهابیان ، شك ندارند

۱ - آیه ۵۷ از سوره سوم (آل عمران) متن امان نامه در ضمن تاریخ وهابیان ، خواهد آمد.

۲ - حافظ وهبه صفحه ۳۴۶

۳ - تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۱ صفحه ۴۳

۴ - جزيرة العرب فی القرن العشرين صفحه ۳۳۹

در اینکه اگر کسی بگوید «یا رسول الله» و «یا ابن عباس» و «یا عبدالقادر» و نامهای دیگر از این قبیل را، بر زبان جاری سازد و قصد او از این خطابها دفع شر یا جلب خیر باشد و اموری را در نظر بگیرد که جز خداوند کس دیگری، قدرت انجام آنرا ندارد، چنین کسی مشرک و مهدور الدم است و تصرف در اموال او مباح میباشد.^۱

خلاصه سخن اینکه محمد بن عبدالوهاب، بتوحید دعوت میکرد، هر کس (توحیدی را که او میگفت) میپذیرفت، خون و مالش، سالم میماند و گرنه، خون و مالش حلال و مباح بود، جنگهایی که وهابیان در نجد و خارج از نجد، از قبیل یمن و حجاز و اطراف سوریه و عراق، میکردند، بر همین پایه، قرار داشت، هر شهری که با جنگ و غلبه بر آن دست می یافتند، برایشان حلال بود، اگر میخواستند آن را جزو متصرفات و املاک خود قرار میدادند و الا بغنائمی که بدست آورده بودند، اکتفا میکردند.^۲

و کسانی که اظهار اطاعت مینمودند، باید بپذیرفتن دین خدا و رسول (آنطور که شیخ محمد میگفت) با او بیعت نمایند، (با مردم وادی دواسر، به همین گونه رفتار شد) و اگر کسانی بمقابله برخیزند، باید کشته شوند و اموالشان تقسیم گردد، طبق این رویه، از اهالی یک قریه در مشرق احسا، بنام فصول، سیصد مرد را بقتل رسانیدند و اموالشان را بغنیمت بردند و در ناحیه غریمل، نزدیک احسا به همین نحو رفتار کردند.^۳

۱ - جزيرة العرب فی القرن العشرين صفحه ۳۳۹

۲ - جزيرة العرب فی القرن العشرين صفحه ۳۴۱

۳ - تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۱ صفحه ۵۱

پس موحد کیست ؟

آقای مغنیه با استناد بکتاب محمد بن عبدالوهاب و آثار دیگر وها بیان ، وها بیان ، چنین نتیجه گرفته است که بنظر وها بیها ، هیچ انسانی ، نه موحد است و نه مسلمان ، مگر اینکه امور معینی را ترك نماید که از جمله آنها ، این چند چیز است^۱ :

۱ - بوسیله هیچیک از انبیا و اولیاء خدا ، به خدا توسل نجوید و هرگاه چنین کاری کند و مثلاً بگوید ای خدا بوسیله پیغمبرت محمد (ص) بتو متوسل میشوم که مرا مشمول رحمت خود ، قرار دهی ، چنین کسی براه مشرکین رفته و عقیده او ، همان عقیده اهل شرك است^۲ .

۲ - بقصد زیارت قبر پیغمبر ﷺ سفر نکنند و بقبر مطهر دست نگذارند و در نزد قبر آن حضرت دعاء خوانند و نماز نگذارند و بر آن بنا و مسجدی نسازند و برای آن نذر نکنند^۳ .

۳ - از پیغمبر ﷺ طلب شفاعت نکنند ، اگر چه خداوند ، حق شفاعت را به پیغمبر اسلام ﷺ و دیگر پیغمبران ، عطا کرده ولیکن از طلب آن نهی فرموده است .

بر مسلمان جائز است که بگوید یا الله ، شفع لی محمداً (خداوندا محمد را شفیع من قرار ده) ولی جائز نیست بگوید : یا محمد اشفع لی عند الله (ای محمد نزد خدا ، از من ، شفاعت کن)^۴ .

۱ - هدی هی الوهابیه چاپ بیروت از صفحه ۷۴ بعد

۲ - با استناد بکتاب تطهیر الاعتقاد شیخ محمد بن عبدالوهاب صفحه ۳۶ و رسائل عملیه نه گانه او ، صفحه ۵۴

۳ - بنقل از تطهیر الاعتقاد صفحه ۳۰ و ۴۱

۴ - بنقل از منشور سلطان عبدالعزیز در سال ۱۹۴۳ - شیخ محمد میگوید که انسان باید شفاعت پیغمبر را از خدا طلب کند و مثلاً بگوید : اللهم لا تحرمني شفاعته یا اللهم شفعه لی (کشف الشبهات ص ۴۴)

کسی که از محمد ، طلب شفاعت کند ، درست همانند کسی است که از بتان ، شفاعت خواسته است ^۱ .

۴ - به پیغمبر ﷺ سوگند یاد نکند و او را ندانکند و آن حضرت را بالفظ سیدنا ، توصیف ننماید و الفاظی از قبیل بحق محمد و یا محمد و سیدنا محمد ، بر زبان جاری نسازد ، سوگند به پیغمبر ﷺ و مخلوقات دیگر ، شرك اکبر و موجب خلود در آتش میباشد ^۲ .

همچنین شیخ محمد میگوید : نذر برای غیر خدا و پناه بردن و استغاثه بغیر خدا و خواندن غیر خدا ، شرك است ^۳ .

پس موحد از نظر او کسی است که به ترك امور مزبور بکوشد .

۲ - اقرار به شهادتین موجب اسلام نیست

حافظ وهبه میگوید : غیروهابیان معتقدند که هر کس شهادتین (لا اله الا الله محمد رسول الله) را بر زبان جاری سازد ، مال و خونس ، محفوظ و محترم است اما وهابی ها میگویند ، قول بدون عمل ، ارزش و اعتباری ندارد ، و بنا بر این ، هرگاه کسی شهادتین را بگوید ولی مردگان را بخواند و بآنها استغاثه کند و از ایشان حاجت بخواهد و درخواست نماید که رنج و ناراحتی او را برطرف سازند ، چنین کسی کافر و مشرك است و خون و مال او حلال میباشد ^۴ .

۱ - بنقل از رسائل عملیه نه گانه صفحه ۱۱۰ و ۱۱۴

۲ - بنقل از فتح المجید صفحه ۴۱۴

۳ - کتاب التوحید صفحه ۱۴۱ و ۱۴۲

۴ - جزیره العرب فی القرن العشرين صفحه ۳۴۱

آلوسی نیز در این باره ، گفته است که هر کس به کلمه لا اله الا الله ، شهادت دهد ولی ، غیر خدا را عبادت کند (مقصود زیارت قبور است) اگر چه نماز بخواند و زکات بدهد و روزه دارد و اموری از اعمال اسلام را انجام دهد ، باز هم این شهادت از وی پذیرفته نیست .

آلوسی ، سپس چنین ادامه می دهد که کفر بردونوع میباشد ، یکی کفر مطلق که مقصود از آن ، انکار تمام چیزهائی است که پیغمبر ﷺ آورده ، دیگری کفر مقید که مقصود از آن ، انکار پاره ای از آنها میباشد . وی برای اثبات کفر مقید ، به عمل صحابه پیغمبر ﷺ استناد میکند که کسانی را که از پرداخت زکات خودداری کردند ، با اینکه بشهادتین اقرار داشتند و ادای نماز و روزه و حج نیز میکردند کافر دانستند ^۱ .

آلوسی از سخن خود چنین نتیجه می گیرد که عبادت کنندگان قبور را (مقصود زیارت کنندگان قبور است) نیز نمیتوان بدستاوز اینکه نماز میگزارند و روزه می گیرند و به بعث و قیامت ، ایمان دارند ، مسلمان دانست و مشرک ندانست ^۲ .

مسلم است که این سخنان مأخوذ از نوشته های شیخ محمد بن عبد الوهاب

۱ - مقصود جنگ ابوبکر با قبائل عرب میباشد که چون بعد از وفات پیغمبر (ص) از پرداخت زکات خودداری کردند ، ابوبکر ، آنان را مرتد خواند و با ایشان بجنگ پرداخت .

۲ - عقیده غیر وهابیان درباره اینکه هر کس شهادتین بر زبان ، جاری سازد و نماز بپا دارد و زکات بپردازد و ضروریات دین معتقد باشد ، در عداد مسلمانان قرار میگیرد و خون و مالش ، محفوظ میباشد ، مطابق سیره پیغمبر (ص) و از مسلمیات اسلام است و در این خصوص احادیث متعدد در صحیح بخاری و دیگر کتب حدیث ذکر شده و سیره مسلمانان از فرقه ها و مذاهب گوناگون ، از ابتدا تا امروز همین بوده و علمای عموم مذاهب اسلامی در این باره اتفاق داشته و دارند .

میباشد که در کتب و رسائل او بتفصیل آمده است.^۱

۳ - اثبات جهت برای خدا

وهابیها به تبعیت از ابن تیمیه ، چون بظاهر آیات و اخبار عمل می کنند و قائل بتأویل و توجیه نیستند ، باستناد ظاهر پاره ای از آیات و احادیث ، برای ذات باری تعالی اثبات جهت میکنند و او را دارای اعضا و جوارح میدانند.

آلوسی در این باره گفته است که وهابیان به احادیثی که بر فرود آمدن خداوند به آسمان دنیا (آسمان اول) دلالت میکند ، تصدیق دارند ، و میگویند خدا از عرش به آسمان دنیا فرود می آید و میگوید هل من مستغفر ؟ همچنین اقرار دارند باینکه در روز قیامت ، خدا به صحرای محشر می آید ، زیرا خود او فرموده است : **وجاء ربك والملك صفاً صفاً**^۲ . و خداوند بهر يك از مخلوقات خود ، بهر طور که بخواهد ، نزدیک میشود ، همچنان که خود گفته است : **ونحن اقرب اليه من حبل الوريد**^۳ .

آلوسی در مورد دیگر میگوید که وهابیان گرچه اثبات جهت برای خداوند مینمایند ، اما مجسمه نیستند^۴ . (یعنی خدا را جسم نمیدانند) و اینکه مؤمنین خداوند را در روز قیامت می بینند ، اما بدون کیفیت و احاطه^۵ . وهابیان ، همچنین بموجب ظاهر پاره ای از آیات ، برای ذات احدیت ، اثبات عضوی

۱ - از جمله ثلث رسائل مخصوصاً کشف الشبهات از صفحه ۵۰ بعد.

۲ - آیه ۲۳ از سوره ۸۹ (فجر) .

۳ - آیه ۱۵ از سوره ۵۰ (ق) در این باره به کتابها و رسائل ابن تیمیه مخصوصاً رساله العقیده الحمویة او مراجعه فرمایید .

۴ - تاریخ نجد صفحه ۹۰ و ۹۱

۵ - همان کتاب صفحه ۴۸ - معلوم نیست که چطور میتوان ذات خداوند را ، بدون کیفیت و احاطه ، مشاهده نمود ؟

از اعضای بدن میکنند ، مثلاً بموجب ظاهر آیه « بل یداه مبسوطتان ^۱ » اثبات دو دست و از ظاهر آیه « واصنع الفلك باعيننا ^۲ » ، اثبات دو چشم و از آیه « فثم وجه الله ^۳ » اثبات صورت و چهره میکنند. و نیز دلیلهای بر اثبات انگشتان ، روایتی است که محمد بن عبدالوهاب ، در آخر کتاب توحید ذکر کرده که « ان الله جعل السموات على اصبع من اصابعه والارض على اصبع والشجر على اصبع ، الى آخره ^۴ .

۴- درباره نخستین پیغمبران

شیخ محمد در کتابها و رسائل خود در بحث از نبوت ، نخستین پیغمبران را نوح دانسته و گفته است: اولهم (اول الانبياء) نوح و آخرهم محمد ﷺ و در این باره به آیه‌هایی از قرآن ، استناد جسته است ^۵ .

۱ - آیه ۶۹ از سوره ۵ (مائده)

۲ - آیه ۳۹ از سوره ۱۱ (هود)

۳ - آیه ۱۰۹ از سوره ۲ (بقره)

۴ - هدی‌های الوهابیه صفحه ۹۳ - نویسنده کتاب مزبور که خود از ادبا و دانشمندان عرب است در دنباله این مطلب چنین میگوید که عربها ، آنقدر که الفاظ را در معانی مجازی ، استعمال میکنند ، در معانی حقیقی بکار نمیبرند ، و معلوم و بدیهی است که کتاب و سنت ، طبق کلام عرب و بطریقه ایشان در خطابات و محاورات نازل شده‌اند (انا انزلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون) اگر قرار باشد که ما جمیع الفاظ قرآن را ، بظاهر آن باقی گذاریم ، این آیه (واسئل القرية التي کنا فیها) و آیه‌هایی از این قبیل را چگونه تفسیر کنیم ؟

۵ - ثلاث رسائل صفحه ۲۲ و مختصر سيرة الرسول صفحه ۶ و عقيدة الفرقة الناجية صفحه ۳۳

۵- شفاعت و استغاثه

محمد بن عبد الوهاب میگوید: انواع عبادت هایی که خداوند به آنها امر کرده است از قبیل اسلام و ایمان و احسان و دعا و خوف و رجاء و توکل و رغبت و رهبت و استقامت و استغاثه و ذبح و نذر، تمام اینها، خاص خدا میباشد^۱. در مورد شفاعت، حافظ و هبه میگوید که و هابیان منکر شفاعت پیغمبر (ص) در روز قیامت نیستند و همانطور که در روایات آمده، شفاعت را برای دیگر پیغمبران و همچنین فرشتگان و اولیاء خدا و کودکان، قائلند. طلب شفاعت باید به این نحو باشد که بنده از خدا درخواست کند که پیغمبر ﷺ را شفیع او قرار دهد و مثلاً بگوید:

«اللهم شفّع نبینا محمد آفینا یوم القیامة . اللهم شفّع فینا عبدک الصالحین؛ (خداوندا، پیغمبرمان محمد ﷺ را در قیامت شفیع ما قرار ده - خداوندا، بندگان صالح خود را، شفیع ما قرار ده).

و اما اینکه بر زبان مردم جریان دارد که: «یا رسول الله و یا ولی الله، اسألك الشفاعة» و الفاضل از قبیل «یا رسول الله! ادر کنی - یا - اغثنی» بر زبان راندن این شرك به خدا میباشد^۲.

ابن سعود در ضمن خطابه مفصلی که در ذیحجه سال ۱۳۶۲ قمری در مکه معظمه ایراد کرد، چنین گفت: عظمت و کبریا، خاص خداوند است و معبودی جز او نیست و این سخن در رد کسانی میباشد که پیغمبر ﷺ را میخوانند و از او طلب حاجت میکنند، در حالی که او هیچ قدرت و اختیاری ندارد و تمام امور مربوط به خدایتعالی است.

توحید مخصوص خداست و عبادت فقط متوجه اوست و امید و ترس و آرزو، بخدا منحصر میباشد و بعثت پیغمبر اسلام و پیامبران دیگر، تنها برای

۱- ثلاث رسائل صفحه ۸.

۲- جزيرة العرب فی القرن العشرين صفحه ۳۳۹ و ۳۴۰.

یاد دادن توحید بمردم ، بوده است ^۱ .

زینی دحلان از قول محمد بن عبدالوهاب ، نقل میکند که هر کس به پیغمبر اسلام یا بغیر او از پیغمبران و اولیاء و صالحین ، استغاثه کند ، یا یکی از ایشان را مورد ندای خود قرار دهد یا از او طلب شفاعت بکند ، چنین کسی همانند مشرکین میباشد ، زیارت قبر پیغمبر ﷺ و قبور دیگر نیز بهمین گونه و بمنزله شرك بخداست ، و زیارت کنندگان همچون مشرکین هستند که در باره بتان خود میگفتند : « مانعدهم الا لیقر بونا الی الله زلفی » ^۲ .

شیخ محمد بن عبدالوهاب همچنین در این باره میگوید که شرك کسانی که از قبور طلب شفاعت میکنند از شرك بت پرستان زمان جاهلیت بدتر است ^۳ .

توضیح در باره استغاثه

سید احمد زینی دحلان ، مفتی مکه در دنباله مطلب مزبور ، چنین میگوید که در رساله هایی که در رد این عقاید نوشته شده ، استدلال فوق را ، باطل و ناصحیح دانسته اند زیرا افرادی از مؤمنین که به پیغمبر ﷺ یا اولیاء استغاثه میکنند ، نه آنان را خدا میدانند ، نه شریک خدا ، بلکه معتقدند ، همه ایشان مخلوق و بندگان خدا هستند و هیچوجه آنان را مستحق عبادت نمیدانند ، برخلاف مشرکین که آیه مزبور و آیه های دیگر در باره ایشان نازل شده است . مشرکین بتان خود را شایسته پرستش میدانستند و عظمتی که برای بتان خود قائل بودند ،

۱ - روزنامه ام القری چاپ مکه ، مورخ یازدهم ذیحجه ۱۳۶۲ . شیخ محمد میگوید : اصحاب پیغمبر (ص) در زمان حیات آن حضرت از وی طلب دعا میکردند اما بعد از وفات او ، حاشا و کلا که از وی و در نزد قبرش طلب دعا کرده باشند ، حتی خواندن خدا را نیز در نزد قبر پیغمبر (ص) انکار کرده اند . (کشف الشبهات صفحه ۵۹) .

۲ - آیه ۴ از سوره ۳۹ (زمر) .

۳ - کشف الشبهات صفحه ۴۷ و ۴۸ .

مانند عظمتی بود که برای خدا قائل بودند ، امام مؤمنین ، انبیارا مستحق عبادت نمیدانند و عظمتی که مخصوص خداست ، برای ایشان ، معتقد نیستند ، بلکه معتقدند که پیغمبران و اولیاء ، بندگان خدا و دوستان و برگزیدگان او هستند ، که خداوند ببرکت وجود ایشان ، بر بندگان خود ترحم میکند و قصدشان از زیارت انبیا و اولیا ، فقط ، تبرک جستن بایشان است ^۱ .

در خصوص خواندن و ندا کردن پیغمبر ﷺ برای استغاثه ، مرحوم علامه حاج سید محسن امین از کتاب خلاصة الکلام (از کتب و هابیها) نقل میکند که شعار اصحاب پیغمبر ﷺ هنگام جنگ با مسلمة کذاب و امحمداه و امحمداه بود و اینکه عبدالله عمر وقتی ناراحتی در پایش پیدا شد باو گفتند ، آن کس را که بیشتر از همه دوست داری یاد کن ، او گفت و امحمداه و پای او باز شد . مواردی دیگر از این قبیل که همه آنها استغاثه به پیغمبر است ، نیز وجود دارد ^۲ .

۶ - به غیر خدا ، سید و مولا خطاب کردن ، موجب شرک است

علامه امین از رساله اول از رسائل هدیة السنیة نقل میکند که صاحب رساله بعد از ذکر حرمت عمارت قبور گفته است که خواندن و ندا کردن مدفونین در قبور و خطاب بایشان با الفاظ یا سیدی و یا مولای افعل کذا و کذا (ای آقا و سرور من ، فلان حاجت مرا روا کن) چنین سخنانی بر زبان جاری ساختن ، همچون پرستش لات و عزی است ^۳ .

محمد بن عبد الوهاب در این زمینه میگوید که مقصود مشرکین از کلمه

۱ - الفتوحات الاسلامیه ج ۲ - صفحه ۲۵۸ .

۲ - کشف الارتیاب صفحه ۳۰۰ .

۳ - نام دوت از بتان اعراب جاهلیت .

اله ، همان بوده است که مشرکین زمان ما از لفظ سید اراده میکنند^۱.
در خلاصه الکلام چنین آمده که بگمان محمد بن عبد الوهاب ، هر که
بدیگری بگوید : مولانا یا بگوید سیدنا ، گوینده این گونه الفاظ ،
کافر است^۲.

توضیح در باره مطلب مزبور

مرحوم امین در دنباله ذکر مطلب فوق میگوید که اطلاق لفظ سید بر غیر
خدا ایتعالی و ندای غیر خدا با خطاب سید ، صحیح میباشد و هیچ منعی در آن
نیست ، زیرا هیچکس در این خطاب ، مالکیت حقیقی را که با مالکیت خداوند
مساوی باشد ، اراده نمیکند ، از این گذشته در قرآن کریم در چند مورد
کلمه سید بر غیر خدا اطلاق شده ، از جمله در باره یحیی بن زکریا :
و سیداً و حصوراً^۳ ، همچنین در آیه و الفیاسیدها لدی الباب^۴.

در سخن پیغمبر ﷺ نیز ، اطلاق لفظ سید بر غیر خدا ، بحمد تواتر
رسیده است ، از جمله در روایت بخاری از جابر که پیغمبر ﷺ فرمود :
من سیدکم یا بنی سلمه ، و در روایت ابوهریره از پیغمبر ﷺ که فرمود :
انا سید ولد آدم یوم القیامه و در روایت دیگر : انا سید ولد آدم و علی
سید العرب. و بروایت از ابو سعید خدری از پیغمبر ﷺ که الحسن والحسین
سیدا شباب اهل الجنة و چند روایت دیگر . مرحوم امین سپس می گوید :

۱ - کشف الشبهات صفحه ۳۴.

۲ - کشف الارتیاب صفحه ۳۴۳.

۳ - آیه ۳۴ از سوره ۳ (آل عمران).

۴ - آیه ۲۵ از سوره ۱۲ (یوسف).

روایاتی که موهم این معنی است که اطلاق لفظ سید بر غیر خدا جائز نیست، مقصود از آنها سید حقیقی است همانطور که گفته شد^۱. باید توجه داشت که روایت الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة را، ابن تیمیه ذکر کرده و نیز گفته است که در حدیث صحیحی از پیغمبر (ص) روایت شده است که درباره حسن و علیا فرمود: ان ابني هذا سید^۲.

مطلب دیگری که در این باره میتوان گفت این است که پیدایش شاهان سعودی با کلمه مولای، چه در نشر و چه در شعر، خطاب شده است، از جمله در روزنامه ام القری چاپ مکه^۳ در چند مورد به ملک عبدالعزیز بالفظ مولای و در قصیده‌ای که در تهنیت گویی عید قربان به ملک سروده شده در دومورد باو بالفظ امولای (ای مولای من)، خطاب گردیده است.

۷- درباره ساختمان اطراف و بر روی قبور و ذبح و نذر برای آنها و افر و ختن چراغ در نزد قبور

حافظ و هبه میگوید: سخن درباره قبور باید از چهار جهت مورد توجه قرار گیرد:

- ۱- بنا و ساختمان بر روی قبور و زیارت آنها.
- ۲- اعمالی که مردم در نزد قبور انجام میدهند از قبیل دعا و نماز و امور دیگر.
- ۳- گنبدهایی که بر روی قبور و مسجدهایی که در نزد قبور بنا میکنند.
- ۴- سفر برای زیارت قبور.

۱- کشف الارتیاب صفحه ۳۴۴.

۲- الفتاوی الکبری ج ۲ صفحه ۲۹۶ و ۲۹۸.

۳- مورخ یازدهم ذیحجه سال ۱۳۶۲ قمری.

زیارت قبور برای عبرت گرفتن و پند آموختن و دعا بمیت و بیاد آخرت افتادن ، در صورتی که مطابق سنت پیغمبر ﷺ باشد ، مستحب است ، اما ذبح برای قبر و استغاثه بقبر و سجده برای آن ، شرك است . گچکاری قبور و ساختمان آنها و نوشتن بر روی آن ، تمام اینها بدعت میباشد و از آن نهی شده است ، بهمین مناسبت وهابیان در مکه و مدینه ، قبرهایی را که دارای بناهای بلند بود ، باخاك یکسان کردند ، همان طور که در يك قرن قبل ، (مقصود يك قرن قبل از تألیف کتاب حافظ و هبه یعنی در حدود یکصد و چهل سال پیش میباشد) گنبد های روی قبور را در مکه و مدینه ، خراب کرده اند . مسافرت برای زیارت قبور نیز بدعت است^۱. وهابیان گذشته از اینکه بنای روی قبور و سفر برای زیارت قبور را منع میکنند ، فاتحه خواندن برای صاحب قبر را نیز جائز نمیدانند و (هنگامی که حجاز را متصرف شدند بشرحی که خواهد آمد) هر کس را که برای قبری فاتحه میخواند ، تازیانه میزدند . در سال ۱۳۴۴ قمری که تازه حجاز را بتصرف آورده بودند ، سید احمد ، شریف سنوسی ، از رجال معروف اسلامی را ، بجرم اینکه در مقابل قبر خدیجه (در مکه) ایستاده و فاتحه خوانده ، از حجاز بیرون کردند^۲. همچنین وهابیان ، بموجب حدیثی که روایت میکنند ، روشن کردن چراغ و شمع ، در نزد قبور را ، جائز نمیدانند و بهمین مناسبت ، از زمانی که مدینه منوره در تصرفشان قرار گرفت ، چراغ و شمع افروختن در روضه نبوی را منع کردند^۳. شیخ محمد میگوید : هر که از غیر خدا یاری جوید و برای غیر خدا ذبح و نذر کند و اموری از این قبیل را انجام دهد ، چنین کسی کافر است^۴. همچنین

۱ - جزیره العرب فی القرن العشرين صفحه ۳۴۰ در ضمن تاریخ وهابیان خواهیم گفت که آنان در حدود یک قرن و نیم قبل مدتی مکه و مدینه را متصرف بودند و در همان وقت ، قسمتی از قبور را ، خراب کردند .

۲ - کشف الارتیاب ذیل صفحه ۶۶ .

۳ - همان کتاب صفحه ۴۲۴ .

۴ - هدیه طیبه صفحه ۸۳ .

در نزد قبور صالحین نماز خواندن و چراغ افروختن و ذبح کردن را جزو مسائل جاهلیت ذکر کرده است.^۱

توضیح درباره بنا بر روی قبور و چراغ افروختن و ذبح و نذر برای آنها و نوشتن بر روی قبور

آن طور که معلوم است ، از صدر اسلام بعد ، ساختمان در اطراف و بر روی قبور و نصب لوحه و نوشتن بر روی آن ، معمول بوده است . علامه امین در این مورد گفته است که جسد مطهر پیغمبر ﷺ را در داخل حجره مقدسه ، بخاک سپردند ، اگر وجود بنا بر روی قبر ، جائز نبود ، چرا سلف صالح و صحابه آن حضرت ، حجره را خراب نکردند و گذشته از اینکه بفکر خراب کردن حجره نیفتادند ، چند بار هم آن را تجدید بنا کردند .^۲

همچنین هارون الرشید بر روی قبر مطهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در نجف ، قبه و بارگاهی بنا کرد و بناهای دیگری از این قبیل بر روی قبور گوناگون ساخته شد که در کتب تاریخ به ثبت رسیده و مورد اعتراض هیچکس قرار نگرفته است .

بطور کلی ، بنا بر روی قبور ، سیره همه فرقه های اسلامی بوده و جز ابن تیمیه و اتباعش ، کس دیگری باین امر اعتراض نکرده است .

ابن تیمیه و یارانش میگویند که بدعت بنا بر روی قبور بعد از قرن پنجم ، بوجود آمد و هرگاه قدرت تخریب آنها بدست آید ، باقی گذاشتن آن بناها حتی يك روز هم جائز نیست ، زیرا این بناها ، بمنزله آلات و عزری بلکه از لحاظ

۱- مسائل الجاهلیه صفحه ۵.

۲- بخاری در صحیح خود (ج ۲ صفحه ۱۲۲) میگوید : در زمان ولید بن عبدالملک دیوار روضه فرو ریخت و به تجدید بنای آن پرداختند .

شرك از دوث لات وعزى نیز ، بالاتر است ^۱ .

در مورد لوحه و سنگی که نام صاحب قبر را بر آن می نوشتند و در روی قبر نصب میکردند که اکنون نیز معمول است ، شواهدی در دست میباشد که بموجب آنها ، مسلم می گردد که از قرن اول هجری ، چنین سنگها و لوحه هایی بر قبرها قرار میداده اند :

از جمله مسعودی در ضمن ذکروفات حضرت جعفر بن محمد الصادق عليه السلام میگوید که وی در بقیع دفن شد ، همانجا که پدر و جدش مدفون بودند ، بر روی قبور آنان سنگ مرمری قرار دارد که بر آن چنین نوشته شده است :

(بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله ميبد الامم ومحبي الرمم - هذا قبر فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله سيدة نساء العالمين وقبر الحسن بن علي وعلي بن الحسين بن علي وقبر محمد بن علي وجعفر بن محمد ، عليهم السلام ^۲ .

سمهودی نیز روایت میکند که عقیل بن ابیطالب ، در خانه خود چاهی حفر کرد ، در ضمن کندن چاه سنگی دیده شد که بر آن چنین نقش شده بود :

«قبر ام حبيبة بنت صخر بن حرب». عقیل چون سنگ مزبور را مشاهده نمود چاه را پر کرد و بر روی آن ، بنائی ساخت ، همچنین سنگی یافته شد که بر آن نوشته شده بود : «ام سلمة ، زوج النبي صلى الله عليه وآله» و بقول ، سنگ درازی در بقیع از زیر خاک بیرون آوردند که این نقش را داشت :

هذا قبر ام سلمة ، زوج النبي صلى الله عليه وآله ^۳ .

۱ - كشف الارتباب صفحه ۳۵۸ - درباره بناهایی که از قدیم در بقیع وجود داشته و وضع قبور ائمه بقیع (ع) قبل از خواب شدن ، در ضمن ذکر تاریخ و هابیان ، بتفصیل سخن گفته خواهد شد .

۲ - مروج الذهب ج ۳ صفحه ۲۸۵ و ۲۹۷ تألیف در صلى الله عليه وآله ۳۳۲ هجری .

۳ - وفاء الوفاء ج ۳ صفحه ۹۱۲ - ام حبیبه دختر ابوسفیان از زوجات پیغمبر (ص) است مهرانام ابوسفیان میباشد .

گذشته از قرار دادن سنگ بر روی قبور ، از زمان پیغمبر ﷺ بعد گاهی برای قبرها ، علامت و نشانه می گذاشتند همانطور که خود آن حضرت ، بر روی قبر عثمان بن مظعون ، علامتی قرار داد^۱ .

اما درباره نحر و ذبح ، مرحوم علامه امین ، چنین میگوید که ذبح و نحر اگر برای غیر خدا و بقصد تقرب به آن غیر باشد و بجای بردن نام خدا در موقع ذبح نام مخلوقی ، برده شود و ذبح کننده ، آن مخلوق را همانند خدا قرار دهد ، این ، کاری زشت ، بلکه کفر و شرک است و همین نوع نحر و ذبح است که بگمان وهابی ها ، دیگر مسلمانان ، انجام میدهند ، درحالی که این گمان ، صحیح نیست و ابدآ با واقعیت مطابقت ندارد ، زیرا ، نحر و ذبحی که مسلمانان در نزد قبور میکنند ، همان نحر و ذبح برای خداست و فاعل این کار ، قصدش جز این نیست که من این حیوان را در راه خدا ، ذبح میکنم تا گوشت آن را بفقرا و بندگان دیگر خدا ، تصدق دهم و ثواب آن را بصاحب قبر هدیه میکنم . ذبحی که به این قصد ، انجام یابد ، پسندیده و راجح است و جزء طاعت و عبادت خدا محسوب می شود ، خواه ثواب آن را به پیغمبر ﷺ یا یکی از اولیاء هدیه کند خواه به پدر و مادر یا کس دیگر . هیچ مسلمانی قصدش از ذبح ، قصد بت پرستان نیست که بخواهد ذبح را وسیله تقرب قرار دهد . جواب از نذر هم ، عیناً همین است که ذکر شد .

در مورد چراغ و شمع روشن کردن در محل قبور ، نخست اینکه سند روایت مورد استناد وهابیان ، ضعیف است و بر فرض صحت سند عدم جواز آن یا برای این است که نفعی در برافروختن شمع و چراغ در نزد قبور تصور نمیشود و بنا بر این تزیین مال محسوب میگردد ، یا مقصود از منع آن ، در غیر قبور انبیا و اولیاء میباشد .

اما روشن کردن شمع و چراغ ، در محل قبور ، برای خواندن قرآن و دعا

ونماز، و برای آسایش زوار و کسانی که در مقابر، شب را بصبح می‌رسانند، نه مکروه است، نه حرام، بلکه از باب تعاون بر برتر و تقوی می‌باشد که خداوند در قرآن بآن امر کرده است: (تعاونوا علی البر والتقوی).

دیگر آنکه ترمذی از ابن عباس نقل کرده است که پیغمبر ﷺ هنگام شب نزد قبری رفت، برای آن حضرت چراغ روشن کردند، و بموجب گفته عزیزی در شرح جامع صغیر، منع از افروختن چراغ در نزد قبور، مربوط بموردی است که زندگان از آن نفعی نبرند^۱.

۸ - زیارت قبر مطهر پیغمبر (ص)

جلوتر، در ضمن ذکر عقاید ابن تیمیه، گفته شد که وی درباره زیارت قبر پیغمبر ﷺ گفته است هیچ حدیثی که بر استحباب زیارت مرقد آن حضرت، دلالت کند، وجود ندارد و احادیثی که در اینخصوص، روایت شده تا صحیح و معمول است، و اینکه اگر کسی معتقد باشد که وجود آن حضرت بعد از وفات، مانند وجود او در زمان حیات می‌باشد، غلط بزرگی مرتکب شده است.

وهابیان نیز، همین عقیده را دارند بلکه همانطور که گفته خواهد شد، پای خود را از آنچه ابن تیمیه گفته است، فراتر نهاده‌اند.

بطور کلی، در سرزمین وهابی‌ها، عملی بنام زیارت قبور وجود ندارد، تمام قبرها با خاک یکسان است و روضه منوره پیغمبر ﷺ را که بحال خود باقی می‌باشد، همانطور که جلوتر گفته شده است، طوری قرار داده‌اند که کسی نمیتواند بآن نزدیک شود و قبر مطهر ابداً دیده نمی‌شود.

چهار طرف روضه، دیوار است و در هر ضلع قسمتی مشبك می‌باشد که در جلو این قسمتهای مشبك، شرطه ایستاده و از نزدیک شدن مردم بآنها مانع میشود

و اگر کسی بتواند از غفلت شرطه استفاده نماید و از روزنه‌ها بداخل روضه نگاه کند ، ابتدا جز فضای تاریک چیزی نمی‌بیند ولی پس از آنکه دید گانش بتاریکی عادت کرد و داخل روضه را تشخیص داد ، ملاحظه میکند که اطراف قبر از زمین تا سقف ، پارچه ضخیمی کشیده شده و بهیچوجه ، مرقد پیغمبر ﷺ را نمیتوان دید . در خصوص اعتقاد ابن تیمیه و اتباعش به حرمت زیارت قبر پیغمبر ﷺ و تفاوتی که از این حیث میان قبر آن حضرت و قبور دیگر قائل بودند ، در ضمن شرح عقاید ابن تیمیه ، بتفصیل بحث شده است و احتیاجی بتکرار آن نیست .

توضیح درباره استعجاب زیارت مرقد پیغمبر (ص)

در اینجا لازم است به قسمتی از احادیث مربوط بمشروع بودن و استعجاب زیارت قبر پیغمبر (ص) و اینکه آن حضرت ، سلام کسانی را که به او سلام میکنند میشوند و جواب میدهد ، اشاره شود تا معلوم گردد که آنچه ابن تیمیه و پیروان او در مورد زیارت پیغمبر ﷺ گفته‌اند و جلوتر شمه‌ای از آن ذکر شده است ، بامضمون این احادیث که تمام آنها از طرق اهل تسنن نقل شده ، بکلی منافات دارد : نورالدین سمهودی در کتاب معروف خود ، وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی در فصل مربوط بز زیارت پیغمبر ﷺ ، هفده حدیث در خصوص زیارت آن حضرت ، ذکر کرده است ، از جمله ، حدیثی از دارقطنی و بیهقی از ابن عمر که پیغمبر فرمود : من زار قبری وجبت له شفاعتی (هر که قبر مرا زیارت کند ، شفاعت من از او ، بر من واجب است .) سمهودی ، طرق مختلف اسناد حدیث مزبور را ، بدست داده است .

دیگر حدیثی بروایت بز از طریق عبدالله بن ابراهیم غفاری از ابن عمر از پیغمبر ﷺ که : من زار قبری حلت له شفاعتی (هر که قبر مرا زیارت کند ، شفاعت من باو میرسد) .

دیگر ، از طبرانی از ابن عمر که پیغمبر ﷺ فرمود: من جاء نى زائراً لا تحمله حاجة الا زیارتی - کان حقاً علی ان اکون له شفیعاً یوم القیامة .
(هر که بزیارت من آید که جز زیارت ، منظور دیگری نداشته باشد ، بر من است که در قیامت ، شفیع او باشم).

دیگر ، از دارقطنی و طبرانی از ابن عمر از پیغمبر ﷺ که من حج فزار قبری بعد وفاتی کان کمن زار نى فی حیاتی : (هر کس ، پس از وفات من ، حج بگزارد ، سپس مرا زیارت کند ، همچون کسی است که مرا در زمان حیات زیارت کرده است) .

دیگر ، از ابن عدی از ابن عمر از پیغمبر ﷺ که من حج البیت و لم یزرنى فقد جفانی : (هر کس حج ، بجا آرد و زیارت من نیابد ، براستی که بمن ستم کرده است) .

دیگر ، از دارقطنی ، از حاطب که پیغمبر ﷺ فرمود: من زارنى بعد موتى فکأنما زارنى فی حیاتی . (هر که ، مرا بعد از مرگ زیارت کند ، همانند آن است که در زمان حیات مرا زیارت کرده باشد) .

دیگر ، از ابوالفتح سعید بن محمد البیلقوبی ، از ابوهریره از پیغمبر ﷺ که من زارنى بعد موتى فکأنما زارنى و انا حی و من زارنى کنت له شهیداً او شفیعاً یوم القیامة : (هر کس بعد از وفات من ، مرا زیارت کند ، مثل این است که در هنگام حیات ، مرا زیارت کرده است و کسی که مرا زیارت کند ، روز قیامت ، گواه او خواهم بود و بروایتی شفیع او خواهم بود) .

دیگر ، از ابن ابی الدنیا از انس بن مالک که رسول الله ﷺ گفت : من زارنى بالمدينة کنت له شهیداً و شفیعاً یوم القیامة : (هر که در مدینه مرا زیارت کند ، روز قیامت گواه و شفیع او خواهم بود) .

و چند حدیث دیگر در این زمینه که از امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و بکر بن عبدالله ، روایت شده است .^۱

نویسنده کتاب عمدة الاخبار، از کتب مورد اعتماد و هابیان، گفته است که زیارت قبر سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله در نزد مرقد مطهر آن حضرت از قربتهایی است که هر کس از فطرتی سلیم و قریحه‌ای مستقیم، برخوردار باشد، نمیتواند در آن، شك و تردیدی داشته باشد. آن هم، زیارت قبر پیغمبری که خداوند در قرآن در چند مورد، او را ستوده است.

نویسنده مزبور، آیه‌هایی از قرآن را که در ستایش پیغمبر صلی الله علیه و آله است و چند حدیث، مربوط به آن حضرت را ذکر کرده، سپس گفته است: دلیلهایی که بر مشروع بودن زیارت قبر شریف وارد شده، بسیار زیاد است که ما به نخبه‌ای از آنها اشاره میکنیم. آنگاه حدیثی از ابوهریره روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: قبرها را زیارت کنید، زیرا این کار، شمارا بیاد آخرت می‌اندازد. و در دنباله بحث از فضیلت زیارت قبور، گفته است که مدفون شدن در جوار صالحین، مستحب میباشد، همچنین زیارت قبور، در شب، مستحب است، زیرا مسلم از عایشه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در شب، بقبرستان بقیع، میرفت^۱.

و اما درباره سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از وفات آن حضرت، ابو داود، بسند صحیح از ابوهریره روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله میگفت ما من احدی یسلم علی الا رد الله علی روحی حتی ارد علیه السلام: (هر که بمن سلام کند، خداوند، روح مرا بمن برمیگرداند، تاجواب سلام او را بدهم)^۲.

درباره علم پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از وفات، منذری از آن حضرت روایت

۱ - عمدة الاخبار، شیخ احمد عباسی از علمای قرن دهم، صفحه ۲۲ و ۲۶ حدیث مربوط به زیارت قبور را، احمد حنبل به چند وجه روایت کرده است (مسند احمد ج ۳ صفحه ۲۳۷ و ۲۵۰ و ج ۵ صفحه ۳۵۰ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۹) و سنن ابی داود ج ۳ صفحه ۲۱۲ و بخاری ج ۲ صفحه ۱۲۲ و جامع الصغیر سیوطی ج ۱ صفحه ۱۶۲.

۲ - سمهودی ج ۴ صفحه ۱۳۴۹ و کتاب مجموعه التوحید صفحه ۵۲۲.

کرده که فرمود: علمی بعد وفاتی کعلمی فی حیاتی: (علم من بعد از وفات ، همچون علم من است ، در زمان حیات). بیهقی گفته است که برای اثبات حیات انبیا، بعد از رحلتشان، شواهدی از اخبار صحیح، در دست میباشد^۱.

۹- درباره مقام پیغمبر (ص)

آلوسی از طرفداران جدی وهابیهها درباره عقیده ایشان در خصوص مقام پیغمبر ﷺ بتفصیل، سخن گفته است از جمله اینکه مرتبه و مقام پیغمبر ﷺ از کلیه مردم، علی الاطلاق بالاتر است و آن حضرت در قبر زنده است و هر که باو سلام دهد، میشوند، و زندگی آن حضرت بعد از وفات، بارزتر از زندگی شهدا میباشد که خدا در قرآن بزندگی آنان چنین تصریح کرده است که: «ولانحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون»^۲.

ابن تیمیه، با اینکه در ضمن فتوای خود، گفته است که مردگان در قبر سخن میگویند و سخن دیگران را میشوند و بموجب حدیث صحیحی، صدای کفش زندگان را نیز میشوند و در قبر مورد سؤال و جواب قرار میگیرند^۳، مع هذا همانطور که از کتاب الرد علی الاخنائی او نقل شد، احادیث مربوط زیارت پیغمبر ﷺ را، مجعول دانسته و گفته است که اگر کسی معتقد باشد که وجود آن حضرت، بعد از وفات مانند وجود او در زمان حیات است، غلط بزرگی مرتکب شده است. و نظیر این سخن را، شیخ محمد بن عبدالوهاب و اتباع او، شدیدتر، گفته اند. بنابراین، میتوان گفت که سخنان آلوسی با آنچه

۱- سهودی ج ۴ صفحه ۱۳۵۲ وی در این زمینه، بتفصیل سخن گفته و برای اثبات سخن خود، احادیثی از طرق مختلف نقل کرده است.

۲- تاریخ نجد صفحه ۵۰.

۳- الفتاوی الکبری ج ۲ صفحه ۲۱۷- وقتی مردم معمولی، چنین باشند، مقام پیغمبر (ص) خود معلوم است که چگونه میباشد.

ابن تیمیه و پیروانش گفته‌اند، منافات دارد.

حافظ وهبه بعنوان دفاع از وهابیان در مورد عقیده ایشان درباره مقام پیغمبر (ص) چنین گفته است که بشیخ محمد و اتباع او نسبت داده‌اند که به پیغمبر (ص) بانظر کراحت نگاه میکرده‌اند و مقام آن حضرت و دیگر پیغمبران را پائین آورده‌اند همانطور که این نسبت به ابن تیمیه و شاگردان او نیز داده شده است. منشأ نسبت مزبور بوهابیان این است که مردم نجد (مقصود، وهابیه‌ها هستند) با استناد بحديث «لا تشدوا الرحال الا الى ثلاثة مساجد، المسجد الحرام و مسجدی هذا و المسجد الاقصی»، عقیده دارند که سفر برای زیارت قبور انبیا و صالحین، بدعت است و هیچیک از صحابه و تابعین، آن را انجام نداده و پیغمبر (ص) به آن، امر نکرده است.

دیگر آنکه، نجدیان (وهابیان) از اینکه کسی در حال دعاخواندن مقابل قبر پیغمبر (ص) و قبور دیگر بایستد و نزد قبر پیغمبر (ص) و قبور دیگر سجده کند و دست روی قبر بگذارد و خود را در اطراف قبور بخاک بمالد و بطور کلی، هرامی را که جنبه استغاثه و طلب داشته باشد، منع میکنند.

سوم، اینکه وهابیه‌ها، گنبدها و بناهایی که برای قبور بنا شده خراب میکنند و اوقاف مربوط به قبور را باطل میدانند.

چهارم، اینکه پاره‌ای از ابیات بوصیری را در مدح پیغمبر (ص) در قصیده برده^۱، مورد انکار قرار میدهند، از جمله این بیت را:

«یا اکرم الخلق مالی من الودبه سواک عند حلول الحادث العمم»

(ای گرامیترین خلق خدا، هنگام فرو آمدن پیش آمدهای بسیار و بزرگ، جز تو پناهگاهی ندارم).

۱- ابو عبدالله شرف الدین محمد بن سعید بوصیری، از مشاهیر وادیان بزرگ قرن هفتم هجری و صاحب قصیده برده در مدح پیغمبر (ص) که از معروفترین قصائد عربی است و شروع بسیاری برای آن نوشته شده است.

و این نیم بیت: «ومن علومك، علم اللوح والقلم».
 (ای پیغمبر (ص) از جمله علوم تو، علم لوح و قلم است).
 و این بیت:

«ان لم تكن في معادى آخذاً بیدی فضلا والا فقل يا زلة القدم»
 (اگر در روز جزا از روی تفصل، دست مرا نگیری، پایم خواهد لغزید).
 که این سخنان، گزافه گویی و غلو و مخالف نصوص قرآن و احادیث صحیح
 میباشد. حافظ وهبه، سپس چنین میگوید که وهابیها، علاوه بر آنچه گفته شد،
 معتقدند که هر کس بظاهر این سخنان، اعتقاد داشته باشد، مشرک و کافر است.
 این چند امر، باعث شده است که دشمنان وهابیها به آنان تهمت بزنند
 و بگویند که به پیغمبر (ص) بنظر کراحت نگاه میکنند و نسبتهای دیگر نیز بایشان
 داده اند از قبیل اینکه آنان عصای خود را بهتر از پیغمبر (ص) میدانند. حافظ وهبه
 در دنباله مطالب مزبور، سخن خود را چنین ادامه میدهد که حقیقت این است
 که مردم نجد (وها بیها) بیشتر از هر کس دیگر، بدوستی پیغمبر (ص) علاقه دارند،
 لیکن غلورا زشت می شمارند و با هر گونه بدعتی مبارزه میکنند و میگویند، محبت
 به پیغمبر (ص) این است که انسان پیرو راهنمایی های آن حضرت باشد ولی
 بدعت و تعطیل کردن امور دینی و دنبال هوی و هوس رفتن، زشت شماردن
 پیغمبر (ص) و دین است نه محبت نسبت به پیغمبر (ص).^۱

گویا رجال با اطلاع و دنیا دیده وهابی، از قبیل حافظ وهبه، کوشا
 بوده اند، تا عقاید افراطی و دور از منطق و انصاف پاره ای از متعصبان وهابی
 را تعدیل و از آن دفاع کنند و آنها را موجه جلوه دهند یا انکار نمایند و نسبت
 عقاید مزبور را بوها بیها، تهمتی از طرف دشمنان وهابی، تلقی نمایند.

۱- جزیره العرب فی القرن العشرين صفحه ۳۴۳ و ۳۴۴ موضوع عصا و سخنانی بالاتر
 از آن، در کتب وهابی و از جمله خلاصه الکلام آمده است، بکتاب کشف الارتیاب صفحه
 ۱۳۹ مراجعه فرمایید.

۱۰ - عقیده ایشان درباره سلف صالح

سلطان عبدالعزيز بن سعود که گذشته از پادشاهی جزو علمای وهابی نیز، محسوب میشود، در ضمن خطابه مفصلی که در ذیحجه سال ۱۳۶۲ قمری در مکه ایراد کرد، چنین گفت: پیغمبر ﷺ فرمود، بزودی امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که همه در آتشند مگر يك فرقه، اصحاب پرسیدند آن يك فرقه کدام است؟ فرمود آنان که براه من واصحابم میروند. ابن سعود سپس چنین ادامه داد که خداوند، دین خود را باین سلف صالح که خلفای اربعه و رجال سلف صالح باشند، تأیید کرده است.^۱

نویسنده کتاب هدی هی الوهابیه گوید که وهابیان درباره خلفای اربعه راشدین، معتقدند که ایشان برگزیده سلف صالح هستند و افضلیت آنان، بحسب ترتیب ایشان در خلافت است. موضوع تعجب آور این است که وهابیان، فضائل و مناقبی را که برای علی علیه السلام روایت میکنند، حتی بعضی از آنها را برای هیچیک از صحابه حتی خلیفه اول، روایت نمیکنند. محمد بن عبدالوهاب، در کتاب توحید، هیچ منقبتی برای هیچکدام از خلفا و صحابه ذکر نکرده است مگر آنچه را که پیغمبر (ص) در جنگ خیبر درباره علی علیه السلام فرمود که فردا علم را بدست کسی میدهم که خدا و رسول را دوست دارد، خدا و رسول هم، او را دوست دارند و خداوند فتح خیبر را بدست او قرار داده است.^۲

نوه شیخ محمد در کتاب فتح المجید (صفحه ۹۰) سخن مزبور را چنین شرح داده است که بنا بگفته ابن تیمیه بموجب این حدیث، پیغمبر (ص) به ایمان ظاهری و باطنی علی علیه السلام شهادت داده و همچنین دوستی علی با خدا و پیغمبر (ص) اثبات شده و بر مؤمنین واجب شده است که علی علیه السلام را دوست بدارند.^۳

۱ - روزنامه ام القری چاپ مکه شماره ۹۸۹.

۲ - کتاب التوحید شیخ محمد بن عبدالوهاب (رساله دهم از مجموعه توحید) صفحه ۱۳۱.

۳ - هدی هی الوهابیه صفحه ۱۰۰.

۱۱ - درباره اهل بیت

ابن تیمیه در فتاوی خود میگوید: پیغمبر (ص) کسای خود را بر روی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برگردانید و گفت: اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب الرجس عنهم و طهرهم تطهیراً^۱. (خداوندا، اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از ایشان دور کن و بخوبی پاکشان بدار).

وی در جای دیگر گوید: ما از کسانی هستیم که اهل بیت پیغمبر (ص) را، دوست دارند و وصیت آن حضرت را در روز غدیر خم محفوظ میداریم که فرمود: اهل بیت خود را بیاد شما میآورم و این جمله را تکرار کرد^۲.

همچنین میگوید: اهل بیت پیغمبر (ص) حقوقی دارند که رعایت آن واجب است. یکی از آن حقوق، حقی است که خداوند در خمس و غنیمت به ایشان داده، دیگر آنکه به صلوات بر اهل بیت، بعد از صلوات بر پیغمبر، امر کرده است. آل محمد، کسانی هستند که صدقه برایشان حرام میباشد^۳.

و اما درباره عقیده و هابیان در خصوص اهل بیت، آلوسی گفته است که همان عقیده ای را دارند که در کتاب و سنت در خصوص ایشان وارد شده است و به فضائلی که در شأن اهل بیت وارد گردیده، ایمان دارند، لیکن بساط ستیزه جوئی درباره پیغمبر (ص) و یاران آن حضرت را در نور دیدند و تعصبی را که چون بند و قیدی، بیاطل بسته شده بود، بیک سو نهادند. دوستی آل پیغمبر (ص) ایمان هر کس را مشخص میسازد، ایشان وارث نور خدا هستند، صلوات برایشان، موجب درست بودن و ختام نماز است. آلوسی، آنگاه میگوید که امرا و علماء نجد، همواره جلو عوام الناس را می گرفتند تا در خصوص سخنانی

۱ - الفتاوی الکبری، ج ۱ صفحه ۲۶۲.

۲ - عقاید واسطیه ابن تیمیه (رساله نهم از مجموعه الرسائل الکبری ج ۱ صفحه ۴۰۸).

۳ - رساله الوصیه الکبری (رساله نهم از مجموعه الرسائل الکبری ج ۱ صفحه ۳۰۳).

که میان آل پیغمبر (ص) و اصحاب آن حضرت جریان داشته ، بحث نپردازند و گرد عصیانی که حق و حقیقت را از جای خود ، دور میکند ، نگردند ، (ودر حال) وهابیان در دوستی اهل بیت ، غلو نمیکنند^۱ .

۱۲ - اصول و فروع دین

بنا بگفته آلوسی مذهب وهابیان در اصول دین ، همان مذهب اهل سنت و جماعات است و طریقه ایشان ، همان طریقه سلف (اصحاب پیغمبر ﷺ و تابعین) میباشد ، آیات و احادیث را حمل بظاهر میکنند و معنای حقیقی آنها را بخدا واگذار مینمایند و اعتقاد دارند که خیر و شر منوط باراده خداوند است و بنده خدا قادر بخلق اعمال خود نمیباشد و اینکه اعطای ثواب و پاداش از فضل خداست و کفر و عقاب از عدل اوست و معتقدند که مؤمنین در قیامت ، خدا را می بینند^۲ .

اما در فروع ، تابع احمد حنبل هستند و بر هیچیک از پیروان مذاهب اربعه ایراد نمیگیرند ولی پیروان مذاهب دیگر از قبیل شیعه و زیدیه را ، مورد انکار قرار میدهند .

و نیز اگر برایشان مسلم شد که مسأله ای که مورد تأیید یکی از مذاهب تسنن ، غیر از حنبلی ، میباشد و درباره آن نص صریحی از کتاب یا سنت غیر منسوخ وارد شده و مخصص و معارضی قویتر در برابر آن وجود ندارد ، در آن مسأله بهمان مذهب عمل میکنند و مذهب احمد حنبل را در این مورد ، پیروی نمی نمایند .

وهابیها ، مذهب کسی را تفتیش نمیکند^۳ و متعرض کسی نمیشوند مگر اینکه

۱ - تاریخ نجد صفحه ۴۷ .

۲ - بمضمون ظاهر آیه مبارکه : وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة (آیه های ۲۲ و ۲۳ از سوره ۷۵ (قیامه)) درباره مسأله رؤیت از نظر ابن تیمیه و وهابیان قبلا بحث شده است .

آشکارا چیزی برخلاف مذاهب اربعه ببینند. اجتهاد را درباره‌ای از مسائل، جائز میدانند^۱. (مقصود تبعیض در اجتهاد است که کسی در بعضی از مسائل مجتهد و در بعضی دیگر مقلد باشد) ابن سعود، در مورد اصول و فروع دین، چنین گفته است که ما در اصول، تابع قرآن هستیم و در فروع پیرو مذهب امام احمد حنبل و هیچکس حق ندارد در امور دین برای خود عمل کند^۲.

۱۳ - عمل بظاهر آیات و اخبار و مخالفت با تأویل^۳

ابن تیمیه که عقاید و هابیان مبتنی بر آراء و فتاوی اوست، میگوید بر مردم لازم است که کلام خدا و رسول را اصلی قرار دهند که باید از آن پیروی کرد و آنرا مقتدای خود قرار داد، خواه معنی کلام مزبور را بفهمند و درک بکنند، خواه نفهمند و درنیابند.

همچنین بر مردم لازم است به الفاظ نصوص قرآن و کلام پیغمبر ﷺ اعتقاد و ایمان داشته باشند، اگرچه حقیقت معانی آنها را ندانند و جائز نیست که هیچ سخنی، جز سخن خدا و رسول، اصل قرار گیرد و تا معنی کلامی (مقصود کلام غیر خدا و رسول است) معلوم نباشد، تصدیق آن واجب نمیشود، آن کلام اگر موافق سخن پیغمبر ﷺ باشد، مقبول و گرنه مردود است^۴.

۱ - تاریخ نجد صفحه ۴۸.

۲ - از نامه‌ای که ابن سعود در ذیقعد سال ۱۳۳۲ قمری بفرقه اخوان نوشته است. متن نامه در کتاب تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۲ صفحه ۱۵۵ - همانطور که ملاحظه میشود، این سخن با آنچه قبلا از آلوسی نقل شد، کمی منافات دارد.

۳ - از نخستین فرقه‌هایی که میگفتند، بظاهر الفاظ قرآن وحديث باید تمسك جست، فرقه ظاهریه، پیروان داود ظاهری اصفهانی (قرن سوم) هستند. (در باره طبقات فقهای ظاهری بکتاب طبقات الفقهاء شیخ ابواسحاق شیرازی مراجعه فرمایید).

۴ - الفتاوی الکبری ج ۵ صفحه ۱۷ - درباره تأویل پاره‌ای از آیات قرآن و همچنین آیه‌های محکم و متشابه از نظر ابن تیمیه، به رساله الاکلیل وی مراجعه فرمایید.

حافظ وهبه در این مورد گوید: وهابیه‌ها معتقدند که عقاید صحیح اسلامی باید بهمان کیفیتی که در قرآن و حدیث وارد شده، باقی بماند و هیچ نوع تأویلی در آن جایز نیست. کتب علمای نجد مشحون است از مطالبی مربوط به رد سخن کسانی که بتأویل توسل می‌جویند یا عقاید دینی را با نظرات و افکار فلاسفه، تطبیق مینمایند^۱. (مقصود، متکلمین می‌باشد).

در خصوص مخالفت وهابیان با تأویل آیات و اخبار، جلوتر از آلوسی نقل شد که ایشان آیات و احادیث را بظاهر حمل میکنند، و معانی حقیقی آنها را بخدا واگذار مینمایند، و نیز در ضمن بحث از مسأله رؤیت گفته شد که وهابیه از روی ظاهر پاره‌ای از آیات، قائل به رؤیت خدا و حتی معتقد به اثبات اعضا برای ذات احدیت، هستند.

۱۴ - اجتهاد و تقلید

حافظ وهبه در ضمن بیان اموری که ابن تیمیه بآنها دعوت کرده، چنین گفته است که بعقیده ابن تیمیه، هر دو لنگه باب اجتهاد، باز است و اینکه وی به مقلدان متعصب اعلان جنگ داده است. حافظ وهبه، سپس می‌گوید که اساس سخن شیخ محمد بن عبدالوهاب هم، این سخن ابن تیمیه بود.^۲ آنطور که معلوم است، و قبلاً نیز بنقل از آلوسی گفته شد وهابیان در اصول خود را تابع مذهب اهل سنت و در فروع پیرو مذهب احمد حنبل میدانند، تقلید از مذاهب دیگر اهل تسنن را منع نمی‌کنند و خود هم از اینکه در پاره‌ای مسائل از مذاهب سه گانه دیگر اهل سنت (غیر از مذهب حنبلی) تقلید کنند، ابائی ندارند. همچنین قائل به تبعیض در اجتهاد هستند باین معنی که کسی در بعضی از مسائل

۱ - جزيرة العرب فی القرن العشرين صفحه ۱۴۵.

۲ - جزيرة العرب فی القرن العشرين صفحه ۳۳۱ درباره اجتهاد و تقلید از نظر ابن تیمیه بکتاب رفع الملام عن الائمة الاعلام (از صفحه ۱۴۱ بعد) مراجعه فرمایید.

اجتهاد کند و در بعضی دیگر تقلید^۱.

حافظ وهبه میگوید: علمای نجد در حیسات علمی خود، بنوشته های مؤلفان گذشته اعتماد میکنند (یعنی از خود، دخل و تصرفی نمینمایند) از اینرو آثار و رساله های ایشان، از جمله، کتب شیخ محمد بنی عبدالوهاب و فرزندانش دارای متانت اسلوب و حسن تصرف، نیست و مصادری که باید بآنها مراجعه کرده باشند، بسیار نبوده است. ایشان ادعای اجتهاد مطلق نمیکند، بلکه مقلد احمد بن حنبل و ابن تیمیه و شاگردانش، از جمله، ابن قیم هستند^۲.

وهابیان در صورت بودن نص، تقلید را جائز نمیدانند، خواه از احمد حنبل، خواه از ابوحنیفه و شافعی و مالک، اما در موردی که نصی نباشد، از احمد بن حنبل تقلید میکنند، یعنی اینکه سخن احمد در نظر آنان اصل ثابتی است که هنگام نبودن دلیل باید بآن رجوع کرد. این اصل، نظیر قیاس است در نزد اهل سنت و همانند عقل است در نزد شیعه، در این صورت وهابیان در یک زمان هم مجتهد هستند، هم مقلد. ملک عبدالعزیز در خطابه ای که در سال ۱۳۵۵ قمری در مکه ایراد کرد، چنین گفت که مذهب ما پیروی از دلیل است، آنجا که دلیل یافته شود و اگر یافته نشود نوبت اجتهاد میرسد که در این صورت، ما از اجتهاد احمد حنبل پیروی میکنیم^۳.

۱۵- درباره آنچه در زمان پیغمبر (ص) و صحابه نبوده است حافظ وهبه میگوید: علمای نجد (مقصود علمای وهابی است) به آنچه از قدیم مانده، سخت پای بند هستند. این علاقه، مخصوصاً نسبت باموری که به دین تعلق دارد، شدیدتر است. ایشان معتقدند که عقاید صحیح اسلامی،

۱- بتاریخ نجد صفحه ۴۸ مراجعه فرمایید.

۲- جزيرة العرب فی القرن العشرين صفحه ۱۴۸.

۳- هدی هی الوهابیه صفحه ۱۰۳.

بهمان گونه که در قرآن و سنت پیغمبر (ص) آمده ، باید باقی بماند و هیچگونه تأویل و دگرگونی در آن جائز نیست . وهابیان میگویند ، همان اموری که در عصر نبوت که بهترین عصرها بود ، برای مردم کفایت میکرد ، برای ما نیز کفایت میکند . ملاحظه میشود که کتب علمای وهابی بر رد فرقه‌هایی که بتأویل توسل میجویند یا عقاید دینی را بانظرات فلاسفه ، تطبیق مینمایند ، مشتمل است . وهابیان ، تصویر را حرام میدانند (ظاهراً اعم است از اینکه صورت کسی یا چیزی را نقاشی کنند یا بادوربین از آن عکس بگیرند) فراگرفتن فلسفه و منطق را جائز نمیدانند . در میان علمای نجد ، کسانی که با این علوم ، آشنایی داشته باشند ، بتدرت میتوان یافت . حتی تعداد کسانی که به اسرار لغت و ادب عرب احاطه کامل دارا باشند بسیار کم است و شماره افرادی که علوم بیان و اشتقاق و اسرار بلاغت را بدانند ، خیلی کمتر است . اطلاعات در معلومات تاریخی ، از سیره پیغمبر ﷺ و سیره خلفاء راشدین ، تجاوز نمیکند ، و بتواریخ دیگر ، چه تاریخ قدیم و چه تاریخ اسلام ، توجهی ندارند . از اکتشافات جدید ، چیزی در جزیره العرب شناخته نیست ، تنها خاندان پادشاهی و شاهزادگان ، با فکر و روحیه جدیدی ، کتابهای امروزی را بدست میآورند و مطالعه میکنند و دوست دارند که از کتب جدید ، در تاریخ و قانون ، همچنین از آداب لغت عرب ، آگاه گردند^۱ .

در سال ۱۳۴۹ قمری ، از علمای نجد فریاد و فغان برخاست و درمکه گرد آمدند و پس از مشورت بایکدیگر ، در برابر اداره معارف در مکه ، قراری صادر کردند . علت اقدام مزبور ، این بود که اداره معارف در برنامه مدارس ، درس رسم و تعلیم زبان خارجی و جغرافیا ، گنجانیده بود ، جغرافیایی که در آن

۱ - جزیره العرب فی القرن العشرين صفحه ۱۵۰ این کتاب در حدود چهل سال قبل تألیف یافته و در این مدت ، وضع کشور سعودی و شبه جزیره عربستان ، مخصوصاً از لحاظ نفوذ تمدن جدید ، بسیار تغییر کرده است .

از گردش زمین و کرویّت آن ، سخن رفته بود^۱ .

هنگامی که شریف غالب در سال ۱۲۲۱ ، (بشرحی که خواهد آمد) در مقابل وهابیان ، تسلیم شد ، با او شرط کردند که آنچه بعد از قرن سوم هجری در میان مسلمانان بوجود آمده ، ترك کند ، پاره ای از این امور عبارت بود از التجاء بغیر خدا ، چه زندگان و چه مردگان ، برای دفع سختی ها و مهمات زندگی و بنای گنبد بر روی قبور و صورت کشیدن و زراوند کردن و بوسیدن اعتبار و خضوع و فروتنی در مقابل قبور و ندا کردن و خواندن خفتگان در قبور و طواف اطراف قبور و نذر و ذبح و قربانی برای قبور و پیا داشتن عید و اجتماعات در نزد قبور و گرد آمدن مردم از صفوف مختلف وزن و مرد ، با هم .

وهابیان ، آنچه را مطابق سنت پیغمبر ﷺ باشد ، همچنین چیزهایی را که با سیره خلفاء راشدین و صحابه و تابعین و آن دسته از پیشوایان دینی که بمرتبه اجتهاد رسیده بودند (تا آخر قرن سوم) مطابقت داشته باشد ، می پذیرند و معتقدند که آنچه بعد از قرن سوم بوجود آمده ، بدعت و حرام میباشد و از میان بردن آن ، لازم است^۲ .

از نوشته آلوسی چنین برمی آید که وهابیان یا عده ای از ایشان ، کتب فرقه های دیگر را باطل میدانسته و از میان می برده اند . وی در این مورد ، میگوید که این کار را ، بدوی ها و اعراب نادان میکرده اند که از انجام آن منع شده اند^۳ .

۱ - همان کتاب صفحه ۱۴۵ .

۲ - المختار من تاریخ الجبرتی صفحه ۶۶۷ - درباره هریک از موارد مذکور ، توضیحی در جای خود ، داده شده است .

۳ - تاریخ نجد صفحه ۴۹ .

حرمت استعمال دخانیات

سالها قبل از اینکه وهابیان ، حجاز را متصرف شوند ، کشیدن توتون و تنباکو در مکه ، معمول شده بود : صاحب تاریخ مکه گفته است که در سال ۱۱۱۲ هجری توتون از مصر بمکه آورده شد و کشیدن آن آغاز گردید . بعد از مدت کمی ، استعمال تنباکو نیز در مکه آشکار شد .

در سال ۱۱۴۹ شریف مسعود (شریف مکه) با استعمال دخانیات ، سخت مخالفت کرد و دستور داد که هیچکس در بازارها و قهوه خانه ها ، بکشیدن دود ، تظاهر نکند ، و به حاکم خود در مکه ، امر کرد تا متظاهرين بکشیدن دود را ، عقوبت کند و حاکم در تمام راهها و کوچه و بازار مواظب بود تا کسی توتون و تنباکو ، استعمال نکند ، مردم در خانه ها جمع میشدند ، تا دور از چشم حاکم دود بکشند .

در باره علت منع شریف مسعود از استعمال دخانیات ، دو عقیده وجود داشت ، بعضی می گفتند که وی اعتقاد به حرمت دود کشیدن دارد ، بعضی دیگر این منع را چنین توجیه میکردند که چون استعمال دخانیات در حضور علما و بزرگان ، نوعی بی احترامی به آنان محسوب میشد ، از این جهت ، آن را منع کردند .

در هر حال ، از شرفاء مکه ، شریف غالب نیز در سال ۱۲۲۱ از دود کشیدن ، منع نمود .^۱

منعی که شرفاء از تدخین میکردند ، با احتمال قوی ، جنبه مذهبی نداشت اما وقتی وهابیها پس از تصرف حجاز آن را منع کردند از این لحاظ بود که چون امر بی سابقه ای است که در سه قرن اول وجود نداشته ، پس ارتکاب آن حرام میباشد .

۱ - تاریخ مکه ج ۲ صفحات ۷۶۵ و ۷۶۶ .

از اینجهت، امراء نجد، دستور جلوگیری از آن را میدادند. از جمله، ترکی بن عبدالله (شرح حال او، بعداً ذکرخواهدشد) درضمن نامه نصیحت-آمیزی که بمردم نجد نوشته، آنان را از معاشرت های پست و از گرد آمدن دور یکدیگر برای دود کشیدن منع کرده است.^۱

علامه امین عاملی میگوید که در حجاز، هرکس سیگار و غلیان میکشید، مورد اهانت قرار میگرفت و کتک میخورد و بزدان می افتاد، و در همان حال اداره گمرک حجاز، برای توتون و تنباکو، عوارضی وضع کرده بود.^۲

امور دیگری که آنها را بدعت میدانند

وهابیان، بطور کلی، هر چیزی را که در زمان پیغمبر ﷺ نبوده و بعد از سه قرن اول هجری، پیدا شده، بدعت و ناپسند میدانند، از قبیل بنسای چهار محراب در مساجد برای چهار امام از مذاهب اربعه و اجتماع برای خواندن سیره پیغمبر ﷺ و خواندن ابیات قصیده ها با آهنگ و صوات فرستادن در روز تولد پیغمبر ﷺ و خواندن فاتحه بعد از نماز برای مردگان و هنگام حمل جناز و آب پاشیدن بر روی قبر و صدرا به ذکر خدا بلند کردن و آویختن اسلحه و بیرق در تکیه ها و خانقاه ها که همه این امور را حرام میدانند. در کتاب خلاصة الکلام چنین آمده که شیخ محمد بن عبدالوهاب از صلوات فرستادن بر

۱ - متن نامه در تاریخ نجد صفحه ۱۰۵.

۲ - کشف الارتیاب ذیل صفحه ۶۶ - امروز، سیگار و غلیان کشیدن در حجاز رائج است و هیچ منعی از آن نیست و مثل همه جا، سیگار در مغازه ها بفروش میرسد - موضوع قابل ذکر این است که توتون و تنباکو را بعنوان اینکه در زمان پیغمبر (ص) نبوده حرام میدانستند ولی قهوه را که آن نیز در زمان آن حضرت نبوده، حرام نمیدانستند. (به کشف الارتیاب صفحه ۱۴۶ مراجعه فرمائید).

پیغمبر ﷺ در شبهای جمعه و در مناره‌ها با صدای بلند زبان بصلوات گشودن را نهی کرد و اینکه مرد نابینائی که صدای خوشی داشت ، بعد از اذان در مناره بر پیغمبر ﷺ صلوات میفرستاد و شیخ او را از این کار نهی کرد و چون آن مرد دو باره بعد از اذان صلوات فرستاد ، شیخ محمد دستور قتل او را صادر کرد^۱.

دیگر از اموری که وهابیان متعصب حرام میدانند ، بلند گذاشتن شارب و دراز کردن لباس ، بیش از اندازه معمولی است که سابقاً ، نخست بصاحب شارب یا لباس بلند تذکر میدادند ، سپس خود ، آن مقدار از شارب یا لباس که بنظرشان بلند میامد ، مقراض میکردند^۲.

بعداً در ضمن بحث از فرقه اخوان خواهیم گفت که آنان ، بستن عقاب بر سر را جائز نمیدانستند و نیز استفاده از اختراعات جدید از قبیل تلفن و تلگراف و اینگونه امور را منع میکردند .

یاد آوری

در پایان این بحث تذکر این مطلب مناسب است که مقصود از بدعت این است که امری جزو دین نبوده ، سپس آن را جزو دین کرده اند و با توجه باینکه در مواردیکه دلیلی بر حرمت نیست ، اصل مباح بودن میباشد زیرا خدا فرموده است « خلق لکم ما فی الارض جمیعاً » ، (حرمت هر چیزی که در زمان پیغمبر ﷺ نبوده وجهی ندارد)^۳.

۱ - کشف الارتیاب صفحه ۱۴۲ بنقل از هدیة السنیة تألیف نواده شیخ محمد بن عبد الوهاب و کتب دیگر وهابیه .

۲ - جزیره العرب فی القرن العشرين صفحه ۳۱۵ .

۳ - بیان مطلب در کشف الارتیاب صفحه ۹۷ و ۹۸ .

چند ملاحظه

در پایان بحث از عقاید و هاپیان توجه به چند نکته ضرورت دارد که در ضمن دو ملاحظه ذکر میشود :

۱ - اینکه، هر چیزی که در زمان پیغمبر ﷺ و صحابه و بطور کلی در سه قرن اول هجری وجود نداشته و در قرون بعد پدیدار گشته ، بدعت و حرام باشد ، اگر واقعاً چنین عقیده‌ای وجود داشته باشد ، موجب رکودی در دین خواهد بود که با روح دین مبین اسلام و جاودانی بودن آن ، سازگار نیست .
دینی که نتواند با پیشرفت‌های علم و صنعت و اکتشافات و اختراعاتیکه مولود ، ترقیات فکری و علمی بشر است ، هماهنگ باشد ، چگونه ممکن است جاودانی و عالمگیر باشد ؟

این مطلبی است که شاید عموم کسانی که در باره مذهب و هابی تحقیق کرده اند بآن توجه داشته و در آثار خود متذکر شده اند .

آلوسی از طرفداران جدی مذهب و هابی ، در ضمن شرح امارت سعود بن عبدالعزیز ، چنین گفته است : سعود ، گرچه بزرگان عرب را تحت نفوذ و اطاعت خود در آورد ، لیکن مردم را از حج خانه خدا منع کرد و بر سلطان (مقصود سلطان عثمانی است) خروج نمود و درباره تکفیر فرقه های دیگر اسلامی ، غیر از و هابیه ، غلو کرد ، راجع پیاره ای از احکام سخت گیری نمود ، در زمان او نجدیه ها ، بیشتر امور را حمل بر ظاهر مینمودند و بموجب آن ، حکم میکردند و در مذمت مردم ، سخت زیاده روی مینمودند . اگر بخواهیم انصاف دهیم ، باید هم سختگیریهای علما و عوام نجدی را از قبیل اینکه غارت های خود را بر مسلمانان ، جهاد در راه خدا نام می نهند و حج را منع مینمایند ، بکنار بگذاریم و هم سهل انگاری های مردم عراق و اهالی سوریه را که بغیر خدا ، سوگند یاد میکنند و قبرهای صالحان را با طلا و نقره زینت میدهند و بر آن نذر

مینمایند و دیگر اموری که شارع از آنها نهی کرده ، از نظر دور داریم و حد وسط را بدست آریم . حاصل سخن اینکه افراط و تفریط در دین ، شایسته مسلمانان نیست ، بهتر آنست از گذشتگان صالح پیروی نمایند . تکفیر مسلمانان یکدیگر را ، موجب خشم و غضب پروردگار است .

همین نویسنده ، در ضمن شرح حال عبدالله بن سعود نیز چنین میگوید : عبدالله ، اگرچه احکام دین را مانند گذشتگان خود ، بقبائل عرب یاد داد و آنان را وادار کرد که در پنج وقت نماز جماعت بپا دارند ، مگر اینکه در جستاری که سلطان عثمانی بشرحی که گفته خواهد شد) نمود ، بخطا رفت ، وی اگر به نجد و توابع آن ، اکتفا میکرد ، بهتر پیش میبرد ، مخصوصاً در تعلیم احکام دین ، بقبائلی که مانند چهار پایان بلکه از آنها ، پست ترند ، به ثوابی عظیم ، نائل میشد^۱ .

نویسنده امریکایی «لوتروپ ستودارد» که از دعوت وهابی طرفداری کرده و از آن تعریف و تمجید فراوان نموده و پیدایش وهابیان را موجب بیداری مسلمانان دانسته ، چنین گفته است : همانا دعوت وهابی ، یکنوع دعوت اصلاحی خالص بود که میخواست اوهام را برافکند و شبهات را نابود کند و تفاسیر مختلفه و حواشی گوناگون که در قرون وسطی ، ایجاد شده بود ، از میان بردارد و بدعت و پرستش اولیا را پایمال سازد ، اجمالا میخواست باسلام نخستین بازگشته ، حقیقت وجود را باز نماید ، یعنی توحید صاف و ساده ای را میخواست که به پیغمبر ﷺ وحی شده و قرآنی را پیشوا و راهنمای خود قرار میداد که بر پیغمبر ﷺ فرود آمده بشرطی که مجرد از تأویل و تفسیر باشد. میگفت (یعنی محمد بن عبدالوهاب) جز این ، هر چه هست باطل بوده و باسلام مربوط نیست ، سزاوار میدانست به ارکان دین و واجبات و قواعد و آداب مانند نماز و روزه و غیر ذلک ، متمسک باشند . آنان (وهابیان) در احوال معیشت ، منتهای

سادگی را لازم می‌شمرند، لباس ابریشمین و تفتن درخوراك و باده گساری و قهوه (گویا قهوه را حرام نمی‌دانند) و تریاك و تنباکو و آنچه موجب اسراف بوده یا برای عقل زیان داشته باشد حرام میدانند. «لوتر و پستودارد»، سپس می‌گوید: آنچه گفتیم، تمام مرام آنان نیست، و هابیها عمارات دینی را که زینت شده باشد، از نواهی و محرمات اسلام می‌شمارند و بهمین سبب گنبد روی مرقد پیغمبر ﷺ را در مدینه و یران کردند و گلدسته های مساجد را خراب نمودند، (این قسمت اشتباه است، گنبد روی مرقد مطهر پیغمبر ﷺ و گلدسته های مساجد را خراب نکردند، علت خراب نکردن قبر پیغمبر ﷺ در ضمن تاریخ و هابیان گفته خواهد شد) بنابراین، آنان باشندت تعصب و علاقه ای که بواجبات دینی و قواعد و آداب دین دارند، در تعصب براه افراط رفته اند و در اثر این امور، گروهی نکته گیر برخاسته، روش و هابی را برهان قرار داده اند که حقیقت و طبیعت اسلام بامقتضیات جور نیست و با احوال ترقی و تبدیل جامعه، موافق نمی‌شود و باتغییر زمان نمی‌سازد^۱. نقل این مطلب از احمد امین نویسنده مشهور عرب نیز در اینجا مناسب بنظر میرسد: اکنون از عهد محمد بن عبدالوهاب دهها سال می‌گذرد و دهها تن از دلاوران و مردان مبارز در راه تعالیم او جنگیده و کوشیده اند، اما نتیجه چیست؟ عامه مسلمانان در جمیع اقطار اسلامی، از حیث توسل بقبور و ضریحها، برای بر آورده شدن حاجات، بهمان حالی هستند که قبل از دعوت و هابی بوده اند و مانند همان زمان، در تولد پیغمبر ﷺ و دیگر تولدها و در مواردی از این قبیل، جشن می‌گیرند (گرچه از رونق این مجالس کاسته شده) تنها در عده ای از خاص الخاصها دعوت مزبور اثر کرده، همچنین گروهی از جوانان تحصیل کرده و درس خوانده، بمزارات و قبور بزرگان، پناه نمی‌برند و مانند پدرانشان، بقبور توسل نمی‌جویند ولی من می‌ترسم که آنان، بخدا نیز

۱ - حاضر العالم الاسلامی ج ۱ صفحه ۲۶۴ - قسمتی از این کتاب، تحت عنوان، عالم نو

مسلمین، بفارسی ترجمه شده است.

بآن گونه که پدرانشان متوسل و ملتجی میشوند ، توسل نجویند و ملتجی نشوند^۱ .



در پایان این بحث ، برای اینکه افرادی باخواندن نوشته نویسنده امریکائی مزبور و امثال او ، در شبهه قرار نگیرند و دین اسلام را دینی جامد و دور از مقتضیات روز و ناسازگار با پیشرفتهای فکری بشر و اکتشافات علمی و اختراعات ، ندانند ، لازم است به اصل اباحه و مسأله اجتهاد ، در مذاهب گوناگون اسلامی توجه شود : مثلاً در مذهب تشیع ، اصل در هر چیز ، اباحه است یعنی هر امری که نصی بر حرمت آن نباشد ، مباح است و ارتکاب آن ، هیچ منع شرعی ندارد ، ظاهراً فرقه‌های دیگر اسلامی نیز ، بجز فرقه وهابی ، اصل اباحه را قبول دارند .

دیگر آنکه مطابق مذهب شیعه مجتهد میتواند از روی چهار دلیل : قرآن ، حدیث ، اجماع ، عقل ، حکم هر چیز تازه‌ای را که احتیاج به حکم دارد ، استنباط کند. بنابراین ، دین اسلام که خود ، دین فکر و علم و عقل است ، با هر زمان و مکانی کمال سازگاری را دارد و هیچ امری در جهان یافته نمیشود و یافته نخواهد شد که از لحاظ دینی ، مجتهد ، نتواند حکمی برای آن استنباط کند.

۲ - درباره عقاید محمد بن عبدالوهاب

از همان وقت که شیخ محمد بن عبدالوهاب ، عقاید خود را ابراز و مردم را بپذیرفتن آنها دعوت کرد ، گروه زیادی از علمای بزرگ به مخالفت با عقاید او پرداختند . نخستین کسی که بشدت با او بمخالفت برخاست پدرش عبدالوهاب و سپس ، برادرش شیخ سلیمان بن عبدالوهاب بودند که هر دو از علمای حنبلی محسوب میشوند . شیخ سلیمان کتابی تحت عنوان الصواعق الالهية فی الرد علی الوهابية تألیف کرد و در آن ، عقاید برادرش را رد کرد .

زینی دحلان گوید: پدر شیخ محمد، مردی صالح از اهل علم بود، برادرش، شیخ سلیمان نیز از اهل علم محسوب میشد و چون شیخ عبدالوهاب و شیخ سلیمان در ابتدای امر یعنی از زمانی که شیخ محمد در مدینه بتحصیل اشتغال داشت، از سخنان و کارهای او دریافته بودند که چنان داعیه‌ای دارد، او را سرزنش میکردند و مردم را از وی بر حذر میداشتند^۱.

عباس محمود العقاد میگوید که بزرگترین مخالفان شیخ محمد، برادرش شیخ سلیمان صاحب کتاب الصواعق الالهیه است^۲. عقاد همچنین گفته است که شیخ سلیمان برادر شیخ محمد که از بزرگترین مخالفان او بود، در ضمن اینکه سخنان برادرش را بشدت رد میکند، میگوید: این امور (اموری که وهابیان موجب شرك و كفر میدانند) قبل از احمد بن حنبل و در زمان ائمه اسلام، بوجود آمده بود، جمعی هم آنها را انکار کردند ولی از هیچیک از ائمه اسلام، شنیده و روایت نشده است که مرتکبین این اعمال را، کافر یا مرتد دانسته و دستور جهاد با آنان را داده باشند، یا اینکه بلاد مسلمانان را بهمان گونه که شما میگویید، بلاد شرك یا دارالکفر نامیده باشند. همچنین در این مدت هشتصد سال که از زمان ائمه میگذرد^۳. از هیچ عالمی از علماء اسلام، روایت نشده است که این امور را کفر بداند^۴. در هر حال، کتابهای بسیاری در رد عقاید شیخ محمد بن عبدالوهاب تألیف یافته که يك يك عقاید او را مطرح و بادلایل رد کرده‌اند. از جمله کتاب کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب تألیف مرحوم

۱ - الفتوحات الاسلامیه ج ۲ صفحه ۲۵۷

۲ - الاسلام فی القرن العشرين صفحه ۱۲۶

۳ - مقصود از ائمه، چهار امام اهل تسنن و دیگر کسانی است که اهل تسنن، سخن ایشان را حجت میدانند و مقصود از هشتصد سال، فاصله میان پایان قرن سوم تا زمان شیخ سلیمان یعنی قرن دوازدهم است.

۴ - الاسلام فی القرن العشرين صفحه ۱۲۷

علامه حاج سید محسن حسینی عاملی نویسنده کتاب بزرگ اعیان الشیعه است .
کشف الارتیاب از بهترین کتب در نوع خود میباشد .

یکی از طرفداران وهابیت در مصر بنام عبدالله قصیمی در رد کتاب
کشف الارتیاب ، کتابی بنام الصراع بین الوثنية والاسلام را تألیف کرد و
مرحوم شیخ محمد خنیزی نجفی کتاب الدعوة الاسلامیه را که چند مجلد آن
بچاپ رسیده ، در رد الصراع تألیف نمود .

دیگر از کتبی که در رد عقاید وهابیها نوشته شده ، کتاب منهج الرشاد
مرحوم علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطا میباشد .

دیگر کتاب البراهین الجلیه تألیف آقا سید محمد حسن قزوینی .
دیگر کتاب کشف النقاب عن عقاید ابن عبدالوهاب ، تألیف سید
علینقی هندی .

دیگر کتاب اللمعات الفریده فی المسائل المفیده تألیف سید ابراهیم
رفاعی و کتاب هدی هی الوهابیه آقای شیخ جواد مغنیه و کتابهای دیگر
از این قبیل . قسمتی از کتاب معروف الغدیر مرحوم علامه امینی ، نیز در رد
وهابیان است . از کسان دیگری که عقاید شیخ محمد بن عبدالوهاب را مردود
شمرده ، سید احمد زینی دحلان ، مفتی مکّه است که در کتاب معروف
الفتوحات الاسلامیه خود ، بشیخ محمد و عقاید او ، سخت تاخته است .

زینی دحلان ، قسمتی از سخنان محمد بن سلیمان کردی را نیز که در رد
عقاید محمد بن عبدالوهاب و خطاب به وی میباشد ، ذکر کرده است ^۱ .

دیگر کتاب ازهاق الباطل فی رد الفرقه الوهابیه تألیف امام الحرمین
محمد بن داود همدانی از علمای قرن سیزدهم است ^۲ .

۱ - الفتوحات الاسلامیه ج ۲ صفحه ۲۶۰

۲ - نسخه ای از آن بخط مؤلف در کتابخانه جناب آقای سید مهدی لاجوردی در قم ،
موجود است .

بخش پنجم

قدیمترین ذکر از مذهب و عقاید وهابیان در منابع ایرانی

از ابتدای پیدایش مذهب وهابی تا امروز ، گویا در سه مورد و باوقوع سه پیش آمد ، توجه مردم ایران ، نسبت به شناختن و آشنائی باتاریخ و عقاید وهابیان ، جلب شده است .

اول- حمله بکربلا و نجف در سال ۱۲۱۶ قمری که شرح آن در ضمن تاریخ وهابیان بتفصیل خواهد آمد . در تاریخ مزبور ، جز گروهی از خواص و اهل اطلاع ، کس دیگری از این واقعه ، خبر نیافت ، زیرا هنوز وسایل ارتباط عمومی از قبیل تلگراف و تلفون و روزنامه و وسیله هایی از این قبیل وجود نداشت و عامه مردم در بی خبری بسر میبردند .

دوم- ویران کردن قبور بقیع در سال ۱۳۴۴ قمری و شهرت بی اساس تخریب مرقد مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله که در این زمان ، چون وسائل ارتباط و پخش اخبار ، بطرق گوناگون وجود داشت ، مردم خیلی زود از پیش آمد مذکور ، آگاه شدند و بصورت های گوناگون باین عمل اعتراض کردند که شرح آن نیز در ضمن ذکر تاریخ وهابیان ، داده خواهد شد .

سوم- داستان ابوطالب یزدی در سال ۱۳۶۲ قمری که جریان این واقعه هم با ذکر منشأ اصلی و قدیمی آن ، در جای خود نوشته میشود .

و اما قدیمترین ذکر از وهابیها و عقایدشان در منابع ایرانی و بزبان فارسی تا آنجا که نویسنده اطلاع دارد، در ذیل کتاب تحفة العالم تألیف سید عبداللطیف شوشتری است که این کتاب در سال ۱۲۱۶، در حدود ده سال بعد از وفات شیخ محمد بن عبدالوهاب، و در سال حمله وهابیها بکربلا و نجف تألیف یافته، سپس مؤلف ذیلی بآن افزوده است بنام ذیل التحفه که در این ذیل در باره وهابیان شرحی داده شده است که عیناً ذکر میشود: در آنجا (بمبئی) بودم که خبر کدورت اثر عبدالعزیز خان^۱ وهابی رسید که در هیجدهم ذی حجه سنه ۱۲۱۶ باجیشی از اعراب، در ارض اقدس کربلای معلی تاخت آورد (در ضمن شرح تاریخ وهابیان خواهیم گفت، که خود عبدالعزیز بکربلا حمله نکرد، بلکه پسرش سعود را فرستاد) و بقدر چهار پنجهزار کس از مؤمنین را بقتل رسانید و سوء آدابی که از ایشان بآن ارض منوره رسید در خور نگارش نیست، شهر را غارت نموده و اموال به یغما برد و باز بمقر ریاست خود که در عیه است باز گشت. سخن که بدینجا رسید، مناسب نمود که پاره ای از احوال وهابی، بقلم بدایع رقم برنگارم تا ناظران را اطلاعی کامل باو و مذهب او بهم رسد و انتظار در کلام نماند:

شیخ عبدالوهاب (مقصود محمد بن عبد الوهاب است) که مؤسس این اساس بوده، مردم در عیه (یعنی از مردم در عیه) من اعمال نجد است، در امثال و اقران خویش بذهن و ذکا معروف و بعقل و کیاست موصوف بود و جودی با فراط داشت که بهر چه دسترس او بود باتباع و انصار خود، بذل و ایثار مینمود، بعد از آنکه در وطن پاره ای از علوم عربی و قدری از فقه حنفی (ظ -

۱ - لقب خان که بدنال نام عبدالعزیز، امیر نجد آمده، معلول این است که نویسنده کتاب تحفة العالم، تحت تأثیر محیط زندگی خود، قرار گرفته است. معلوم است که لقب خانی در آن زمان در ایران و هند رواج داشت و در نجد اثری از آن نبود.

صحیح حنبلی (خواننده ، مسافرت باصفهان و در آن یونانکده از فضیلتی نامدار و حکمای عالیمقدار استفاده حکمیات نموده بر مسائل حکمی که مدحض اقدام عوام کالانعامند ، فی الجمله بصیرتی بهم رساند و عود بوطن و در سال ۱۱۷۱ (صحیح ۱۱۵۳) یابک دوسال پس و پیش که ضبط آن درست معلوم نیست ، مدعی این ملت گردید و طریقه اوحنفی (صحیح ، حنبلی) و در اصول مقلد امام اعظم ابوحنیفه (صحیح احمد حنبل) و در فروع به رای خود عمل مینمود و بالاخره در بعضی اصول نیز گردن از قلاده امام اعظم (صحیح احمد بن حنبل) برآورد و مستقلاً آنچه برای او مستحسن آمدی گفتی و مردم را بدان دعوت کردی از آن جمله جمیع فرق اسلامی و یهود و نصاری و سایر اصناف انام را مشرک و کافر و عبده اصنام محسوب داشتی و بدینگونه اقامه دلیل کردی که مسلمانان تعظیم و توقیری که بقبر مطهر سیدرسل و آن روضه مقدسه و قبور پرنور ائمه هدی و بقاع منوره اوصیاء و اولیاء کنند و در ضراعات و توسلات و انعاج مطالب دنیوی و اخروی بآن اماکن که خود از سنگ و گل بنا نهاده اند و بصاحبان قبور و اموات متوسل شوند و در مقابل قبور سجده کنند و جبهه نیاز بخاک در آن آستانها ، ساینده و در حقیقت بت پرستی و عبادت اصنام ، عبارت از آن است چنانچه عبده اصنام نیز صنم و آن هیکل مخصوص را خدا نگویند بلکه گویند که آن قبله ماست و بوساطت اینان مستدعیات خود را از درگاه باری مسألت مینمایند و چنین است حال یهود و نصاری که در کلیسا ها و معابد ، تصویرات موسی و عیسی را نصب و آنها را پرستش کنند و شفیع خود آورند و خدا پرستی آن است که ذات واجب را سجده و پرستش نمایند و به او جل شأنه ، شریکی قرار ندهند . مجملاً جمعی از قبیله اعوام او متابعت او اختیار و در قری نجد صاحب آوازه و اشتهار گردید و مدام ، تخریب قبه رسول انام و مراقب منور ائمه کرام را و رد زبان داشتی که در وقت فرصت و هنگام قدرت همه را خراب و با زمین یکسان نماید که اثری از اینها باقی نماند ، اجل او را فرصت نداده در گذشت ،

وصی او عبدالعزیز^۱ که حالیا (در زمان تألیف تحفة العالم - در حد و دیکصد و هفتاد و پنج سال قبل) او یا مسعود (صحیح ، سعود) پسر او خلیفه و جانشین و مسمی به امیرالمسلمین است ، بآن مردم نواحی نجد ، اکتفا نکرد و بلدان دور دست را بآن طریقه دعوت و در رواج آن طریقه کوشید و باتباع و امت و تبعه خویش اموال و دماء جمیع فرق را مباح و فرمان داد که در هر شهر و دیار که در آوند ، مردان عرضه تیغ تیز و اموال را بغارت برند اما بزنان و ناموس مردم ، دست نزنند و نگاه نکنند و بهر يك از مجاهدین در وقت محاربه براتی بنام خازن بهشت دهد و در گردن او آویزد که بعد از مفارقت روح ، بلا فاصله بی نوال به بهشت در آید و در دنیا بعد از او متکفل عیال و اولاد او شود و ایشان بطمع مال بهشت قویدل و باطمینان تمام قدم در معرکه رزم گذارند ، چه اگر فتح کنند ، غنیمت بدست آرند و اگر کشته شوند ، بوسیله براتی که دارند يك سر به بهشت روند . در سنوات قبل در نواحی نجد و لحسا و قطیف و بیشتر از بر عرب تا زیر چهار فرسخی بصره و نزدیک عمان و بر بنی عتبه ، بغلبه مستولی شده ، بعد از قتل و اسر و تاراج ، مردم دین و ایمان و طریقه او را اذعان کردند و صیت شوکت و اقتدار او در اقطار عالم پیچید و با اینکه مکرر ، غلبه او بعرض سلطان روم (مقصود ، سلطان عثمانی است) و پادشاه عجم (مقصود فتحعلیشاه است) رسید کسی از ایشان قدم پیش نگذاشت و بدفع فتنه او نپرداخت^۲ . رساله ای که در فتوی و اعتقاد نوشته بود ، نزد یکی از پیروانش دیدم . مؤلف تحفة العالم در اینجا متن عربی رساله مزبور را ذکر کرده است^۳ .

۱ - بشرح حال شیخ محمد بن عبد الوهاب (پایان کار شیخ) مراجعه فرمایید.

۲ - در ضمن شرح تاریخ و هابیها ، از اقدامات سلطان عثمانی در برابر ایشان همچنین از کوششی که فتحعلیشاه کرد ، سخن خواهد رفت .

۳ - ذیل التحفة از صفحه ۸ بعد .

کتاب در تاریخ
سلطان عثمانی
مؤلف: محمد بن عبد الوهاب
محل: تهران

سید عبداللطیف شوشتی نویسنده کتاب تحفة العالم ، سالهادر هند اقامت داشته و بامحمد بن عبدالوهاب ، پیشوای وهاپیان معاصر بوده است .
دیگر از قدیمترین آثار ایرانی که در آن از عقاید وهاپیان ، سخن گفته شده ، کتاب بستان السیاحه ، تألیف حاجزین العابدین شیروانی (۱۱۹۴-۱۲۵۳) صوفی معروف زمان فتحعلیشاه است که خود در نجد ، امیر سعود بن عبدالعزیز (شرح حال او در ضمن تاریخ آل سعود خواهد آمد) را ملاقات و راجع بمذهب وهاپی از وی سؤال کرده و سعود به پرسش های او پاسخ داده است . اینک عین عبارات بستان السیاحه در این مورد : راقم ، روزی از آن امیر سؤال نمود که حقیقت مذهب وهاپی چیست ؟ و محدث آن طریقه کیست ؟

در جواب فرمود که مذهب وهاپی محدث نیست و چون در این زمان محمد بن عبد الوهاب آن طریقه را رواج داد ، لاجرم بزبان مردم چنین افتاد و الانازه نیست بلکه همان مذهب تازی است : اعتقاد او این است که جز خدای تعالی احدی سزاوار عجز بندگی نیست و شفاعات انبیا و اولیا و اوصیا کلام بی معنی است و گنبد و بارگاه بر سر قبور انبیا و اوصیا ساختن بدعت است و امری که زمان حضرت رسول ﷺ نبود ، کردن عین ضلالت است از انبیا و اوصیا و ملائکه ، شفاعت خواستن ، کفر و شرک باشد و امری که در زمان رسول نبود و بعد ظهور نموده ، بدعت است و بدعت ضلالت است ، مثل غلیان کشیدن و مردان لباس زنان پوشیدن و مساجد و معابد را زینت دادن و قرآن و کتاب را تذهیب کردن و آرایش نمودن و قبور انبیا و اولیا را ساختن و ریش دراز گذاشتن و دست و پا را رنگ و لباس را تنگ نمودن و بزنان شبیه شدن و سرفروید آوردن و آستانه بوسیدن و راهداری و عشاری گرفتن و جامه کوتاه یا بسیار بلند پوشیدن و نسوان را بر اسب زیندار سوار کردن ، همه اینها بدعت است فقیر رساله ای در مذهب وهاپی دیده که در آنجا مذهب خود را به آیات قرآنی

و اخبار نبوی ثابت کرده بود^۱.
 ذکر وهابیان در منابع دیگر ایرانی از قبیل ناسخ التواریخ و روضة الصفای
 ناصری و منتظم ناصری، نیز آمده که در ضمن شرح حمله وهابیان بکربلا
 و نجف، بآن اشاره خواهد شد:

۱- بستان السیاحه صفحه ۶۰۲ ذیل کلمه نجد.

بخش ششم

مرکز انتشار مذهب وهابی

همانطور که جلوتر گفته شده است ، عقاید و تعالیمی را که محمد بن عبدالوهاب ابراز کرد ، چند قرن قبل از او ، ابن تیمیه ، اظهار داشته بود ولی در محیطی که آماده پذیرفتن آن عقاید نبود ، اما در مورد دعوت محمد بن عبدالوهاب درست برعکس بود و سرزمینی که وی بابر از عقاید خود در آن پرداخت ، بجهات گوناگون ، برای پذیرفتن آن عقاید آمادگی داشت ، بعلاوه از یاری فرمانروایان محیط دعوت خود نیز برخوردار گردید . گرچه در ابتدای امر بامخالفتها و دشواریهایی مواجه شد لیکن در اثر مساعد بودن محیط ، خیلی زود بر مشکلات فائق آمد و در کار خویش ، کامیاب گردید .

وضع سرزمین نجد ، مقارن دعوت شیخ محمد ، طوری بود که او توانست در آن سرزمین ، تعالیم و عقاید خود را منتشر سازد ، اما وقایعی که بعداً اتفاق افتاد ، ثابت کرد که ، بجز از ناحیه نجد ، سرزمینهای دیگر ، کمتر حاضر بقبول این دعوت هستند و بهمین لحاظ وهابیان در دست اندازی بنواحی دیگر ، کاری از پیش نبردند و دائره متصرفاتشان از حجاز تجاوز نکرد و تعالیمشان در نقاط دیگر زیاد توسعه نیافت ، اما افرادی از طرفداران مذهب وهابی در نواحی مختلف به نشر آن پرداختند . با توجه بمطالب مزبور ، مناسب بنظر میرسد که نخست وضع سرزمین نجد مقارن دعوت وهابی و پس از انتشار آن دعوت مورد

بررسی قرار گیرد، سپس بشرح دونیرو که موجب انتشار و اجرای تعالیم وهابی در نجد و حجاز گردید، یعنی خاندان سعود و جمعیه الاخوان پرداخته شود، سپس از نفوذ مذهب وهابی در مناطق خارج از نجد و حجاز و کوششهایی که در این راه انجام یافت، سخن رود. بخشها و مندرجات آینده کتاب درباره این چند مورد، خواهد بود.

سرزمین نجد

نجد ناحیه ای وسیع از شبه جزیره عربستان است که امروز قسمتی از کشور عربی سعودی محسوب میشود. کلمه نجد بمعنی زمین مرتفع میباشد که چون سرزمین نجد از نواحی اطراف بلندتر است آنرا باین نام نامیده اند. مرکز نجد شهر معروف ریاض از ناحیه عارض است که این شهر اکنون پایتخت رسمی مملکت سعودی میباشد. بلاد معروف دیگر نجد عبارت است از دوشهر عنیزه و بریده از ناحیه قصیم و شهر زلفی از ناحیه سدیر و شهر شقراء از ناحیه وشم و شهر درعیه از ناحیه عارض و قراء قبائل دواسر و بسیاری قریه ها و نواحی دیگر. نجد از جنوب به بلاد عشیر و یمامه و احقاف، از شرق بعراق و احساء و قطیف، از شمال به صحرای شام و از غرب بناحیه حجاز، محدود است.

آلوسی میگوید که نجد از بهترین و معتدلترین سرزمینهای عربی است و از لحاظ گل و گیاه و فراوانی محصول و گوارایی آب و پاکیزگی هوا، در اقطار عرب بی نظیر است، دره های نجد، همچون باغهای گل، و گودالهای آن، همانند حوض، پر آب است^۱. شعرای قدیم و جدید همواره بوصف نجد و بلاد آن مترنم بوده اند^۲. آلوسی در اینجا، قسمتی از اشعاری را که در وصف

۱ - گویا در این وصف، نجد بازمیتها و صحرای خشك اطراف سنجیده شده است.

۲ - تاریخ نجد صفحه ۹

نجد سروده شده ، ذکر کرده است.

یاقوت حموی گوید آن اندازه که شعرا در توصیف نجد و شوق دیدار و رفتن بسوی آن ، شعر سروده اند ، درباره هیچ نقطه ای ، این مقدار شعر ، گفته نشده است ^۱ . یاقوت نیز نمونه هایی از آن اشعار بدست داده است . ظاهراً شاعران اسلامی که خود کمتر در نجد میزیسته اند ، در وصف نجد ، تحت تأثیر اشعار زمان جاهلیت قرار گرفته اند و یاد نجد ، در حقیقت ، یاد خاطره های خوب و زندگی خوش و بی غل و غش و ساده ، در دامان طبیعت و برخوردار بودن از آرزوها ، بوده است . پاره ای از شاعران فارسی زبان نیز از این وصف ها ، متأثر شده و از نجد یاد کرده و از یاران نجد ، سخن گفته اند .

مردم نجد

آلوسی درباره مردم نجد چنین گفته است که نجدیان بدو دسته شهرنشین ^۲ و بدوی تقسیم میشوند . شهرنشینان نسبت به بدویان کمتر هستند . اغلب عربها چنین اند که بادیه را بر اقامت در قریه ها و شهرها ترجیح میدهند . شهرنشینان از راه تجارت و زراعت و محصول خرما و شترداری و گاو و گوسفند و صنعتگری ، زندگی میکنند و خوراکشان روغن و شیر گاو و گوسفند و گندم و جو و برنج و ذرت و کنجد و چیزهایی از این قبیل است . معیشت بدویها از گوسفند و گاو و شتر میباشد ، گوشت شتر را میخورند و شیرش را میآشامند و بیشتر ، موش صحرایی و خرگوش بمصرف میرسانند .

اهل نجد عموماً ملخ میخورند و ملخ بهترین چیزی است که برای خوراک خود ذخیره میکنند و لذیذترین خوردنی بر گزیده ایشان است . نجدیان بنوشیدن

۱ - معجم البلدان ج ۴ صفحه ۷۴۷.

۲ - مقصود از شهرنشین در اینجا کسی است که در محل معینی سکونت اختیار کرده و در مقابل او بیابانگرد و خانه بدوش (بدوی) قرار دارد .

قهوه سخت راغب هستند و آنرا خوب عمل می‌آورند. مردم نجد علاقه‌ای بسیاحت و مسافرت بی‌لاد دور دست از قبیل اروپا ندارند و از این‌روی شغل تجارت در میان ایشان، از شغل‌هایی است که کمتر طرفدار دارد.

آلوسی همچنین می‌گوید که نجدیان، آثار تاریخی و کتیبه‌ها و سنگ نبشته‌هایی که گمان میرفت از دوران حمیری‌ها و تباغه (از سلسله پادشاهان قدیم یمن) باقی مانده باشد و در نزدیکی سدوس از ناحیه عارض قرار داشت، با خاک یکسان کردند تا مبادا جهانگردان فرنگی برای دیدن آن آثار، بی‌لاد ایشان بروند.^۱

خلاصه اینکه نجدیها (در زمان آلوسی) نه بزودی از دیار خود بیرون میرفتند، نه مایل بودند، دیگران مخصوصاً فرنگی‌ها وارد بلاد ایشان شوند. لباس شهرنشینان نجد، جامه‌های معمولی و عبا و قبا می‌باشد. اهل علم، عمامه تحت الحنک دار، بسر می‌گذارند. سایر مردم عقال بسر می‌بندند و نعلین پیا میکنند و عصا بدست می‌گیرند و خود را با عطریات خوب از قبیل مشک و عنبر خوشبو مینمایند.

آلوسی درباره اخلاق نجدیان می‌گوید که اخلاق ایشان همانند عربهای قدیم است یعنی بعهد خویش وفا میکنند و در غیرت و حفظ ناموس و شرافت و حمایت از میهمان و راستگویی و شجاعت و هوشیاری بسیار و حسن خلق، همچون آنان هستند.

چهره‌های نجدیها از زیباترین چهره‌هاست و غالباً گندم‌گون می‌باشند.^۲

۱ - تاریخ نجد صفحه ۲۸ مع هذا در حدود هشتاد سال قبل چند تن از جهانگردان اروپایی از جمله دوتی **Blunt و Dougty** و همسرش و بارون نلده **Nolde** به کوه شمر (بفتح شین و تشدید میم) مقر آل رشید، از امرای نجد (که بعداً بدست آل سعود برافتادند) رفتند و آن نقطه مرموز را از نزدیک مشاهده کردند.

۲ - تاریخ نجد از صفحه ۱۴ بعد - وصفی که آلوسی از مردم نجد کرده مربوط بزمان خود او

وضع مردم نجد از بدوی و شهر نشین ، مقارن دعوت وهابی

حافظ وهبه در خصوص وضع نجدیان مقارن دعوت وهابی چنین گفته است :
بدوی فکری جز نهب و غارت و راهزنی نداشت و این اعمال را از افتخارات خود میدانست. بیچاره کسی که در بادیه ضعیف بود . زبان حال بدویان این بود که مال ، مال خداست ، یک روز از آن من است و روز دیگر از آن تو ، صبح فقیریم ، عصر ثروتمند .

کاروان تجارتی در صورتی میتوانست از منطقه بدویان ، سالم عبور کند که عوارضی بآنان نپردازد یا افراد کاروان بایکی از بدویها دوست باشند . بدوی هیچگاه خود را بخاطر نمی انداخت و هرگاه احساس میکرد بدنبال غارتی که میکند ، خطری در پیش است یا اینکه دفاع سختی از طرف میدید ، از غارت صرف نظر میکرد . بدوی از اخلاص در سخن و دوستی بدور بود ، ریاکاری و نفاق جزو طبیعت او قرار داشت . فرمانروایان نجد ، اغلب بکثرت عدد و نیروی بدویان ، اعتماد نداشتند زیرا بسیاری از اوقات ، آنان و بال گردن کسی بودند که خود را یار و همراه او میدانستند ، باین معنی که چون آثار هزیمت در امیر یا فرمانروای ایشان نمایان میشد . بدویان نخستین کسانی بودند که اموال امیر خود را غارت میکردند و میگفتند حال که قرار است اموال او غارت شود یا خود وی دستگیر گردد ، ما باین کار ، شایسته تر از دیگرانیم ^۱ .

→ یعنی در حدود یکصد و سی سال قبل است . معلوم است که وضع نجدیها از نظر ثروت و طریقه زندگی ، در این مدت بسیار تغییر کرده ، تنها قسمتی از بدویان تقریباً بهمان حال سابق خود باقی هستند و هر سال عده ای از ایشان باهمان وضع بداوت در مراسم حج شرکت میکنند و به آنان بدو (بفتح دال) میگویند .

نجد از لحاظ دینی مانند دیگر نواحی (شبه جزیره) مرکز خرافات و عقاید فاسدی بود که با اصول دین صحیح ، منافات داشت ، قبوری منسوب به صحابه پیغمبر ﷺ در آن ناحیه بود که مردم بزیارت آنها میرفتند و طلب حاجت میکردند و برای جلوگیری از گرفتاریها بدانها متوسل میشدند ، از جمله قبر زید بن الخطاب بود که در محل جبيله قرار داشت ، مردم نزد آن قبر میرفتند تا حالشان نیکو گردد و حاجت روا شوند .

از این گذشته ، در شهر منفوحه ، دختران خانه مانده ، بدرخت خرماي نر توسل میجستند با این اعتقاد که در همان سال شوهری برای ایشان پیدا شود دختران باین منظور در مقابل درخت قرار میگرفتند و میگفتند : يا فحل الفحول اريد زوجاً قبل الحلول (ای سرآمد همه نرها ، قبل از رسیدن سال نو ، شوهری میخواهم .) در شهر درعیه غاری بود که آن را مقدس میشمردند و گمان میکردند که دختری که از آنجا که گرفتار شکنجه ستمگری شده بود ، بکوهی پناه برد ، کوه شکافته شد و بدختر پناه داد .

در نجد قانون و مقرراتی نبود ، امیران و عمال ایشان آنچه میخواستند میکردند . هر ولایتی امیری داشت و میان امرا هیچگونه رابطه ای وجود نداشت .

شهرنشینان دائم با بدویان در جنگ و ستیز بودند ، امیران نیز در هر فرصتی همسایگان خود را ، در صورتیکه ضعفی در ایشان احساس میکردند ، مورد تعدی قرار میدادند .^۱

شمه ای از اخلاق و اوضاع اجتماعی نجدیان

حافظ وهبه (در چهل پنجاه سال پیش) اخلاق و صفات مردم نجد را

بتفصیل مورد بحث قرار داده که خلاصه‌ای از آن ، بمناسبت مقام ، در اینجا نقل می‌شود :

قسمت اعظم ساکنان جزیره العرب مخصوصاً بدویان و قبائل خانه بدوش از القاب و عناوینی که در نقاط دیگر معمول است ، اطلاعی ندارند و در هنگام خطاب حتی در خطاب بملوك و امرا ، تنها نامشان یا لقبهای عادی و معمولی ایشان را بر زبان ، جاری می‌سازند .

مخدوم ، خادم خود را ، پسر یا پسرک ، خطاب میکنند ، و هنگامی که بزرگ خانواده ، قهوه طلب کند ، فریاد می‌زند : قهوه بیسار . خادمی که این جمله را شنیده ، آنرا با صدای بلند تکرار میکند و بهمین نحو ، جمله مزبور ، تکرار میشود تا بگوش متصدی تهیه قهوه برسد و آنرا حاضر سازد . ملك ، ابن سعود ، اخیراً بجای ندا در دادن بترتیبی که گفته شد ، در قصر خود از زنگ اخبار برقی استفاده میکند اما او نیز در موقع شکار و در صحرا هرگاه بخواهد خادمی یا یکی از اطرافیان خود را احضار کند ، نام او را با صدای بلند ، بر زبان جاری می‌سازد و هر خادمی که صدای او را بشنود ، همان نام را تکرار مینماید تا بگوش شخص مورد نظر برسد .

نوکر و غلام ، آقا و سرور خود را ، عمو و خانم خود را ، عمه خطاب میکنند . هنگام حاضر شدن طعام ، همه دور سفره می‌نشینند و خادم با صدای بلند می‌گوید : ستم ، یعنی بسم الله . برای هر میهمان هر قدر هم که از حیث مقام كوچك باشد ، قهوه می‌برند ، اما اگر مقام شامخی دارا باشد ، قهوه او را تجدید میکنند و هیچکس نمیتواند از دریافت قهوه ، سر باز زند .

از بیست سال پیش (این مطلب را حافظ وهبه در چهل و چند سال قبل نوشته است ، پس مقصود شصت و چند سال پیش است) مصرف کردن چایی در میان بدویان و شهرنشینان معمول شده که بادیه‌نشینان آنرا زیاد می‌جوشانند تا پررنگ و تلخ شود .

در نجد و صحرای عربستان ، رسم است که هنگام بازگشت از سفر ، کوچترین و پیشانی یاشانه بزرگتر را میبوسد ، در حجاز دست بوسیدن معمول بود ولی موقعی که اخوان و علمای نجد (بشرحی که خواهد آمد) وارد حجاز شدند ، بوسیدن دست را انکار کردند اما پس از چند سال ، آن را مجاز شمردند و اکنون (در زمان تألیف کتاب جزیره العرب فی القرن العشرين) مردم حجاز ، دست ملك و همچنین دست قضات را میبوسند و آنرا عیب نمیدانند^۱.

سابقاً اشراف مکه خود را بالا تر از این میدانستند که دستشان را برای بوسیدن مردم دراز کنند و مردم ببوسیدن گوشه جامه ایشان اکتفا می کردند^۲.

یکی از طرق گرامی داشتن مهمان ، آوردن قهوه برای اوست که در نجد پنج شش قطره برای او میریختند و این کار را تکرار میکردند ، تا اینکه مهمان به علامت کافی بودن دستش را حرکت دهد . قهوه را تلخ و بدون شکر نزد مهمان میرند و فنجان اول را میزبان یا خادمی که متصدی ریختن قهوه در فنجان است ، مصرف میکند تا معلوم شود که قهوه سوخته نیست و بی عیب است و خوب بعمل آمده است .

در میهمانی ها آوردن گلاب و بخور عود در مجلس ، علامت این است که دیگر توقف مهمان جائز نیست و باید برود .

۱- بسیاری از اموری که مورد ایراد و انکار اخوان و علمای نجد بود از قبیل استفاده از اختراعات جدید و استعمال دخانیات ، در اثر مرور زمان ، مجاز شمرده شد .

۲- این خصلت را شرفاء مکه از خلفاء عباسی بارث برده بودند که می گفتند افراد معمولی لیاقت بوسیدن دست ما را ندارند و پاره ای از وزیران آن زمان در تکبر پیاپی ای بودند که میگفتند مردم عادی و حتی نویسندگان ، لایق این نیستند که برای ادای احترام در جلو پای ما بایستند ، تفصیل مطلب در کتاب تاریخ شاهنشاهی عضدالدوله دیلمی تألیف نویسنده بخش مربوط به اوضاع اجتماعی قرن چهارم ، آمده است .

در غذا خوردن ، عادت براین است که يك كاسهٔ بزرگ واگرمیهمانان زیاد باشند ، چند كاسهٔ بزرگ طعام گذاشته میشود و حاضران بدون تفاوت درمقام ، گرد هر كاسه بر میآیند و بدون قاشق و بیدست بصرف غذا مشغول می شوند . ممکن است از يك ظرف ، ملك و شیخ و وزیر و خادم باهم غذا بخورند . هرگاه کسی زود تر از دیگران سیر شود ، ازجا بر نمی خیزد تا اینکه همه دست از غذا بکشند آنگاه دسته جمعی ازجا بلند می شوند واگر کسی از روی اشتباه زود ازجا بلند شود ، دیگران هم ، سیر نشده بر می خیزند ، ملك عبدالعزیز این عادت را منسوخ کرد و اجازه داد که هر کس سیر میشود ، بتواند برخیزد و برود اما عادت مزبور در نجد هنوز جاری است .

زنان معمولاً بامردان همسفره نمیشوند واگر زنی باشوهر یا پسران بزرگ خود ، غذا صرف کند ، عیب بزرگی محسوب میشود . کودکان خرد سال میتوانند با پدر و مادر غذا بخورند لیکن دختران اگر بزرگ باشند ، باید بامادر هم غذا شوند . این عادت در نجد جاری است و در حجاز ، تنها در خانواده هائی معمول است که بانجد انتساب دارند .

شیوخ عرب ، کمتر اتفاق می افتاد که بفرزندان خود غیر از تیراندازی و اسب سواری و صید و شکار ، چیز دیگری یاد دهند و بعضی از آنان طلب علم را عیب میدانستند^۱ .

یکی از امیران وقتی دید پسرش به مجلس درس حاضر می شود ، گفت که این پسر ، اختلال عقل پیدا کرده است والا امارت با طلب علم

۱ - خلفای بنی امیه میگفتند تحصیل علم وظیفه غلامان و زیردستان است و ما بالا تر از آنیم که در پی تحصیل علم رویم بلکه امارت و فرمانروائی خاص ما می باشد . گویا در یکی از ترجمه های آقای ذبیح الله منصوری بود که در قرون وسطی اشراف اروپا افتخار میکردند که بی سواد هستند .

سازگار نیست^۱.

صنعت در میان عرب عبارت است از زرگری و نجاری و آهنگری و بافندگی و اصلاح تفنگ و بیطاری و پاره‌ای از اموری که جزو طب محسوب می‌شود از قبیل حجامت و رگ‌زنی و داغ کردن روی زخم. صنعتگری از نظر عربها، جزو مشاغل پست و بی‌ارزش بود، از این روی کسانی که امور مزبور را پیشه خود قرار میدادند، یا عرب نبودند یا از خانواده‌های غیر معروف بودند. وقتی میخواستند بکسی ناسزا بگویند میگفتند یا ابن الصانع (ای صنعتگرزاده) این لفظ در صورتی ادا میشد که میخواستند لفظی را که جامع همه ناسزاهاست برای تحقیر طرف بر زبان جاری سازند.

حافظ وهبه سپس میگوید: غریب این است که عرب، هنوز هم شترداری و گوسفند چرانی و راندن دراز گوشان را، بر خرید و فروش و صنعتگری و تجارت، ترجیح میدهد^۲.

این وصف مختصری بود از خانواده‌های متعین و مرفه عرب که در ضمن آن وضع زندگی افراد عادی و معمولی و بدویان نیز تاحدی معلوم شد.



باتوجه به صفات و اخلاق و عادات عرب نجد که شمه‌ای از آن ذکر شد تا اندازه‌ای میتوان بعلا پیشرفت دعوت وهابی و قوف یافت: نجدیان تابع امرای خود بودند و امرا بشکر پیشرفت و غلبه بر حریف و حفظ منافع خود. دیدیم که شیخ محمد بن عبدالوهاب، در ابتدای امر، بادشواریهایی مواجه شد، اما پس از آنکه محمد بن سعود (امیر قسمتی از نجد) بیاری او برخاست، کارش رونق یافت و رو بتوسعه نهاد و اتباع فراوانی پیدا کرد.

۱ - حافظ وهبه در اینجا میگوید که ماخوشحالیم از اینکه پاره‌ای از شیوخ درسالهای اخیر، فرزندان خود را برای تحصیل علم، به بیروت و اسکندریه میفرستند.

۲ - جزيرة العرب فی القرن العشرين خلاصه از صفحه ۱۲۱ تا صفحه ۱۵۳

دیگر اینکه شیخ محمد، جنگ بامخالفان را که نام جهاد بر آن نهاده بود، جزو اصول کار خویش قرار داده بود، که اتباع او بقبائل و نواحی دیگر حمله برند و پس از غلبه بر دشمنان، اموال ایشان را تصاحب کنند و سرزمینشان را متصرف شوند. بادیه نشینان که باین امور عادت داشتند، بدان رو آوردند، بویژه که اغلب آنان بایکدیگر دشمن بودند و هر قبیله برای حمله بقبیله دیگر آمادگی داشت.^۱

موضوع دیگر اینکه شیخ محمد به اسلام صدر اول و دین و سیره سلف صالح دعوت میکرد و این طور خاطر نشان میساخت که در صورت متابعت از او همانند صحابه پیغمبر (ص) و تابعین خواهند بود و با سخنان خود، این احساس را در اعراب بوجود می آورد که تنها ایشان موحد و مسلمان حقیقی و اهل بهشتند و در صورتی که در راه دعوت او کشته شوند یا بکشند، سعادت ابدی نصیبشان خواهد شد.

در آن زمان نجد نقطه دور افتاده ای بود که کمتر کسی به آنجا میرفت و بندرت کسی از نجدیان بخارج مسافرت میکرد. ساکنان نجد، مردمی بودند در حال بساطت و سادگی و بی خبر از همه جا، اذهانشان از آنچه در دنیا میگذشت خالی بود و کمتر، فکر و عقیدتی بنفکرشان القا شده بود. طبیعی است که مردمی این چنین، میبایست خیلی زود تحت تأثیر تعلیمات شیخ محمد قرار بگیرند و با تعصب از آن دفاع کنند و حتی از بذل جان خود در راه آن، دریغ ننمایند. حال اگر فرض کنیم که دعوت وهابی در محیط دیگری غیر از نجد و در شرایطی غیر از شرایطی که در نجد وجود داشت، اظهار میشد، آیا باز هم پیشرفتی نظیر آنچه در نجد نصیب آن شد پیدا میکرد؟ ظاهراً جواب منفی است

۱ - از بررسی تاریخ محاربات نجدیان بامخالفان خود و از جمله عثمانیها، معلوم میشود که همه ایشان از روی عقیده و ایمان نمیجنگیدند، چند مورد اتفاق افتاد که چون امیر خود را در برابر خصم ضعیف میدیدند، بخصم می پیوستند. در کتابهای تاریخ مکه و تاریخ المملكة العربیة السعودیة مواردی از این قبیل ذکر شده است.

زیرا بشرحی که در آخر کتاب ذکر خواهد شد ، دعوت وهابی در چند ناحیه غیر از نجد ، نفوذ یافت و افراد مبرزی به نشر آن همت گماشتند حتی در پنجاب هند ناشران دعوت ، همان روشی را در پیش گرفتند که شیخ محمد و اتباعش در نجد معمول می داشتند ، اما هیچیک از این کوششها به نتیجه کافی نرسید^۱ .

۱ - درباره موضوع مورد بحث به مقایسه ای که در پایان شرح حال شیخ محمد میان او و ابن تیمیه شده ، مراجعه فرمایید .

بخش هفتم

آل سعود

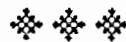
بدون شك ، آل سعود ، مهمترین عامل انتشار و نفوذ دعوت وهابی در نواحی نجد و حجاز میباشند که حتی مذهب وهابی را ، مذهب رسمی کشور خود قرار دادند و بیایمردی ایشان بود که شیخ محمد بن عبدالوهاب ، توانست دعوت خود را ، منتشر سازد و قبائل نجد را مطیع خود کند و باز ، آل سعود بودند که پس از درگذشت شیخ محمد در راه ترویج عقاید او کوشش کردند و در مقابل هیچ مانعی از پای ننشستند . از اینجهت در بررسی تاریخ وهابیان ، سهم بزرگتر مربوط بتاریخ آل سعود خواهد بود :

خاندان سعود ، طبق نوشته حافظ وهبه ، از قبیله غزه هستند که قبل از شیخ محمد بن عبدالوهاب ، امارت کوچکی در نجد دارا بودند و در میان امارات دیگر شبه جزیره عربستان ، اثر و شأن و مقامی نداشتند ، اما پس از آنکه در سال ۱۱۵۰ هجری ، بشرحی که قبلاً گفته شده است ، شیخ محمد بر محمد بن سعود (امیر گوشه ای از نجد) وارد شد و بایکدیگرتوافق کردند و در نتیجه ، مبارزات و زد و خورد هایی میان امیر سعودی و امرا و قبائل دیگر نجد رخ داد که در عموم آنها پیروزی با امیر سعودی بود ، بتدریج حکومت آل سعود نصیبی گرفت و در سر نوشت نجد و بعداً در تمام شبه جزیره ، صاحب نفوذ مطلق گردید و مهمترین عامل مؤثر بحساب آمد .

از آن زمان تا با امروز یعنی مدتی در حدود دویست و چهل سال ، تقریباً امارت نجد و از حدود چهل و پنج سال قبل ، حکومت و سلطنت نجد و حجاز در دست این خاندان بوده است و باستثناء مدت قلیلی که آل رشید بر نجد تسلط یافتند و عبدالرحمان بن سعود را از آنجا بیرون راندند (بشرحی که گفته خواهد شد) هیچ نیرویی حتی عثمانیها و محمد علی پاشا نتوانسته است ، دست سعودیها را از نجد و نفوذ ایشان را در آن سرزمین ، بطور کامل از میان ببرد .

آغاز امارت آل سعود

خاندان سعود از عشیره مقرن و از قبیله عنزه (یا عنیزه) هستند که از دیر زمانی در نجد و حوالی آن مانند قطیف و احسا ، ساکن بوده اند . نخستین کس از ایشان که با امارت مختصری در نجد ، رسید مردی بنام مانع بود که چون با امیریمامه ، خویشاوندی داشت ، از طرف او بزیاست دو ناحیه از اطراف درعیه گماشته شد و این زیاست در فرزندان او باقی ماند . بعد از مانع ، پسرش ربیعہ روی کار آمد و حوزة فرمانروایی خویش را وسعت داد ، وی فرزندی داشت بنام موسی که جوانی کاردان و متهور بود . موسی امارت پدر را از او گرفت و نزدیک آمد که وی را بقتل رساند . موسی قدرت فراوانی یافت و آل یزید را که در آن حوالی حکومتی داشتند ، برانداخت . بدین ترتیب آل مقرن یا قبیله عنیزه ، امارت مختصری برای خود ، تأسیس نمودند و در نجد و اطراف شهرتی پیدا کردند ولی همانطور که گفته شد ، منشأ اثری نبودند تا روی کار آمدن محمد بن سعود و هماهنگ شدن وی با محمد بن عبدالوهاب .



دائرة المعارف اسلامی ، تاریخ حکومت وهابی (یا آل سعود) را در

درعیه و ریاض بسه دوره قسمت کرده است :

۱ - از آغاز تأسیس ، تا حمله نیروی مصر در سال ۱۸۲۰ میلادی (در حدود

سال ۱۲۴۰ هجری قمری) که در این دوره، شهر درعیه، مرکز حکومت بود.
 ۲- از زمانی که باکوشش ترکی و فیصل (از امیرزادگان سعودی) آل سعود، حکومت از دست رفته را، بازپس گرفتند، تاحمله ابن رشید فرمانروای حائل (از سال ۱۸۲۰ - ۱۸۹۶ میلادی) در این دوره، مرکز حکومت، شهر-ریاض بود.

۳- از سال ۱۹۰۲ که ابن سعود، ریاض را از آل رشید باز گرفت^۱. که از این پس، حکومت سعودی، بسرعت توسعه یافت و پیشرفت نمود. تقسیم مزبور، برای دوره های تاریخ سعودی، متناسب است زیرا هر یک از آن سه دوره، از دوره دیگر بکلی جدا و کیفیت پیدایش هر دوره، با دوره های دیگر متفاوت است.

محمد بن سعود

در ضمن شرح حال محمد بن عبدالوهاب، شمه ای از کوششهای محمد بن سعود، در راه ترویج دعوت جدید، ذکر شد، باین موضوع نیز اشاره گردید که شیخ با وعده غلبه بر دیگر امرای نجد، وی را دلگرم ساخت. مطلب قابل ذکر درباره محمد بن سعود، حسن تشخیص و پایداری سخت او در راه رسیدن بمقصود بود که در برابر هیچ دشواری مأیوس نشد و حتی سستی در وی راه نیافت. معلوم است که القاء عقاید تازه بکسانی که قرنهای بمعتقداتی برخلاف آن عقاید، خو گرفته بودند و جز آنچه مورد اعتقادشان بود، هر چیز دیگر را باطل میدانستند، کار آسانی نبود و بهمین جهت، شیخ محمد و محمد بن سعود، در ابتدای امر با دشواریهایی دست بگریبان شدند.

حافظ وهبه میگوید: سال ۱۱۷۸ سخت ترین سالها بر محمد بن سعود بود، زیرا عربین خالدی حاکم احسا و سید حسن بن هبة الله حاکم نجران،

۱- دائرة المعارف اسلامی ج ۱ صفحه ۱۹۱ ترجمه عربی.

بایکدیگر هم قسم شده بودند که به درعیه حمله کنند و دعوت جدید دینی را از میان ببرند و شوکت و مروجان آنرا درهم شکنند. از طرفی محمد بن سعود میدید که هنوز سپاه عرعر و دیگر مخالفان او نرسیده، فرزندش در ناحیه حائر، بین خرج و ریاض، شکست خورده است. این پیش آمد ها او را بسیار اندیشناک کرد. اما شیخ محمد باسخنان خود او را دلگرم میکرد. در این میان، بین شیخ محمد و محمد بن سعود، از يك طرف و امیر نجران از طرف دیگر، صلح برقرار شد.^۱ و خطری که در این ناحیه، محمد بن سعود را تهدید میکرد، از میان رفت.

در دائرة المعارف اسلامی چنین آمده است که محمد بن سعود، پس از توافق با محمد بن عبدالوهاب، در سال ۱۱۵۹، از هر طرف بیلاذ مجاور و مناطق بدویانی که باو نزدیک بودند، حمله میبرد و اموالشان را غارت میکرد. این امر موجب شد که امرای نیرومند نجد که با او همسایه بودند، مانند بنی خالد از لحسا (یا احسا) و آل مکرمی از نجران، در کار او مداخله نمایند اما نتوانستند پیشرفت وهابیت را متوقف سازند. اشراف مکه^۲ نیز وهابیان را خارج از دین میدانستند و آنان را بخروج از دین، نسبت میدادند و از اینرو اجازة زیارت اماکن مقدسه را بایشان نمیدادند. در سال ۱۱۶۲ اشراف مکه، جریان کار وهابیان را بیاب عالی عثمانی اطلاع دادند و این نخستین بار بود که حکومت عثمانی از دعوت جدید اطلاع می یافت. محمد بن سعود در سال ۱۱۷۹ پس از سی سال فرمانروائی درگذشت.^۳

۱- جزيرة العرب فی القرن العشرين صفحه ۲۴۴

۲- مقصود از اشراف مکه امیران و حکام مکه است که در این زمان از طرف پادشاهان عثمانی انتخاب میشدند و در جای خود از ایشان سخن خواهد رفت.

۳- دائرة المعارف اسلامی ج ۱ صفحه ۱۹۱

عبدالعزیز بن محمد بن سعود ۱۲۱۸ - ۱۱۷۹

عبدالعزیز ، بزرگترین پسران محمد بن سعود بود که پس از آنکه بعد از پدر زمام امور را در دست گرفت ، در راه پیشرفت مذهب وهابی و توسعه حکومت خود ، بسیار کوشش کرد . وی درسی سال اول فرمانروایی ، پیوسته با قبائل مجاور ، در حال جنگ بود . در سال ۱۲۰۸ ، ناحیه احسار را فتح کرد یا بگفته حافظ وهبه ، سپاه توحید ، بنی خالد ، حکام احسار را از میان بردند ، با فتح احسا و قطیف ، وهابیان بکرانه های خلیج فارس ، رسیدند .

عبدالعزیز و شریف مکه

جلوتر ، در ضمن شرح حال محمد بن عبد الوهاب گفته شد که وی فرستادگانی را برای اظهار دعوت و گرفتن اجازه حج نزد شریف مسعود فرستاد ولی شریف دستور دستگیری ایشان را صادر کرد و حکم بکفرشان داد و طبعاً اجازه حج هم به آنان نداد .

وهابیان تامرگ شریف مسعود ، از انجام حج محروم بودند . در سال ۱۱۸۶ شریف سرور ، جانشین شریف مسعود ، اجازه زیارت خانه خدا را بوهابیان داد مشروط بر اینکه جزیه بپردازند ولی آنان از پرداخت جزیه امتناع کردند^۱ . این حق تا سال ۱۲۰۲ برای ایشان باقی بود ، لیکن در این سال ، شریف غالب جانشین شریف سرور ، حق مزبور را از ایشان سلب کرد و آماده جنگ با عبدالعزیز ، امیر وهابی شد .

عبدالعزیز نیز که همواره در فکر تصرف مکه بود و بهانه ای برای این کار

میجست ، بلافاصله ، بسوی مکه لشکر کشید و میان او و شریف غالب ، جنگ آغاز گشت . این جنگ نزدیک به نه سال بطول انجامید و در این مدت پانزده واقعه مهم میان طرفین رخ داد ولی کار يك طرفه نشد .

نویسنده تاریخ المملكة العربية السعودية در این مورد میگوید که در سال ۱۲۰۵ شریف غالب ، سپاه گرانی که شماره آن به ده هزار تن میرسید و بیش از بیست توپ همراه ایشان بود ، بسر داری برادرش عبدالعزیز برای جنگ با مردم نجد ، تجهیز کرد ولی سپاه مزبور کاری از پیش نبرد .

نویسنده مزبور ، دفاع نجدیان را بطرز مبالغه آمیزی وصف کرده و از جمله گفته است که سپاه عظیم شریف غالب که در بین راه ، جمعی از عشائر حجاز و شمر و مطیر و افراد دیگر نیز بآن پیوسته بودند ، نتوانست قصر بسام را که فقط سی تن از آن دفاع میکردند ، فتح کند ، همچنین قدرت نیافت قریه شعرا را بعد از یکماه محاصره ، بگشاید در حالی که بیش از چهل تن در آن وجود نداشت^۱ .

سرانجام در سال ۱۲۱۲ ، در آخرین وقعه که بنام غزوة الخرمه معروف است عبدالعزیز سعودی بر سپاه شریف غالب ، نیرومندترین دشمنان خود ، غالب آمد اما بگفته حافظ وهبه ، سیاست اقتضا کرد که میان فریقین ، قرارداد صلح بسته شود و راه حج بروی حجاج نجدی باز گردد . باین مناسبت ، امیر نجد در سال ۱۲۱۴ و سال بعد از آن ، حج گزارد و این نخستین باری بود که امیری وهابی مناسک حج بجا آورد ، اما در سال قبل یعنی سال ۱۲۱۳ جمعی از نجدیان در انجام مناسک حج شرکت کرده بودند .

در هر حال ، قرارداد صلح ، دیری نپایید و از میان رفت در حالی که هر يك از طرفین ، دیگری را متهم میکرد باینکه بشرايط صلح احترام نگذاشته است . سیاست کلی نجدیان این بود که توحید (بهمان معنی که خود آنان میگفتند) در

جزیره العرب منتشر گردد و تمام مخالفان از میان برده شوند^۱. چند سالی، اوضاع به آرامش گذشت، در سال ۱۲۱۵، عبدالعزیز با اتفاق پسرش سعود، با جمع بسیاری از مردم و عشائر نجد، مردوزن و کودک، بقصد حج حرکت کرد، لیکن هنوز هفت منزل نپیموده بود که احساس کسالت کرد، از این روی خود به نجد بازگشت و پسرش سعود، اعمال حج را انجام داد و در مکه با شریف غالب ملاقات کرد^۲.

در این سفر، قبائل عسیر و تهامه و بنی حرب به سعود پیوسته بودند، و گویا این موضوع شریف غالب را آزرده خاطر کرده بود، بعلاوه، درهمین اوان، میان همراهان سعود و کسان شریف غالب اختلافاتی رخ داد و دوباره، آتش جنگ میان دو طرف زبانه کشید، که تا چند سال بطول انجامید و سیزده واقعه جنگی در میان طرفین رخ داد. نیروی وهابی از هر جهت بر نیروی شریف غالب فزونی داشت، از این جهت وهابیان بتدریج، عرصه را بر شریف تنگ کردند و بتصرف شهر طائف (در نزدیکی مکه) نائل آمدند.

شریف غالب، دیگر نتوانست به اقامت خود در مکه ادامه دهد، از این روی برادر خود عبدالمعین را در مکه قرار داد و خود به بندر جدّه گریخت، عبدالمعین با سعود از در موافقت درآمد و در نامه ای که برای او نوشت، امان خواست. عبدالمعین در آن نامه، نوشته بود که اهل مکه حاضرند از سعود پیروی کنند و خود او نیز حاضر است از طرف سعود، والی مکه باشد.

فرستادگان شریف که همه از بزرگان و معاریف مکه بودند، در محلی بنام وادی السیل (بین طائف و مکه) با سعود ملاقات کردند و مذاکرات لازم انجام یافت، سعود پیشنهاد شریف عبدالمعین را پذیرفت و در نامه ای که متن آن ذکر می شود، اهل مکه را به دین خدا و رسول دعوت کرد و درهمین نامه، عبدالمعین

۱ - جزیره العرب فی القرن العشرين صفحه ۲۴۵.

۲ - تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۱ صفحه ۷۳.

را به امارت شهر مکه تعیین نمود ، فرستادگان شریف با نامه سعود ، شهر مراجعت کردند. در روز جمعه هفتم محرم سال ۱۲۱۸ نامه سعود بوسیله مفتی مالکی برای مردم قرائت شد .

متن نامه مزبور چنین است :

(بسم الله الرحمن الرحيم - من سعود بن عبدالعزيز الى كافة اهل مكة والعلماء والاغوات و قاضى السلطان ، السلام على من اتبع الهدى ، اما بعد - فانتم جيران الله وسكان حرمة ، آمنون بامنه ، انما ندعوكم لدين الله ورسوله (قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم ان لا نعبد الا الله ولا نشرك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا باننا مسلمون)^۱ .

فانتم فى وجه الله ووجه امير المسلمين سعود بن عبدالعزيز واميركم عبد - المعين بن مساعد فاسمعوا له واطيعوا ما اطاع الله والسلام :

« بنام خدای بسیار بخشاینده ومهربان ، این نامه ای است از طرف سعود پسر عبدالعزیز به عموم اهل مکه و علما و خواجگان^۲ و قاضی منصوب از طرف سلطان عثمانی » .

درود بر کسی که پیرو راهنمایی خدا و رسول باشد ، اما بعد از حمد خدا و درود بر پیغمبر ﷺ ، شما همسایگان خدا و پناهندگان باو و ساکنان حرم وی هستید که بامان خدا در امانید ، همانا ما شما را به دین خدا و رسول دعوت می کنیم .

۱ - آیه ۵۷ از سوره ۳ (آل عمران) .

۲ - مقصود از خواجگان که در عربی به آنان اغوات میگویند (مأخوذ از آگاهی سابقاً در ایران جلونام خواجه‌ها قرار می‌گرفت) کسانی است که بخدمت در مسجد الحرام و مسجد النبی و حفظ نظم مسجد ، اشتغال داشته هنوز هم بقایایی از ایشان در هر دو مسجد هستند . سابق بر این پاره‌ای از متمکنین بخارا و سمرقند و نواحی دیگر ، نذر میکردند که چنین کسانی را بخدمت مسجد بگمارند .

سعود در اینجا آیه‌ای از قرآن را خطاب به اهل مکه ذکر کرده که مضمون آن چنین است: (ای اهل کتاب (مقصود کفاری است که دارای کتاب آسمانی میباشند) بیایید بسخنی که ما و شما بآن اعتقاد داریم، روآوریم که بجز خدا احدی را عبادت نکنیم و نپرستیم و هیچکس و هیچ چیز را با وی شریک قرار ندهیم و بعضی از ما، بجز خدا، بعض دیگر را صاحب و پروردگار خویش نداند. اگر از این سخن روگردانند، بگوئید گواه باشید که ما مسلمانییم.) سعود، سپس میگوید که شما در راه خدا و در راه سعود، امیر مسلمانان، گام برمیدارید و امیر شما عبدالمعین بن مساعد است، سخن او را بشنوید و تا آنجا که او فرمان خدا را میبرد، فرمانش را ببرید».

روز هشتم محرم سعود در حالی که محرم بود وارد مکه شد، پس از طواف وسعی، در باغ شریف فرود آمد، بعد از آن بمسجد الحرام رفت و خطابه‌ای ایراد کرد که در آن، مردم را بتوحید دعوت نمود و در اجتماع دیگری، بمردم دستورداد، قبه‌هایی را که روی قبور بنا شده بود، خراب کنند^۱.

کیفیت ویران کردن قبور در مکه

صبح روز دیگر وهابیان، در حالی که جمع کثیری از مردم، بیل بدست، همراهشان بودند، بخراب کردن قبور و گنبدها پرداختند. نخست گنبدهای قبرستان معلی^۲ را ویران ساختند، تعداد این گنبد ها بسیار بود، سپس گنبد روی محل تولد پیغمبر ﷺ و محل تولد ابوبکر و علی^۳ و گنبد خدیجه، همچنین

۱ - تاریخ مکه ج ۲ از صفحه ۱۳۱ بعد.

۲ - گورستان معلی یا معلّاة قدیمترین گورستان مکه است که اکنون در اواسط شهر قرار دارد و خیابان عربی آن را بدو قسمت کرده است. نیمه اول بنام مقبرة المعلّاة و نیمه دوم بنام مقبرة ابی طالب معروف است.

۳ - وجود محلی بنام مولد علی، قابل تأمل است.

قبه روی چاه زمزم و قبه های اطراف خانه کعبه و تمام بناهایی را که بلندتر از کعبه بود خراب کردند. بعد از آن تمام مواضعی را که در آنها آثاری از بندگان صالح خدا بود، بدست آوردند و ویران ساختند. و هابیان هنگام خراب کردن قبرها و گنبدها، رجز میخواندند و طبل مینواختند و آواز میخواندند و در ناسزا گفتن به ساختمانهای قبور مبالغه میکردند. بعد از سه روز، تمام آن آثار را محو نمودند^۱.

اقدامات دیگر سعود در مکه و بازگشت شریف غالب

امیر سعود پس از دستور ویرانی مقابر دستور دیگری صادر نمود، مبنی بر اینکه باستثناء نماز عشا، پیروان مذاهب اربعه، حق ندارند در یک زمان باهم، در مسجد الحرام نماز جماعت بپا دارند^۲، بلکه صبح بشافعی، ظهر بمالکی و عصر و مغرب هر یک به حنفی و حنبلی، اختصاص یابد و نماز جمعه را مفتی مکه بپا دارد. همچنین دستور داد، کتاب کشف الشبهات تألیف محمد بن عبدالوهاب در مسجد الحرام تدریس شود و خواص و عوام در حلقه درس، حضور یابند. سعود بیست و چهار روز در مکه ماند، سپس برای دستگیری شریف غالب، بسوی جده حرکت کرد و آنجا را در محاصره انداخت ولی بعلت اینکه جده دارای حصاری استوار و وسائل دفاعی نیرومندی بود، نتوانست بآن دست یابد، ناگزیر به نجد مراجعت کرد، شریف غالب از غیبت سعود استفاده کرد و بمکه بازگشت و بدون هیچ مزاحمت و ممانعتی از طرف برادرش عبدالمعین، آن شهر را بتصرف آورد^۳. اما و هابیها بهیچ قیمت حاضر نبودند، مکه را

۱ - کشف الارتیاب صفحه ۲۲ و ۲۳

۲ - سابقاً در اوقات نماز، در هر یک از چهار رکن خانه کعبه، یکی از مذاهب چهارگانه، نماز جماعت بپا میکردند.

۳ - تاریخ مکه ج ۲ خلاصه از صفحه ۱۳۱ و ۱۳۲

از دست بدهند ، شریف غالب نیز میخواست مانند سابق در مکه حکمرانی کند باین لحاظ ، دوباره آتش جنگ میان دوطرف زبانه کشید و تا ذیقعدة سال ۱۲۲۰ دوام یافت . لیکن در این وقت صلحی برقرار شد ، بدین منظور که وهابیان وارد مکه شوند و پس از اداء مناسك حج ، به بلاد خود برگردند .

شریف غالب از جنگ با وهابیه خسته شده بود و از طرفی نیروی مقاومت در خود نمیدید و از طرف دیگر سخت علاقه داشت که بقیه نفوذ خود را حفظ کند . از اینرو چاره ای ندید جز اینکه بمذهب وهابی تظاهر نماید و طبق تمایلات وهابیه رفتار کند و بگفته صلاح الدین مختار با پذیرفتن دین خدا و رسول با سعود بیعت نماید^۱ . شریف غالب برای اینکه خلوص خود را بهتر به ثبوت رساند ، دستور داد بقاعی را که وهابیان از خراب کردن آنها صرف نظر کرده بودند ، خراب کردند و در مکه و جده بقعه ای باقی نگذاشت ، با همه اینها ، اعمالی از او سرمیزد که سعود را نسبت بخلوص وی بدگمان میساخت . از کارهای جالب توجهی که از شریف در آن ایام سرزد این بود که از بازرگانان اموالی بعنوان عشور دریافت میداشت و چون مورد اعتراض قرار میگرفت ، میگفت این بازرگانان مشرکند (مقصودش این بود که چون جزو فرقه وهابی نیستند ، پس مشرکند) و بنا بر این ، من این مال را از مشرکین دریافت میکنم نه از مسلمانان و حد^۲ .

تصرف مدینه

در همین سال ۱۲۲۰ سعود شهر مدینه را متصرف شد و تمام اشیاء گرانبهای را که در حرم پیغمبر ﷺ وجود داشت ، بتصرف آورد و نیز قاضی مکه و مدینه را که از طرف عثمانیه بود ، از شهر بیرون راند^۳ . بنا بر نوشته صلاح الدین

۱ - تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۱ صفحه ۹۱

۲ - المختار من تاریخ الجبرتی صفحه ۶۶۷

۳ - تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۱ صفحه ۹۱

مختار، چون وجوه واعیان مدینه دریافتند که شریف غالب قصد بیعت با سعود را دارد، به سعود پیشنهاد کردند بیعت اهل مدینه را مبنی بر پذیرفتن دین خدا و رسول و فرمانبری از سعود، قبول کند. پس از این پیشنهاد، اهل مدینه بویران ساختن قبه ها و بناهای روی قبور، اقدام کردند^۱. باین ترتیب، وهابیان حکومت بزرگی تشکیل دادند که شامل نجد و حجاز میشد، عمال عثمانی را بیرون کردند و نام سلطان عثمانی را از خطبه انداختند، باین هم قانع نشدند، بعراق مخصوصاً شهرهای کربلا و نجف هم دست اندازی میکردند.

حملة وهابیان به کربلا و نجف

از اوایل تشکیل حکومت آل سعود، در میان آن حکومت و عراق که در آن زمان جزو متصرفات سلطان عثمانی بود، گاهی مناقشات و زد و خوردهایی رخ میداد و وهابیها بشهرها و نواحی مختلف عراق حمله میکردند. لیکن حمله آنان بدوشهر کربلا و نجف از نوع حمله هایی که بنواحی دیگر عراق میکردند، نبود و از کیفیت حمله و روشی که در قتل عام مردم و اهانت بمردم مطهر امام حسین علیه السلام معمول داشتند، بخوبی معلوم میشود، که انگیزه اصلی این اعمال، معتقدات مذهبی توأم باتعصب شدید ایشان بود که در مدتی نزدیک به ده سال، چند بار شدیدترین حملات را باین دوشهر روا داشتند.

قبلاً گفته شده است که ابن تیمیه و اتباع او، بیشتر از این لحاظ با شیعه مخالف و عناد میورزیدند که ایشان را حجاج یا عباد قبور میدانستند و بدون اینکه از حقیقت امر آگاه باشند، گمان میکردند که شیعه قبرهای بزرگان خویش را میپرستند و بجای حج خانه خدا به حج قبور میروند و اموری از این قبیل که جلوتر بتفصیل مورد بحث قرار گرفته و مطالب لازم، برای رفع این اتهامات

ذکر گردیده است .

در هر حال ، باتوجه باینکه دوشهر کربلا و نجف ، از شهرهای مورد احترام و از بزرگترین زیارتگاههای شیعه هستند ، زیارتگاههایی با بناهای عالی و گنبد های افراشته با نذورات و نفایس فراوان و موقوفات بسیار که هر سال هزاران تن از دور و نزدیک برای زیارت باین دوشهر رومیآوردند ، وهاییان که همانطور که گفته شد ، بواسطه بی اطلاعی وشبهاتی که در ذهن ایشان القاشده بود ، نسبت باین امور تعصب شدید میورزیدند ، طبعاً بدنبال دستاویزی بودند که مقصود خویش را انجام دهند .

بنابر نوشته دائرةالمعارف اسلامی ، تعدی قبیله شیعی مذهب خزاعل را بیکی از قافله های نجد ، دستاویزی برای حمله بکربلا و نجف قرار دادند^۱ . حملات وهاییان بکربلا و نجف از سال ۱۲۱۶ هجری ، زمان حکومت عبدالعزیز مزبور شروع شد وتابعد از سال ۱۲۲۵ از زمان امارت سعود بن عبدالعزیز ، ادامه داشت .

شرح این حملات را نویسندگان وهایی وغیر وهایی نوشته اند . در آثار نویسندگان ایرانی آن زمان نیز ، آمده است . بعضی از علمای نجف که خود شاهد وقایع بوده و حتی در عداد مدافعان شهر قرار داشته اند ، بگوشه ای از آنچه خود دیده یا شنیده اند ، بمناسباتی در تألیفات خود اشاره کرده اند که در اینجا بذکر خلاصه ای از مجموع آثار مزبور ، پرداخته می شود :

۱- ج ۱ صفحه ۱۹۲ داستان عرب خزاعل در ضمن شرح حمله وهاییان بنجف ذکر خواهد شد و ظاهراً باحمله آنان بکربلا ارتباط زیادی ندارد . یادآور میشود که وهاییان در سال ۱۲۱۴ بنجف حمله کردند ولی عرب خزاعل جلوشان را گرفتند وسیمدتن از ایشان را کشتند (دوحه الوزرا ص ۲۱۲) .

حمله‌ای به کربلا

صلاح الدین مختار ، از نویسندگان وهابی در این باره چنین میگوید که در سال ۱۲۱۶ ، امیر سعود ، در رأس نیروهای بسیاری از مردم نجد و عشایر و جنوب و حجاز و تهامه و نواحی دیگر ، بقصد عراق حرکت نمود و در ماه ذی‌قعدة بشهر کربلا رسید و آن را محاصره کرد . سپاه مذکور باروی شهر را خراب کردند و بزور وارد شهر شدند . بیشتر مردم را در کوچه و بازار و خانه‌ها بقتل رسانیدند و نزدیک ظهر با اموال و غنائم فراوان ، از شهر خارج شدند و در آبی بنام ایض گرد آمدند . خمس اموال را خود سعود برداشت و بقیه را بهر پیاده يك سهم و بهر سوار دوسهم ، قسمت کرد^۱.

نویسنده مزبور چند صفحه بعد ، همان واقعه را بدین نحو نوشته است که امیر عبدالعزیز بن محمد بن سعود ، سپاه انبوهی ، بفرماندهی پسرش سعود ، بعراق گسیل داشت . جمعی از این سپاه در ماه ذی‌قعدة سال ۱۲۱۶ بکربلا هجوم بردند . شیخ عثمان بن بشر نجدی^۲ در کتاب خود ، عنوان المعجد فی تاریخ نجد (ج ۱ صفحه ۱۳۰) چنین ذکر کرده است که جنگجویان نجدی ، قبه روی قبر حسین (علیه السلام) را خراب کردند و آنچه در داخل قبه و حوالی آن بود ، بچپاول بردند و سنگ روی قبر را که بادانه های زمرد و یاقوت و جواهرات دیگر آراسته شده بود ، کنند و ببا خود بردند و آنچه در شهر یافتند از اموال و اسلحه و لباس و فرش و طلا ، ربودند

امیر سعود ، شهری حمله برد و قتل و غارت کرد که در نظر شیعه ، شهری است که رعایت احترام آن لازم است^۳.

۱- تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۱ صفحه ۷۳.

۲- مورخ و نویسنده معروف وهابی در قرن سیزدهم هجری.

۳- تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۱ صفحه ۷۷ و ۷۸ - جمله اخیر اشاره ای است بعلت کشته شدن عبدالعزیز ، پدر سعود ، بشرحی که خواهد آمد .

مرحوم علامه سید محمد جواد عاملی از علمای بزرگ شیعه مقیم نجف که خود شاهد حمله وهابیان بنجف بوده ، در ضمن اشاره به پیدایش مذهب وهابی ، چنین گفته است که در سال ۱۲۱۶ به مشهد حسین علیه السلام غارت بردند ، مردان و کودکان را کشتند ، اموال مردم را گرفتند و در بی احترامی نسبت به آستان مقدس زیاده روی کردند و آن را ویران ساختند و از ریشه درآوردند^۱. نویسندگان شیعه ، عموماً قتل عام کربلا را ، در روز هیجدهم ذیحجه (عید غدیر) دانسته اند. از جمله مؤلف روضات الجنات در ضمن شرح حال مولی عبدالصمد همدانی حائری گفته است که در روز چهارشنبه هیجدهم ذیحجه که عید غدیر بود ، پس از آنکه وهابیان ، عالم مزبور را با حمله و مکر از خانه بیرون کشیدند ، بدست ایشان بشهادت رسید^۲. و اما شرح واقعه ، آنطور که دکتر عبدالجواد کلیددار که خود از اهل کربلاست در تاریخ کربلا و حائر حسین ، از تاریخ کربلای معلی نقل کرده^۳ ، چنین است :

در سال ۱۲۱۶ ، امیر سعود وهابی ، سپاهی مرکب از بیست هزار مرد جنگی تجهیز کرد و بشهر کربلا حمله ور شد . کربلا در این ایام ، در نهایت شهرت و عظمت بود و زوار ایرانی و ترک و عرب بدان روی میآوردند . سعود ، پس از محاصره شهر ، سرانجام وارد آن گردید ، و کشتار سختی از مدافعین و ساکنان آن نمود ، حصار شهر ، از چوب و شاخه های درخت خرما که آنها را پشت دیوارهای گلی ، تعبیه کرده بودند ، بوجود آمده بود .

سپاه وهابی ، چنان رسوایی در شهر بیارآوردند که بوصف نمی گنجد ، حتی گفته میشود که در یک شب بیست هزار تن را بقتل رسانیدند .

پس از آنکه امیر سعود ، از کارهای جنگی ، فراغت یافت ، بطرف

۱ - مفتاح الکرامه ، خاتمه مجلد پنجم صفحه ۵۱۲ چاپ مصر

۲ - روضات الجنات صفحه ۳۵۱

۳ - صفحه ۲۰ و ۲۲

خزینسه های حرم ، متوجه شد . این خزائن از اموال فراوان و اشیاء نفیس ، انباشته بود . وی هر چه در آنجا یافت ، برداشت . میگویند که در مخزنی را باز کرد که سکه های بسیار ، در آن گردآوری شده بود ، از جمله چیزهایی که به چنگ آورد ، گوهر درخشان بسیار بزرگی و بیست قبضه شمشیر که همه باطلا زینت یافته و با سنگهای قیمتی مرصع شده بود ، ظرفهای زرین و سیمین و فیروزه و الماس از ذخائر گران قیمت ، همه را برداشت . دیگر چهار هزار شال کشمیری ، دوهزار شمشیر طلا ، تعداد زیادی تفنگ و اسلحه دیگر ، همه بغارت رفت .

کربلا ، پس از این حادثه بوضعی در آمد که شعرا برای آن مرثیه می گفتند ، کسانی که جان سالم بدر برده بودند ، بتدریج بشهر باز گشتند و باصلاح پاره ای از خرابیها ، همت گماشتند .

بنا بر آنچه لونکریک در تاریخ خود نوشته (چهار قرن از تاریخ عراق چاپ بغداد) تمام پایتخت های کشورهای اسلامی ، از این واقعه بشدت ، لرزید . همین نویسنده ، در جای دیگر از کتاب خود ، بنقل از لونکریک این طور نوشته است : خبر نزدیک شدن وهابیان ، بشهر کربلا ، غروب روز دوم نisan ۱۸۰۱ میلادی ، در هنگامی که بیشتر ساکنان آن شهر بقصد زیارت به نجف رفته بودند (ظ - بمناسبت عید غدیر) منتشر شد . آن عده از مردم که در شهر مانده بودند ، شتابان دروازه ها را بستند . وهابیان که شماره آنها ، به ششصد پیاده و چهارصد سوار تخمین زده میشد ، بکنار شهر فرود آمدند و چادرهای خویش را برافراشتند و آذوقه خود را بسه قسمت کردند . آنگاه از طرف محله باب المخیم (دروازه خیمه گاه) سوراخی در باروی شهر بوجود آوردند و از آن سوراخ وارد خانه های شدند و از آنجا به نزدیکترین دروازه ها حمله بردند و بزور آنها گشودند و داخل شهر شدند . مردم وحشت زده وبدون هدف و مقصدی پا بفرار نهادند . وهابیان بطرف ضریحهای مقدس سر ایزر گشته شروع بخرابی آنها نمودند .

اشیاء نفیس و نذورات قیمتی و هدایایی که فرمانروایان و پادشاهان ایران ، فرستاده و تقدیم کرده بودند ، همه را غارت کردند ، همچنین زینت آلات دیوارها و طلای سقفها را کنند ، شمعدانها و قالیهای گران قیمت و قندیلهای پرارزش را بردند ، درهای مرصع و آنچه از اینگونه یافته میشد ، همه را کنند . علاوه بر این اعمال ، قریب پنجاه تن را نزدیک ضریح و پانصد نفر را بیرون ضریح و در صحن بقتل رسانیدند و بهر کس بر خوردند ، بدون رحم و شفقت ، کشتند . بر پیران و خردسالان ، ترحم نکردند . بعضی ، تعداد کشتگان را هزار تن و بعضی دیگر ، پنج برابر ، تخمین زده اند^۱ .

همانطور که ملاحظه میشود ، در نقلهای مختلف ، شماره وهابیها و همچنین تعداد مقتولین ، با اختلاف زیاد ذکر شده است . باتوجه بنوشتههای نویسندگان وهابی که قسمتی از آنها قبلا ذکر شده است و قرائن دیگر ، گویا تعداد در حدود بیست هزار برای مهاجمین و در حدود پنج هزار برای کشته شدگان ، درست تر باشد .

علل غلبه وهابیان به شهر کربلا

بعداً گفته خواهد شد که وهابیها بشهر نجف نیز حمله ور شدند و سخت کوشیدند تا آنرا فتح کنند اما نتوانستند ولی شهر کربلارا به آسانی گشودند و آنچه میخواستند کردند . علل این امر ، تا آنجا که بنظر نویسنده رسیده ، این چند چیز است :

۱ - عمر آقا ، حاکم شهر کربلا ، از طرف سلیمان پاشا ، والی بغداد از طرف سلطان عثمانی ، برای حفاظت شهر ، کاری انجام نداد و هیچ اقدامی نکرد (و بهمین مناسبت ، مورد مؤاخذه سلیمان پاشا قرار گرفت و سرانجام

کشته شد^۱).

۲ - برج و باروی شهر کربلا ، استحکام کافی نداشت ، بعلاوه برای دفاع از آن ، عده کافی و لازم وجود نداشتند .

۳ - از همه مهمتر اینکه مردان و جوانان ، عموماً بمناسبت عید غدیر رهسپار نجف شده بودند و کسی نبود که از شهر دفاع کند و در برابر مهاجمین بایستد . در شهر فقط زنان و سالخوردهگان و کودکان باقی مانده بودند که از ایشان کاری ساخته نبود .

۴ - هنگام هجوم وهابیان بشهر کربلا طبق نوشته صاحب مفتاح الکرامه قبایل شیعی مذهب اطراف از قبیل : قبیله خزاعل و آل بعیج و آل جشم ، بایکدیگر اختلاف داشتند و سرگرم زدو خورد بودند^۲ و مجال جلوگیری از وهابیان را نداشتند .

می بینیم که وهابیان ، در حمله های بعدی ، هرچه کوشش کردند نتوانستند ، بشهر راه یابند ، زیرا این عوامل در موقع این حملات ، تقریباً وجود نداشت .

حمله های دیگر وهابیان بکربلا

گفتیم که وهابیها در مدتی متجاوز از دوازده سال ، گاه و ناگاه بشهر کربلا و اطراف آن حمله میکردند و غارت میکردند که نخستین این حملات ، همان هجوم ایشان در سال ۱۲۱۶ بود که شرح داده شد .

۱ - پاورقی صفحه ۱۷۳ کربلا و حائر حسین بنقل از سفرنامه میرزا ابوطالب صفحه ۲۶۲

۲ - مفتاح الکرامه ج ۷ صفحه ۶۵۳ - علت دیگری نیز میتوان به چهار علت مزبور افزود و آن شیوع طاعون در بغداد و اطراف بود (دوحه الوزراء صفحه ۲۱۶) که باعث شد والی و دیگر مسئولان امور بفکر جان خود باشند و بطور لازم بدفاع از کربلا نپردازند .

صلاح الدین مختار ، درباره یکی از این حمله‌ها چنین گفته است :

در ماه جمادی الاولی سال ۱۲۲۳ مجدداً امیر سعود بن عبدالعزیز بانیروی بسیار که از جمیع نواحی نجد واحسا وحبوب ووادی دواسر و بیشه و رینه و طائف و حجاز و تهامه ، گردآورده بود ، بسوی عراق حرکت کرد . به نخستین شهری که رسید ، کربلا بود لیکن این بار ، شهر کربلا ، دارای برج و باروی محکم و استواری بود ، این برج و باروی غیر قابل نفوذ را ، مردم کربلا بعد از حمله قبلی وها بیها و ثمرات تلخ و بسیار ناگواری که بوجود آورد ، بنا کرده بودند .

قوای وها بی ، شهر را ، به گلوله بستند ، اما هیچ نتیجه‌ای نداشت ، و اهل شهر باقوا و ذخائری که برای چنین روزی ، گرد آورده بودند ، بخوبی از شهر خود دفاع میکردند ، فرمانده سپاه وها بی دستور داد ، نردبانهایی که برای چنین مواردی تهیه کرده بودند بر باروی شهر قرار دهند تا سپاهیان از دیوار بالا روند .

باینکه نزدیک بود ، از این راه بشهر نفوذ یابند ، اما دفاع اهل کربلا ، موجب شد که سپاه وها بی بدون هیچگونه نتیجه‌ای ، از محاصره کربلا صرف نظر کنند و آنجا را ترك نمایند^۱ .

مرحوم علامه ، سید محمد جواد عاملی هم ، در آخر مجلد هفتم از کتاب مفتاح الکرامه چنین میگوید که این جزء از کتاب ، بعد از نیمه شب نهم رمضان المبارک سال ۱۲۲۵ بدست مصنف آن ، خاتمه یافت در حالی که دل درنگرانی و تشویش بود ، زیرا اعراب عنیزه که معتقد بگفتار وها بی خارجی هستند ، اطراف نجف اشرف و مشهد حسین علیه السلام را احاطه کرده اند ، راههارا بسته و زوار حسین علیه السلام را که از زیارت نیمه شعبان با وطن خود باز میگشته اند ، غارت نموده اند . جمع بسیاری از آنان و بیشتر از زوار ایرانی را بقتل رسانیده اند .

گفته می شود عدد مقتولین یکصد و پنجاه تن بوده است ، کمتر از این نیز گفته اند^۱.

حمله وهابیان بکربلا در منابع ایرانی

چند تن از نویسندگان ایرانی که همزمان باحمله وهابیها بکربلا یا نزدیک آن زمان بوده اند ، این حادثه را در آثار خویش ، ذکر کرده اند که بمناسبت سخن ، قسمتی از نوشته های ایشان ، عیناً نقل میشود :

قدیمترین نویسنده ایرانی که حادثه مزبور را در کتاب خود ذکر نموده (تا آنجا که نویسنده اطلاع دارد) سید عبداللطیف شوشتری است که در ذیل کتاب تحفة العالم بحمله وهابیها بکربلا اشاره کرده و شمه ای از معتقدات ایشان را نوشته است که عین عبارات او در پایان سنجش مربوط به عقاید وهابیان نقل شده است ، تنها این مطلب در اینجا تذکر داده می شود که کتاب تحفة العالم در سال ۱۲۱۶ تألیف یافته که همان سال حمله بکربلاست و ذیل التحفه یکی دو سال بعد از آن نوشته شده است .

رضاقلیخان هدایت در این باره چنین میگوید : در اواخر سال ۱۲۱۶ صبح روز هیجدهم ذی حجه ، عید غدیر خم (سعود و همراهانش) بناگاه بر قلعه کربلای معلی ، مشهد امام همام حسین بن علی علیه السلام ، تاختن کردند ، شهر را بی خبر بتصرف در آوردند ، چه بسیاری از اعزة آن شهر ، طاعت را بنجف اشرف غروی رفته بودند و جمعی مردمان ضعیف الحال و شکسته بال زاهد عابد رکع ساجد بر جای مانده ، در حرم محترم بنماز و ذکر و اوراد و دعوات اشتغال داشتند ، چندین هزار تومان اموال تجار و غیره و کثرتی چند از نقود و اجناس سکنه حرم محترم بغارت بردند و کمال خلاف ادب و الحاد بظهور آورد که قریب به شش ساعت هفت هزار عالم فاضل و مرشد کامل از علمای محققین و فضلاء

صاحب یقین، بقتل درآوردند و آنچه در سر و بر مردان و زنان بود برکشیدند، خون پیران و جوانان خدای شناس صاحب بینش و دانش، چون سیلاب جریان گرفت و تنهای چاك چاك متقیان حق پرست چون پشته پشته بر فراز یکدیگر برآمد و گروهی بزرگوار که در زمان امتحان و گاه حیات این جهان معاصر و معاون سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام نبودند و در این عهد در آن مرقد مبارک که آرزوی شهادت رکاب آن حضرت همیکردند بحکم سعادت در این روزگار در حوالی مرقد آن امام اطهار بلکه در حضور روح پاک آن امام معصوم مقتول و در سلك شهادی گذشته مسطور و مذکور شدند^۱.

میرزا محمد تقی سپهر، چنین نوشته است: عبدالعزیز را بخاطر آمد که بر قلعه نجف اشرف تاختن کرده قبه مبارک را پست کند (یعنی خراب کند) و موقوفات بقعه شریفه را برگیرد و زائران آن حضرت را که بگمان خود بت پرست می پنداشت مقتول سازد. پس لشکری به سعود داده او را بدین مهم مأمور داشت و سعود بامردم خود بطرف نجف اشرف سرعت نموده قلعه نجف را بمحاصره انداخت و چند کورت یورش بقلعه برد و مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده، آهنگ کربلا نمود بادوا زده هزار تن از ابطال رجال خود، چون سیلاب بلا، مغافصه بکربلا در آمد و این هنگام، بامداد روز عید غدیر بود. پس نخستین تیغ بیدریغ در سکنه آن بلده نهاده پنجهزارتن از مرد و زن مقتول ساختند و ضریح مبارک را درهم شکستند و آلات زر و لیسیم و جواهر رنگین و لآلی ثمین که سالهای فراوان از هر کشوری و کشورستانی بدانجا حمل داده و خزینه نهاده بودند، بنهب و غارت برگرفتند و قنادیل زرین و سیمین را فرود آوردند و خشتهای زر احمر را از ایوان مطهر باز کردند و چندانکه توانستند در تخریب آثار و بنا کوشش کردند. بعد از شش ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء

منهوبه را برشتران خویش نهاده ، بجانب درعیه کوچ دادند^۱ .
این نقل سپهر بانوشتۀ بیشتر نویسندگان تفاوت دارد ، زیرا همانطور که
جلوتر ذکر شده است ، وهابیان ، نخست آهنگ کربلا کردند سپس بنجف
رو آوردند ، مگر اینکه مقصود حمله‌ای باشد که بوسیله قبیله خزاعل دفع شد
و شرح آن خواهد آمد .

اقدامات فتحعلیشاه

چون خبر قتل عام و تخریب کربلا بسمع فتحعلیشاه پادشاه ایران (که در
آن وقت ، چند سالی بود که بسلطنت رسیده بود) رسید^۲ ، اسماعیل بیك
بیات را نزد سلیمان پاشا والی بغداد (از طرف سلطان عثمانی) فرستاد و از او
خواست که بدفع وهابیان پردازد . سلیمان پاشا قبول کرد ولی چندی نگذشت
که درگذشت^۳ . رضا قلیخان هدایت موضوع مزبور را مفصلتر و بدین شرح
نوشته است که چون فتحعلیشاه از این خبر آگاه شد ، نخست اسماعیل بیك بیات را
نزد سلیمان پاشا فرستاد ، سپس حاج حیدر علی خان برادرزاده حاج ابراهیم خان
شیرازی را که نائب الوزارة عباس میرزا بود ، بسفارت مصر منصوب داشت و
نامه‌ای ملاطفت آمیز بضمیمه یک قبضه شمشیر خراسانی گوهر نشان ، در نزد
محمد علی پاشا که در آن وقت فرمانروای مصر بود فرستاد و از او خواست که
در دفع وهابیان بکوشد و گرنه اطلاع دهد تا پادشاه ایران از راه خشکی و دریا
سپاهی بنجد گسیل دارد و وهابیهارا قلع و قمع کند . چون سفیر ایران بمصر

۱ - ناسخ التواریخ قاجاریه ج ۱ صفحه ۱۱۹ و ۱۲۰ چاپ اسلامیّه در این چاپ همه جا
کلمه سعود ، مسعود ، چاپ شده است .

۲ - مؤلف دوحه الوزراء میگوید که اخبار مربوط بکربلا و نجف را به حکومت ایران
اطلاع میدادند (صفحه ۲۱۷) .

۳ - منتظم ناصری ج ۳ صفحه ۷۸

رسید و محمد علی پاشا از حقیقت حال اطلاع یافت، ربیب خود ابراهیم پاشا را بدفع آن طائفه مأمور کرد، تاشهر درعیه را خراب و عبدالله بن سعود، امیر وهابی را مقید و مغلول روانه اسلامبول (پایتخت عثمانی) نمود و وی بدستور پادشاه عثمانی بقتل رسید و سفیر ایران مقضی المرام از راه شام به تبریز وارد شد و بحضور عباس میرزا نائب السلطنه رسید^۱.

اقدامات فتحعلیشاه در منابع غیر ایرانی بنظر نگارنده نرسیده است و همانطور که در سیاق تاریخ شرح داده خواهد شد، مبارزات محمد علی پاشا با وهابیان، بدستور پادشاه عثمانی بود لیکن میتوان گفت که اقدامات فتحعلیشاه نیز در این زمینه بی تأثیر نبوده است.

کشته شدن عبدالعزیز به دنبال حادثه کربلا

صلاح الدین مختار گوید: در ماه رجب سال ۱۲۱۸ عبدالعزیز امیر وهابی و پدر امیر سعود، در مسجد درعیه، حین نماز بقتل رسید، قاتل او مردی کرد از اهالی عماریه موصل بود، این مرد از وطن خود، بقصد غافلگیر کردن سعود بن عبدالعزیز حرکت کرده بود، (سعود در سال ۱۲۱۶ در شهر کربلا که در نظر شیعه، شهر محترمی است، مرتکب قتل و غارت شده بود) اما چون به سعود دسترسی نیافت، عبدالعزیز را از پای در آورد. وی بصورت در اویش وارد شهر درعیه شد و خود را مردی مهاجر، جلوه داد و اظهار زهد و عبادت مینمود و نسبت بدستور های عبدالعزیز خود را مطیع نشان میداد. عبدالعزیز او را گرامی داشت و مال و جامه به وی عطا کرد، لیکن قصد آن مرد، جز این بود:

هنگام ادای فریضة عصر، موقعی که عبدالعزیز بسجده رفته بود، مرد مذکور که در صف سوم بود، بطرف عبدالعزیز جست و با خنجرى که با خود داشت زیر شکم او را درید، وضع مسجد بهم برآمد، جمعی گریختند و عده ای ضارب

را تعقیب کردند، سرانجام عبدالله بن محمد بن سعود، برادر عبدالعزیز، ضارب را از پایی در آورد و عبدالعزیز را بقصر خویش بردند اماندیری نپایید که وی رخت از جهان بر بست^۱.

در دائرة المعارف اسلامی چنین آمده است که قاتل عبدالعزیز مردی شیعی مذهب از اهل عماریه بود^۲.

حمله وها بیان به نجف اشرف

سعود بن عبدالعزیز گاه بگاه، بحریم مطهر غروی حمله میبرد و چند تنی را که در بیرون باروی شهر می یافت بقتل میرسانید، لیکن امکان وارد شدن بشهر برای اودست نمیداد.

علت اینکه وی زود بزود بنجف حمله میکرد این بود که محلی بنام رجه را که در نزدیکی نجف قرار داشت، پایگاه خود قرار داده بود، هنگامیکه سعود از رجه بقصد حمله بنجف حمله میکرد، مردم شهر آگاه میشدند و دروازه هارا می بستند، سعود در اطراف حصار شهر گردش میکرد و اگر کسی را می یافت بقتل میرسانید و سر او را بداخل حصار می انداخت. گاهی هم جمعی از یاران او که شماره ایشان به ده نفر یا زیاده تر میرسید، مردم نجف را غافلگیر میکردند و وارد شهر می شدند و بقتل و غارت می پرداختند^۱.

۱ - تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۱ خلاصه از صفحه های ۷۸ و ۷۹

۲ - ج ۱ صفحه ۱۹۲ - کرکوکلی گوید (دوحة الوزراء ص ۲۲۷) قاتل عبدالعزیز مردی افغانی الاصل ساکن بغداد بنام ملا عثمان بود که نذر کرده بود از دین حنیف و مسلمین دفاع کند و او تصمیم بقتل عبدالعزیز گرفت و بلباس وها بیان در آمد.

۱ - ماضی النجف وحاضرها ج ۱ صفحه ۳۲۴

برخورد وهابیان بقبیله خزاعل و شدت یافتن کینه ایشان نسبت به شهر نجف

در سال ۱۲۱۴ هجری ، کاروانی از نجد ، درحالی که گروهی از سواران وهابی همراه آن بودند ، بیغداد آمد ، افراد کاروان مال التجاره‌ای که همراه داشتند فروختند و آنچه لازم داشتند خریدند و بقصد بازگشتن بیلاذخود حرکت کردند ، جمعی از مردم عراق نیز به نیت انجام فریضة حج با آنان روانه شدند . چون بنجف رسیدند ، عده ای از قبیله شیعی مذهب خزاعل در آنجا بودند . سواران وهابی ، امیر قبیله خزاعل را در حال عتبه بوسی حرم مطهر علوی مشاهده کردند ، به او حمله بردند و خونش را ریختند ، این امر موجب نزاعی میان عرب خزاعل و سواران وهابی شد که سه ساعت بطول انجامید و از هر یک از طرفین یکصد تن کشته شدند . اموال حجاج عراقی و شتران و اسبان وهابی ها بغارت رفت . از وهابیان هر که سالم مانده بود ، راه نجد را درپیش گرفت و حجاج عراقی بیغداد بازگشتند .

این واقعه بود که تخم کینه را میان وهابی ها و مردم نجف ، بیشتر از آنچه بود پراکنده ساخت^۱ .

نخستین وقعه

پس از آنکه وهابیان در سال ۱۲۱۶ کربلا را قتل عام کردند و ویران ساختند ، متوجه نجف شدند . این حادثه را براقی از قول کسی که خود شاهد بوده چنین نقل میکند: سعود به نجف آمد ، و آن را محاصره کرد ، دو طرف شروع

۱ - ماضی النجف وحاضر ها ج ۱ صفحه ۳۲۵ - جریان واقعه از کتاب غرائب الاثر نسخه خطی نقل شده است. کرکوکلی گوید (دوحه الوزراء ص ۲۱۲) وهابیان در سال ۱۲۱۴ بنجف حمله کردند ولی قبیله خزاعل جلوشان را گرفتند و سیصد نفرشان را کشتند .

به تیراندازی نمودند ، از مردم نجف پنج تن که یکی از ایشان عموی من سیدعلی حسنی مشهور بیراقی بود ، بقتل رسیدند . اهل نجف چون از اعمال و رفتار وهابیان در کربلا و مکه و مدینه ، آگاه بودند ، سخت در اضطراب و ناراحتی بسر میبردند . زنان ، چه پیر و چه جوان از خانه ها بیرون آمدند ، و در حالی که در شهر میگشتند ، بهر دسته از مدافعان که میرسیدند ، جمله های تهییج آمیزی مربوط بدفاع از شهر و حفظ نوامیس بر زبان میراندند و حمیت و غیرت ایشان را بجوش می آوردند .

تمام مردم شهر باگریه و فریاد بخدا پناه بردند و از علی علیه السلام مددخواستند . خداوند بفریادشان رسید ، دشمن گریخت و جمعش پراکنده گشت^۱.

وقعه دوم و دفاع علما و طلاب از شهر

مردم نجف احساس کردند که وهابیان دست بردار نیستند و بهر حال به نجف حمله خواهند کرد . نخستین اقدامی که کردند ، این بود که خزانه حرم امیر المؤمنین علیه السلام را ببغداد منتقل نمودند تا مانند خزانه حرم نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بغارت نرود^۲. پس از آن آماده دفاع از وطن و جان خود شدند .

پیشوا و سرپرست مردم در دفاع از شهر نجف عالم بزرگ شیعه علامه شیخ جعفر کاشف الغطا مؤلف کتاب معروف کشف الغطا بود که علمای دیگر نیز او را یاری می کردند . مرحوم کاشف الغطا شروع به جمع آوری اسلحه نمود و هر چیزی که در دفاع از شهر لازم میدانست ، گرد آورد .

چند روز بعد از این آمادگی سپاه وهابی در اطراف شهر فرود آمدند و

۱ - ماضی النجف و حاضرها صفحه ۳۲۵ و ۳۲۶.

۲ - کرکو کلی گوید (دوحة الوزراء صفحه ۲۱۷) خزانه علوی را بخزانه امام موسی کاظم (ع) انتقال دادند .

به این نیت که روز دیگر بشهر هجوم برند ، و بقتل و غارت پردازند ، شب را در بیرون حصار شهر بسر بردند ، کاشف الغطا دستور داد دروازه ها را بستند و پشت درها ، سنگ های گران قرار دادند . درهای شهر در آن وقت کوتاه و کوچک بود ، مرحوم شیخ برای دفاع از هر دروازه عده ای از جنگجویان را معین کرد و بقیه مردان جنگی ، از داخل شهر بمواظبت از دیوارهای شهر مأمور شدند . باروی نجف در آن هنگام ، سست پی بود و در فاصله هر چهل یا پنجاه ذراع برجی بود که مرحوم کاشف الغطا در هر یک از آنها جمعی از طلاب علوم را در حالی که غرق در اسلحه بودند ، قرار داد .

عدد کلیه کسانی که در آن موقع از نجف دفاع میکردند ، از دوست تن تجاوز نمیکرد ، زیرا بیشتر اهالی ، پس از اطلاع از حمله وهابیان ، گریخته و بعشایر عراق پناه برده بودند ، تنها ، جمعی از مشاهیر علما از قبیل شیخ حسین نجف و شیخ خضر شلال و سید جواد صاحب مفتاح الکرامه و شیخ مهدی ملا کتاب و گروهی دیگر از برگزیدگان علما ، باقی مانده بودند که کاشف الغطارا یاری میکردند ، آنان همه تن بمرگ داده بودند ، زیرا شماره دشمنان و مهاجمان بسیار و ایشان اندک بودند ، اما با کمال تعجب مشاهده شد که سپاه وهابی ، در حالی که شب را در بیرون دیوارهای شهر بروز میرساندند ، هنوز سپیده دم ندیده بود که همه آنها از اطراف شهر پراکنده شده بودند .

صاحب کتاب صدف (صفحه ۱۱۲) که خود از کسانی است که شاهد و ناظر واقعه بوده است ، عدد سپاه وهابی را پانزده هزار تن ذکر کرده که هفتصد نفر از ایشان بقتل رسیده اند .

خلاصه سخن اینکه حمله وهابیها بنجف سلسله حوادثی بود که پشت سرهم اتفاق می افتاد و وهابیان هیچگاه از پیش نمیردند و ناگزیر عقب نشینی میکردند . اهل نجف در دفع وهابیان بخدا پناه میبردند و بعلی علیه السلام توسل پیدا

مینمودند و مورد حمایت قرار می‌گرفتند.^۱

مرحوم علامه سید محمد جواد عاملی که خود شاهد و دست‌اندر کار دفاع از نجف بوده، در آخر مجلد پنجم مفتاح الکرامه، چنین گفته است که در شب نهم ماه صفر سال ۱۲۲۱ یکساعت بصبح مانده، ناگهان وهابیان در نجف اشرف بماهجوم آوردند، حتی بعضی از آنان ببالای دیوار شهر نیز راه یافتند و نزدیک آمد که شهر را متصرف شوند، لیکن از امیر المؤمنین علیه السلام معجزاتی آشکار شد و کراماتی بظهور پیوست که موجب کشته شدن بسیاری از سپاه مهاجم و عقب نشینی ایشان گردید.^۲ علامه مزبور، کیفیت و جریان ماقع را شرح نداده است.

همچنین در آخر مجلد هفتم گوید که این جزء از کتاب، بعد از نیمه شب نهم ماه رمضان المبارک سال ۱۲۲۵ پایان یافت، با قلبی مضطرب و حالی پریشان زیرا اعراب عزیزه وهابی، اطراف نجف اشرف و مشهد امام حسین علیه السلام را احاطه کرده‌اند.^۳

توضیح درباره رحبه

در آغاز شرح حمله وهابیان بنجف گفته شد که ایشان ناحیه رحبه را پایگاه خود قرار داده بودند.

۱- ماضی النجف وحاضرها ج ۱ صفحه ۳۲۶.

۲- ج ۵ صفحه ۵۱۲.

۳- مفتاح الکرامه ج ۷ صفحه ۶۵۳- نکته بسیار جالب توجه و دقت این است که مرحوم علامه سید محمد جواد عاملی در همان حال که مسلح و آماده دفاع از نجف بود و هر لحظه بیم سقوط شهر و قتل عام و نهب و غارت میرفت بتألیف کتاب اشتغال داشت آنهم کتابی همچون مفتاح الکرامه که از امهات کتب فقه شیعه است و تا بعد از نیمه شب بلکه تا طلوع صبح سرگرم این مهم بوده است.

رحبه که محلی آباد و پر آب و سبزه بود در نزدیکی نجف قرار داشت . این محل بمرد ثروتمند و متنفذی بنام سید محمود رجاوی (در نسبت بر حبه) تعلق داشت. اعراب وهابی، هرگاه بعزم حمله به نجف حرکت میکردند، در حبه فرود میآمدند و سید محمود مقدمشان را گرامی میداشت و در احترامشان میکوشید، بهمین مناسبت گفته میشد که وی آنان را برای حمله به نجف رهنمون بوده است .

مرحوم کاشف الغطا که همانطور که گفته شد، سرپرستی مدافعان شهر را بعهدہ داشت ، چون از این امر اطلاع حاصل کرد ، بسید محمود مزبور پیغام فرستاد که سزاوار این است که هروقت احساس میکنی وهابیان آهنگ حمله بنجف را دارند ، ما را آگاه کنی تا غافلگیر نشویم و خود را برای دفاع آماده سازیم. جواب سید محمود این بود که من مردی ثروتمند و دارای آب و ملک فراوان هستم و همچون طعمه ای در دست وهابیان قرار دارم و از جان خود میترسم. کاشف الغطا ناچار، جمعی از جوانان نجف را معین کرد و برای ایشان حقوق قرار داد و اسلحه در اختیارشان گذاشت تا در اطراف شهر مراقب حمله وهابیها باشند.....^۱

سعود بن عبدالعزیز ۱۲۱۸-۱۲۲۹

گفته شد که عبدالعزیز در سال ۱۲۱۸ بقتل رسید، بعد از عبدالعزیز پسرش سعود بجای او قرار گرفت . سعود از مقتدرترین امرای سعودی است . وی چه در زمان پدر و چه در مدت فرمانروایی خود، در راه توسعه حکومت سعودی، کوشش بسیاری بکاربرد . سعود مرتب بسرزمینهای اطراف دست اندازی میکرد و از ناحیه ای به ناحیه دیگر میتاخت و بانفوذهای دیگری که در جزیره العرب و نواحی

اطراف وجود داشت مبارزه میکرد. گویا بهمین مناسبت نویسندگان سعودی به او لقب (کبیر) داده‌اند^۱.

در زمان سعود، مذهب وهابی در ناحیه حجاز هم انتشار یافت زیرا شریف غالب همانطور که قبلاً گفته شده است، علاقه فراوان داشت که بقیه نفوذ خود را در حجاز حفظ کند، از این روی بطور کامل در برابر وهابیه خاضع و تسلیم شد و این امر موجب انتشار مذهب وهابی در حجاز گردید^۲.

صاحب تاریخ مکه میگوید: در سال ۱۲۲۰ شریف غالب قبول کرد که در امارت خود تابع نجدیه‌ها (آل سعود) باشد و باین مناسبت کوشش کرد که اقدامات خود را با وضع جدید متناسب سازد: استعمال دخانیات و تنباکورا منع کرد، دستور داد، مردم نماز خود را در مسجد به جماعت بگزارند و مؤذنان فقط اذان بگویند و از سلام دادن (بر پیغمبر ﷺ) و پند و اندرز و طلب رحمت در ضمن اذان، خودداری کنند. در سال ۱۲۲۱ بدستور سعودیه‌ها در مکه ندادند که هیچک از حجاج از این پس حق ندارد، موی چانه خود را بتراشد^۳.

آغاز مبارزات عثمانیه با آل سعود

خانندان سعود، از زمانی که امارتی تشکیل دادند، در نظر داشتند، اطراف جزیره العرب را، تحت یک حکومت گرد آرند و اهالی را در زیر یک لوا جمع کنند و یک امپراتوری وسیع عربی تشکیل دهند و این همان چیزی بود که سلاطین عثمانی را در قسطنطنیه بوحشت می‌انداخت و همین امر موجب گردید که راه مبارزه با آل سعود را در پیش گیرند و در این راه، شدت عمل بخرج دهند^۴. عوامل

۱ - تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۱ صفحه ۸۶

۲ - دائرة المعارف اسلامی ج ۱ صفحه ۱۹۲

۳ - تاریخ مکه ج ۲ صفحه ۱۳۵ و ۱۳۶

۴ - تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۱ صفحه ۱۱۸ سلیمان فائق بك از نویسندگان عثمانی گوید که سعود میخواست يك دولت عربی مرکب از عراق و حجاز و شام تشکیل دهد و خود پادشاه آن باشد. (تاریخ بغداد صفحه ۳۷).

دیگری هم وجود داشت که دشمنی و کینه توزی آل عثمان را نسبت به خاندان سعود ، بیشتر برمی انگیزخت ، از جمله اینکه وهابیان ، از ورود محملی که هر سال بانشریفات خاصی ، بحرین شریفین آورده میشد (و شرح آن در ضمن سخن از جمعیه الاخوان خواهد آمد) جلوگیری کردند و مهمتر اینکه سعود دستور داده بود که دیگر خطبه بنام سلطان عثمانی خوانده نشود و از همه بالاتر اینکه سعود در نامه ای رسمی بوالی دمشق نوشته بود که نه تنها تو باید مذهب وهابی را بپذیری بلکه خود سلطان عثمانی هم باید بآن بگردد . از اینها گذشته ، وهابیان مرتب بمتصرفات عثمانی دست اندازی میکردند .

عوامل مذکور و اموری دیگر از این قبیل ، باعث شد که باب عالی (دربار عثمانی) حمله به حجاز (و دفع وهابیان را) به محمد علی پاشا والی مصر واگذار کند ^۱ .

هنگامی که سال ۱۲۲۶ فرارسید ، سلطان عثمانی از پیشرفتهای امیر سعود نگران بود ، زیرا سعود ، نجد و حجاز و یمن و عمان را بتصرف آورده و یک کشور عربی وسیع بوجود آورده بود . سلطان در ماه ذی قعدة سال مزبور ، سپاه گرانی بامقدار بسیاری اسلحه و ادوات جنگ و تعدادی توپ و ذخائر و اموال و مواد خوراکی و چادر ، بمصر گسیل داشت . در آن وقت والی مصر محمد علی پاشا بود که سلطان عثمانی فرماندهی این سپاه را باو وا گذاشت ^۲ بعلاوه به وی دستور داد سپاه دیگری از مصر آماده سازد و ضمیمه سپاه ترك بکند . محمد علی پاشا از مصر و مغرب سپاهی تجهیز کرد و بفرماندهی پسرش

۱ - دائرة المعارف اسلامی ج ۱ صفحه ۱۹۲ و ۱۹۳

۲ - سرزمین مصر از زمان سلطان سلیم عثمانی بتصرف عثمانیها درآمد و در زمان مورد بحث ما ، محمد علی پاشا ، از طرف سلطان عثمانی والی مصر بود ، اما بتدریج خود او و اخلافش از زیر بار حکومت عثمانی بیرون آمدند . بنا بگفته جرج آنتونیوس محمد علی پاشا ، داعیه خلافت داشت و دولت اتریش او را در این راه تشجیع میکرد . (یقظة العرب صفحه ۸۶) .

احمد طوسون ، از راه دریا روانه حجاز نمود . طوسون به بندر ینبع در ساحل دریای سرخ (نزدیکترین بندر بمدینه منوره) حمله برد و آنرا به آسانی متصرف شد . چون امیر سعود از این پیش آمد ، آگاه شد ، دستور فوری داد تا مردم سرزمینهای تحت تصرف او ، از بیابانگرد و شهر نشین ، شتابان بسوی مدینه رو آرند . در مدت کوتاهی هجده هزار تن گرد آمدند ، سعود ، فرماندهی سپاه مزبور را به فرزندش امیر عبدالله تفویض کرد . عبدالله با سپاه ترك در آویخت و پس از چند واقعه که در میانه اتفاق افتاد ، سرانجام ترکان شکست خوردند و احمد طوسون به بندر ینبع عقب نشست . ابن بشر نجدی گوید : شماره مقتولین ترك بالغ بر چهار هزار تن و از سعودیها در حدود ششصد تن بود ^۱ .

حمله دوم

در سال ۱۲۲۷ محمد علی پاشا سپاهی انبوه تر و مجهز تر از سپاه قبلی ، به حجاز گسیل داشت که این سپاه بابا قیمانده سپاه شکست خورده ، مدینه را محاصره و اطراف شهر توپ نصب کردند و در زیر باروی آن حفره هایی بوجود آوردند و پس از قرار دادن باروت آنها را آتش زدند ، در نتیجه دیوار فرو ریخت و ترکان شهر را متصرف شدند . در این معرکه ، چهار هزار نفر از سعودیها مقتول شدند و فرمانده مدینه درخواست صلح کرد . بعد از چندی قوای مصری بمکه هجوم بردند و شریف غالب برخلاف پیمانی که با سعود بسته بود ، با ترکان موافقت کرد و سپاه خود دستور داد ، سپاه ترك ملحق شوند . احمد طوسون بدون هیچ زد و خوردی ، شهر مکه را بتصرف آورد و در قصر (قراره) فرود آمد .

در ماه ذیقعد سال بعد (۱۲۲۸) خود محمد علی پاشا ، با سپاهی عظیم در حالی که کاروان حج مصری همراه او بود ، وارد مکه شد . شریف غالب ، مطابق معمول خود ، برای ادای تجیت بدیدن او رفت . محمد علی پاشا در ابتدا

اورا گرامی داشت ولی دریکی از دیدارهای شریف از او دستور توقیف و مصادره اموالش را صادر کرد و به جزیره سالانیک تبعیدش نمود. شریف در آنجا بود تا سال ۱۲۳۱ بمرض طاعون درگذشت.^۱

حمله وهابیان به مسقط و استمداد امام مسقط از فتحعلیشاه

سپهر در ضمن شرح وقایع سال ۱۲۲۶ چنین میگوید: همانا آن جماعت (وهابیها) هر روز بر قوت و شوکت افزوده تازمین بحرین را بتحت فرمان آوردند و همت بر قتل و غارت مسقط استوار کردند. امام مسقط، بشاهزاده حسینعلی میرزا که فرمانگذار فارس بود، اطلاع داد و بر حسب فرمان او، صادق خان دولوی قاجار که در جنگ با اعراب، تجربه داشت، با فوجی از سپاه ایران بمسقط تاختن آورد، در آنجا نیز جمعی را بالشکر خود پیوسته کرد و تاحوالی در عیه پیش رفت. امیر سعود برای برابری با سپاه ایران، سیف بن مالک و محمد بن سیف را با گروه بسیاری از اعراب، گسیل داشت، بعد از جنگ سختی که میان طرفین رخ داد، محمد و سیف بابر داشتن زخمهای مهلک، گریختند و کشته بسیار بر جا گذاشتند و امام مسقط بشکرانه این فتح، پیشکشی لایقی برای شاهزاده حسینعلی میرزا فرستاد و خبر آن در روز بیستم ماه ربیع الاول با اطلاع فتحعلیشاه رسید.^۲

پیش آمد مزبور را، همانطور که ملاحظه شد، سپهر جزو وقایع سال ۱۲۲۶ ضبط کرده، لیکن جبرتی در ضمن شرح وقایع سال ۱۲۱۸ به آن اشاره نموده و چنین گفته است: وهابیان مکه و جده را تخلیه کردند زیرا بایشان خبر رسیده بود که ایرانیان ببلادشان در عیه، حمله برده و قسمتی از آن را بتصرف آورده اند.^۳

۱ - تاریخ المملكة العربية السعودية خلاصه از صفحه ۱۲۳ تا ۱۲۹

۲ - ناسخ التواریخ قاجاریه ج ۱ صفحه ۲۰۶

۳ - المختار من تاریخ الجبرتی صفحه ۵۳۹

ممکن است گفته شود که حمله ایرانیان بنجد ، مکرر اتفاق افتاده و در نقل سپهر ملاحظه شد که درباره صادق خان دولو گفته بود که در جنگ با اعراب تجربه داشت .

بنا بر این ، احتمال دارد که اشاره جبرتی به حمله دیگری ، غیر از موردی که سپهر نوشته ، بوده است .

درگذشت سعود

امیر سعود در یازدهم جمادی الاولی سال ۱۲۲۹ به بیماری التهاب مثانه رخت از جهان بریست . سعود مدت دو سال در نزد محمد بن عبد الوهاب درس خوانده بود و در علم تفسیر و فقه و حدیث ، دست داشت و حلقیات درس تشکیل میداد^۱ .

امیر عبدالله فرزند سعود و حمله مجدد عثمانیان

بعد از مرگ سعود ، با فرزندش عبدالله بیعت کردند و اعراب از هر ناحیه ای میآمدند و اظهار اطاعت و انقیاد میکردند . در همین حال محمد علی پاشا که در شهر مکه مستقر بود ، سپاهی گران برای جنگ با وهابیان تجهیز کرد و گسیل داشت ، میان طرفین مکرر زد و خورد اتفاق افتاد ، سرانجام منجر به انعقاد پیمانی گردید ، لیکن چون سلطان عثمانی و محمد علی پاشا تصمیم به برانداختن وهابیها و از میان بردن حکومت ایشان داشتند و از طرفی جمعی از افراد عشایر نجد و حجاز بمصر رفتند و شروع به بدگوئی از امیر عبدالله کردند (در این وقت محمد علی پاشا در مصر بود) از این روی محمد علی پاشا سپاهی انبوه که از ترکان و مصریان و مردم دیار مغرب و شام و عراق تشکیل یافته بود ، گرد آورد و چون فرزندش طوسون در سال ۱۲۳۱ درگذشته بود ، سپهسالاری این سپاه را با فرزند

۱- تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۱ صفحه ۱۳۳

دیگرش ابراهیم پاشا (وبقولی به ربیبش ابراهیم پاشا) واگذار کرد ، ابراهیم پاشا با این سپاه جرار از دیار مصر حرکت کرد .

نخست بمدینه منوره رسید و آن را با اطرافش متصرف شد . سپس به آب حناکیه فرود آمد و در حوالی آن شروع بقتل و غارت کرد .

ابراهیم پاشا چنان رعب و وحشتی در دل قبائل اطراف افکند که بسیاری از آنان نزد او آمدند و اظهار اطاعت کردند و حاضر شدند در راه او جنگ کنند . ابراهیم تا حلول سال ۱۲۳۲ در حناکیه ماند ، آنگاه بناحیه رجه در نجد حمله برد .

امیر عبدالله قوای بسیاری تهیه دید و بقصد سرکوبی قبائلی که از ابراهیم پاشا اطاعت کرده بودند ، به حجاز رفت ، قبائل مزبور چون چنین دیدند ، در حناکیه به ابراهیم پاشا پناه بردند .

زدو خورد هایی که از این پس میان دو طرف رخ میداد ، بیشتر به زیان امیر عبدالله بود ، باین علت که سپاه ابراهیم پاشا هم از لحاظ عدد چند برابر سپاه عبدالله بود و هم از تجهیزات جدید جنگی و توپهای قوی برخوردار بود ، ابراهیم بتدریج ناحیه رس و شهر خبراء و عنیزه (از نواحی نجد) را متصرف شد و شهر شقراء (در نجد) را با صلح بتصرف آورد .

خلاصه سخن اینکه ابراهیم پاشا مرتب پیش میرفت و نواحی حجاز و نجد را متصرف میشد و پیشرفت او همراه با تخریب و قتل و نهب و غارت بود تا سرانجام شهر درعیه مرکز امیر عبدالله را محاصره کرد و پس از وقایع جنگی متعددی که رخ داد ، آن را تصرف کرد و وعده ای از امرای سعودی را در دهانه توپ گذاشت یا تیر باران کرد و امیر عبدالله تسلیم شد .

این اخبار چون بمصر رسید ، هزار توپ بعلامت شادمانی انداختند و مدت هفت روز مصر و اطراف آنرا چراغانی کردند .

امیر عبدالله در مصر و داستان خزائن حرم پیغمبر (ص)

ابراهیم پاشا ، پس از دو روز به عبدالله اطلاع داد ، آماده سفر باسلامبول و روبرو شدن باسلطان عثمانی بشود ، آنگاه او را همراه گروهی از سپاهیان گسیل داشت و سفارش کرد که در راه ، بشدت از او نگهداری کنند تا بیاب عالی (دربار سلطان عثمانی) برسد . امیر عبدالله را با سه تن یا چهارتن از یاراناش و بگفته زینی دحلان با جمع کثیری از امرای نجد ، از درعیه حرکت دادند . وی در محرم سال ۱۲۳۴ وارد مصر شد . در مصر موکب بزرگی برای او تشکیل دادند تا مردم وی را ببینند ، چون عبدالله بر محمد علی پاشا وارد شد ، پاشا با احترام او از جابر خاست و او را پهلوی خود نشانند و در ضمن سخن گفتن با وی پرسید که ابراهیم پاشا را چگونه دیدی ؟ پاسخ داد که در وظیفه خود کوتاهی نکرد و کوشش لازم را بکار برد ، مانیز چنین بودیم و آنچه خداوند مقرر کرده بود ، همان شد . سپس محمد علی پاشا خلعت باو پوشانید .

همراه عبدالله صندوق کوچکی بود ، محمد علی پاشا سؤال کرد که این چیست ؟ جواب داد که این را پدرم از حجره (بقعه مطهر پیغمبر ﷺ) برداشته است و من آن را نزد سلطان (سلطان عثمانی) میبرم ، محمد علی دستور داد صندوق را باز کردند ، سه نسخه از قرآن مجید در آن یافتند که مربوط به خزانه پادشاهان بود و هیچکس بهتر از آنها را ندیده بود ، همچنین سیصد دانه مروارید بزرگ و دانه ای زمرد بزرگ و ظرفی از طلا در آن یافته میشد ، محمد علی گفت شما غیر از اینها ، اشیاء بسیار دیگری نیز از حجره گرفته اید ، پاسخ داد : این نزد پدرم بود و او آنچه در حجره می یافت ، بخود اختصاص نمیداد بلکه اعراب و اهل مدینه و خواجگان حرم و شریف مکه نیز آنها را برده اند . محمد علی گفت این سخن صحیح است زیرا ما بسیاری از آن اشیاء را در نزد شریف

مکه دیدیم^۱.

اعدام امیر عبدالله

سپس محمد علی پاشا ، امیر عبدالله را روانه اسلامبول نمود . در آنجا پس از آنکه وی و یارانش را در بازار ها گردانند ، عبدالله را در جلو باب - همایون (قصر سلطان) و همراهان او را هر يك در ناحیه ای از شهر اسلامبول بدار آویختند .

ویران کردن شهر درعیه و تبعید آل سعود و آل شیخ به مصر

در خلال جنگهایی که در میان طرفین رخ داد ، مخصوصاً هنگام محاصره و تصرف شهر درعیه ، جمعی از رجال آل سعود و آل شیخ محمد بن عبدالوهاب ، کشته یا اعدام شدند ، از جمله شیخ سلیمان بن عبدالله بن شیخ محمد بن عبدالوهاب بود که پس از مصالحه ابراهیم پاشا با اهل درعیه ، او را بانهید و بیم طلب کرد و برای اینکه از وی تحقیق شده باشد ، دستور داد چند نفر در جلو او رباب (یکی از آلات موسیقی) بنوازند . پس از آن وی را تیر باران کرد .

ابراهیم پاشا در حدود نه ماه در درعیه ماند ، در این مدت او امری مبنی بر تبعید همه آل سعود و خواندان شیخ محمد ، بمصر ، صادر کرد . فرمان او نفاذ یافت و افراد این دو خاندان ، از مرد و زن و کودک ، تحت الحفظ بمصر کوچ داده شدند .

در ماه شعبان سال ۱۲۳۴ ، محمد علی پاشا در نامه ای که برای ابراهیم پاشا فرستاد ، باو دستور داد شهر درعیه را ویران و باخاك یکسان کند . ابراهیم پاشا به اهل درعیه امر کرد تا از شهر بیرون روند ، آنگاه سپاهیان وی به خراب کردن قصرهای حکومتی و همچنین خانه های مردم و بریدن نخلها پرداختند ،

بعضی از خانه‌ها را درحالی که هنوز خالی از سکنه نشده بود ، مشغول ویران ساختن بودند . باغهارا نیز از میان بردند و در خانه ها آتش زدند و باین ترتیب جز تلی خاک ، اثر دیگری از درعیه باقی نماند .

گذشته از درعیه ، ابراهیم پاشا قوایی برای خراب کردن دیگر قلعه‌ها و استحکاماتی که در نجد وجود داشت ، فرستاد . در خلال این حوادث يك نفر نجدی بطور ناگهانی ، به ابراهیم پاشا حمله کرد و با خنجری که در دست داشت قسمتی از جامه وزین اسب او را درید ولی بخودوی آسیبی وارد نیامد . از این پس هرج و مرج شدیدی در بلاد نجد حکمفرما شد و مردم قبایل و نواحی مختلف بجان همدیگر افتادند و ابراهیم پاشا بمدینه بازگشت و از آنجا بشام رفت و مواضعی را فتح کرد ^۱ .

ورود ابراهیم پاشا به مصر و غرور عجیب او

ابراهیم پاشا بعد از این پیروزی نمایان و شکست عظیمی که بوهاییان وارد ساخت ، در محرم سال ۱۲۳۵ وارد مصر شد . در این وقت جارجیان فریاد زدند که شهر مصر (مقصود قاهره است) در مدت هفت شبانه روز چراغان شود و آذین بندی گردد .

مردم ، تا آنجا که در قدرشان بود ، در این امر کوشش کردند ، مسیحیان در محله‌ها و کاروانسراهای خود امور عجیبی ابداع نمودند و تصاویر و مجسمه‌ها و شکل‌های غریبی در معرض نمایش قرار دادند .

ابراهیم بامو کبی که برای او ترتیب داده بودند ، باریش انبوهی که در

۱- شرح مربوط به حمله محمد علی پاشا و ابراهیم پاشا به وهاییان بطور خیلی خلاصه و فهرست وار از کتاب تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۱ از صفحه ۱۴۳ تا حدود ۱۹۳ اقتباس شده است . علاوه بر کتاب مزبور از کتاب فتوحات الاسلامیه سید احمد زینی دحلان مفتی مکه و کتاب عجائب الآثار جبرقی نیز بهره گرفته شده است .

حجاز گذاشته بود ، از باب النصر وارد شهر شد ، پدرش محمد علی پاشا در جامع غوری حضور یافته بود تا موبک فرزندش را تماشا کند .

آذین بندی و چراغانی و شب زنده داری و آتش بازی و توپ انداختن و موسیقی و انواع بازی ها و سرگرمی ها ، هفت شبانه روز در مصر جدید و قدیم و بلاق (از شهرهای معروف مصر) و تمام خطه مصر ، ادامه داشت .

ابراهیم پاشا ، پس از بازگشت از این سفر ، خود را بسیار بزرگ میپنداشت و چنان غروری براو مستولی شد که حدی برای آن متصور نبود . این غرور عجیب وقتی آشکار شد که مشایخ ، برای سلام و تهنیت و درود ، بحضورش رفتند . وی از جا برخاست و جواب سلامشان را نداد ، هنگامی که مشایخ نشستند و باو تبریک گفتند باز هم جواب نداد حتی اشاره ای هم نکرد و در همان حال با دلقک خود سخن می گفت . مشایخ ، دل شکسته و گرفته حال از نزد او بازگشتند ^۱ .

فروش اسیران وهابی

جبرتی میگوید: در محرم سال ۱۲۳۵ جمعی از سپاه مغربی و عرب حجازی وارد مصر شدند در حالی که اسیرانی از وهابیان از زن و دختر و پسر همراه داشتند . سپاهیان ، اسیران را بهر کس که طالب بود میفروختند ، با اینکه آن اسیران مسلمان و آزاد بودند ^۲ .

شاید این امر ناشی از این بود که مخالفان وهابیان ، ایشان را خارجی میدانستند . احتمال دیگر اینکه طبق نوشته جبرتی ، بیشتر سپاهیان عثمانی پیرو هیچ دین و مذهبی نبودند ، صندوق های شراب با خود حمل میکردند ، هیچگاه صدای اذان از لشکرگاهشان شنیده نمیشد و نماز بیان میکردند و بخاطرشان نمیکشیدند که شعار دینی بپا دارند .

۱ - المختار من تاریخ الجبرتی صفحه ۱۰۱۳

۲ - همان کتاب صفحه ۱۰۱۲

کشته‌هایی که از سپاه عثمانی بجا میماند ، چون تفحص میکردند ، بسیاری از ایشان ختنه نشده بودند^۱ . بنا بر مطالب مذکور ، سپاهی با این اوصاف اسیرانی را که در جنگ از دشمن میگرفت ، طبق معمول آن روز ، مانند بردگان میفروخت و به دین و مذهب اسیر هم نمی‌اندیشید .

اما باتوجه باینکه اسیران در اختیار جمعی عرب حجازی و سپاه مغربی بودند ، شاید احتمال اول صحیحتر باشد .

تشکیل مجدد حکومت آل سعود

با اعدام امیر عبدالله در اسلامبول و تبعید آل سعود و آل شیخ محمد بمصر تصور میشد که سلطان عثمانی و محمد علی پاشا ، و ابراهیم پاشا ، بمنظور خود دست یافته و حکومت خاندان سعود و وهابیان را برانداخته‌اند . اما چنین نبود ، زیرا عده‌ای از افراد این دو خاندان گریختند و بعداً اقدام به تشکیل مجدد حکومت آل سعود کردند .

یکی از گریختگان ، امیر ترکی پسر امیر عبدالله بن محمد بن سعود بود ، دیگری برادرش زید همچنین علی بن حسین بن محمد بن عبدالوهاب بودند که به قطر و عمان گریخته بودند . امیر ترکی همان کسی است که بعداً حکومت سعودی را دوباره ، تشکیل داد^۲ .

در اواخر سال ۱۲۳۴ محمد بن مشاری بن معمر ، خواهر زاده سعود بن

۱ - المختار من تاریخ الجبرتی صفحه ۸۲۳ - ابن ایاس درباره فسادها و اعمال فجیعی که سپاه عثمانی مرتکب میشدند ، داستانها نوشت است حتی در هنگام اقامت سلطان سلیم در مصر کار بجایی رسید که از طرف سلطان در قاهره نداد دادند که تا سپاه از قاهره بیرون نرفته‌اند هیچ غلام و کنیز و زن و پسر بچه امرد ، حق ندارد از خانه بازار آید . (بدایع الزهور ج ۵ صفحه ۱۸۸) .

۲ - تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۱ صفحه ۱۹۴

عبدالعزیز که در هنگام خرابی درعیه بدستور ابراهیم پاشا ، از آنجا به عینیه کوچ کرده بود ، دوباره بدرعیه بازگشت و چون با آل سعود نسبت و قرابت داشت ، بطمع افتاد که حکومت نجد را در دست گیرد . وی شهر درعیه را از نو بنا کرد و مقادیر زیادی اسلحه و وسائل جنگی ذخیره نمود و اموال فراوان بدست آورد و بروش امرای گذشته آل سعود ، شروع بدعوت مردم بتوحید نمود و بمردم شهرها و دهات اطراف و رؤسای قبائل نامه نوشت و از ایشان دعوت کرد بدیدن او بروند . گروهی دعوتش را اجابت نمودند ، گروهی دیگر بمخالفت برخاستند .

ابن معمر باحسن تدبیر بمخالفان فائق آمد و کار او استوار شد . در این میان ، ترکی بن عبدالله مذکور و برادرش وارد درعیه شدند . ترکی نخست با ابن معمر از در موافقت درآمد ، سپس ضمن جریانهای متعدد و مفصلی که رخ داد ، بایکدیگر شروع بمبارزه کردند تا سرانجام ، ابن معمر بدست ترکی ، اعدام شد .

در این هنگام که مطابق با سال ۱۲۳۵ هجری بود ، اوضاع نجد سخت قرین هرج و مرج و آشوب بود و قبائل برسم قدیم به زد و خورد بایکدیگر پرداخته بودند . در همین ایام قسمتی از نیروی دریایی انگلیس باتعداد زیادی ناوهای جنگی ، مجهز به توپ ، به رأس الخیمه حمله کردند و شهر را اشغال نمودند ، مردم گریختند و قوای انگلیس شهر را ویران ساختند^۱ .

امیر ترکی

امیر ترکی بن عبدالله از سال ۱۲۳۶ گرفتار حمله ترکان عثمانی شد . علت این امر همانطور که قبلاً نیز اشاره شده است ، ناراحتی سلطان عثمانی از تشکیل يك حکومت بزرگ عربی بود . و چون امیر ترکی بتدریج قدرت و نیرویی می یافت

و دائره متصرفات خود را توسعه میداد ، سلطان عثمانی سپاهی از ترکان را بفرماندهی صاحب منصبی بنام حسین بك ، بنجد گسیل داشت . مقارن این حال ، ترکی مرکز خویش را ، شهر معروف ریاض که امروز نیز ، پایتخت کشور سعودی است ، قرار داد .

بین ترکی و حسین بك ، جنگهای خونینی در گرفت . این جنگها موجب ضعف و شکست ترکی شد و در یکی از آنها ، فیصل پسر ترکی اسیر و روانه مصر گردید ، اما سرانجام ترکی قدرتی یافت و در این میان ، پسرش فیصل نیز از مصر گریخت و به او پیوست .

مدت امارت ترکی مشحون از جنگها و اختلافات میان قبائل و قتل و غارت و انواع ناراحتیهها بود ، تا سال ۱۲۴۹ که خواهرزاده اش مشاری بن عبدالرحمن بن سعود ، بطور ناگهانی او را بقتل رسانید . مشاری از کسانی بود که ابراهیم پاشا ایشان را بمصر تبعید کرده بود و او توانسته بود از مصر بگریزد و به دایی خود ، ترکی پناهنده شود . پس از آنکه مشاری به ترکی پناه آورد ، ترکی او را گرامی داشت و امارت شهر منفوحه را به وی تفویض کرد ، اما چون مشاری داعیه فرمانروایی داشت ، نسبت به ترکی خیانت روا داشت ، لیکن خیلی زود ، بانتهام خون ترکی ، بدست پسرش فیصل کشته شد .

فیصل پسر ترکی

پس از کشته شدن ترکی ، یکی از غلامان او بنام زوید از ریاض گریخت و به احسا که فیصل پسر ترکی در آنجا بود ، رفت و وی را از ماجرا ، آگاه ساخت ، فیصل برای خونخواهی پدر ، بریاض حمله برد ، گروهی از مدافعین شهر از او طرفداری کردند . وی پس از زد و خوردهایی ، ریاض را بتصرف آورد و مشاری و چندتن از یارانش مقتول شدند . فیصل در اوایل سال ۱۲۵۰ بجانشینی پدر ، بر امارت نجد استقرار یافت . حکام شهرها و رؤسای قبائل از اطراف

آمدند و با او بیعت کردند و امارت نجد را به وی تهنیت گفتند .

آل رشید

فیصل در سال ۱۲۵۱ ، صالح بن عبدالمحسن ، امیر جبل شمر (بفتح شین و تشدید میم بروزن عنبر) را عزل کرد و بجای او عبد الله بن علی بن الرشید را قرار داد. عبد الله چون به شهر حائل مرکز جبل شمر رسید ، میان او و آل علی ، اعوان صالح امیر قبلی ، اختلاف شدیدی رخ داد و کار به زد و خورد کشید . عاقبت ، ابن الرشید ، صالح را در قصرش محاصره کرد ، سپس او را امان داد و از شهر بیرون راند و به فیصل نوشت که آغاز اختلاف و نزاع از طرف آل علی بوده است و فیصل سخن او را تصدیق کرد .

آل رشید از این پس ، در جبل شمر استقرار یافتند و در صدد توسعه متصرفات خود برآمدند ، حتی یکی از امرای این خاندان بنام محمد ، بر ریاض غلبه نمود و بشرحی که گفته خواهد شد ، عبد العزیز ، امیر سعودی را از نجد بیرون کرد و بکویت فرستاد ، لیکن با همه اینها ، قدرت ایشان دیری نپایید و عبد العزیز بن سعود بمبارزه با آنان پرداخت و در سال ۱۳۳۶ قمری (در حدود پنجاه و شش سال قبل) بکلی از میان رفتند . در زمان محمد ، امیر مقتدر آل رشید (۱۲۸۵-۱۳۱۵) بود که پای جهانگردان اروپایی بکوه شمر باز شد و همانطور که قبلاً گفته شد ، چند تن از اروپائیان آن ناحیه را از نزدیک دیدن کردند .

حمله مجدد ترکان به نجد و دستگیری و تبعید فیصل

گروهی از سپاهان مصری بفرماندهی احمد پاشا در مکه اقامت داشتند . احمد بن عون شریف مکه احمد پاشا را تحریک کرد تا بناحیهٔ عسیر حمله ور شود . اهالی عسیر ابتدا اظهار اطاعت نمودند ولی در فرصت مناسب مصریان را غافلگیر و آنان را تارومار کردند . قوای مصری دوباره بنجد حمله بردند و شهر

ریاض را متصرف گردیدند و امیر فیصل به احسا گریخت .

آنطور که در طول حملات عثمانیها به نجد معلوم و مسلم شد این بود که سپاه عثمانی و مصری به آسانی نجد را متصرف میشدند اما اقامتشان در آنجا، همراه بادشواریه‌های بسیاری بود و این امر یا با طبیعت آب و هوای آن حدود که بمزاج ترکان و مصریان ناسازگار بود، ارتباط داشت، یا معلول ناراحتیهایی بود که قبائل اطراف برای ایشان ایجاد میکردند یا عوامل دیگری از این قبیل، در هر حال نتیجه‌ای که از این عوامل عاید میشد این بود که عثمانیان پس از تصرف نجد، طولی نمی‌کشید که آن را رها میکردند و بحال خود میگذاشتند .

موضوع مزبور در این مورد نیز صدق کرد و سپاه عثمانی در ریاض و نجد رو بضعف نهاد و فیصل از احسا بر ریاض بازگشت، لیکن نتوانست آن را بتصرف آورد .

در سال ۱۲۵۴، خورشید پاشا فرمانده سپاه مصری، قوایی از ناحیه قصیم بفرماندهی یکنفر کرد بنام ملا سلیمان بر ریاض فرستاد و دستور داد اسماعیل آقا فرمانده قبلی بمصر عزیمت کند . پس از مدتی خود خورشید پاشا نیز به عنیزه آمد و بین او و فیصل مبارزات و وقایعی رخ داد که نتیجه نهائی آن تسلیم شدن فیصل و روانه کردن او بمصر بود .

فرار فیصل از مصر

صلاح الدین مختار درباره گریختن فیصل از مصر، دو قول نقل میکند یکی گفته ابن بشر در کتاب عنوان المجد فی تاریخ نجد، که فیصل با برادر و پسر عمو و دو فرزندش عبدالله و محمد، از قصری که حکام مصری با و اختصاص داده بودند، گریخت باین نحو که از روزه‌ای به ارتفاع هفتاد ذراع باطنابهایی که نهانی تهیه کرده بودند پائین رفتند و براسبانی که برای ایشان آماده شده بود سوار شدند و به کوه شمر گریختند .

دیگر، نوشته امین ریحانی است در کتاب نجد الحدیث که بموجب آن محمد علی پاشا و او را از زندان رها کرد تا بعنوان امیر نجد ببلاد خود بازگردد (و در این صورت، نمیتوان عنوان فرار بر آن نهاد).

صلاح الدین مختار، قول ابن بشر را، از این جهت که معاصر با فیصل بوده درست می‌شمرد^۱.

در هر صورت، چون فیصل بنجد بازگشت، کوه شمّر را مقر خویش قرارداد، در آن وقت یکی از بنی اعمام او بنام عبدالله بن ثنیان که از سال ۱۲۵۷ قدرتی بهم زده بود، در ریاض و اطراف آن حکمروایی میکرد. فیصل پس از وقایع و جریان هایی که رخ داد، ابن ثنیان را دستگیر و زندانی ساخت و او در زندان در گذشت.

فیصل از امراء مقتدر و باتدبیر آل سعود بود که فتنه هارا خاموش کرد و بعد از سالها هرج و مرج، آرامش و امنیتی بوجود آورد و بر متصرفات خود افزود، لیکن از سال ۱۲۶۸ ببعد، دوباره آشوب و اختلاف و ناراحتی، در نجد و اطراف پدیدار گشت و فیصل برای از میان بردن آنها، کوشش میکرد. وی در ماه رجب سال ۱۲۸۲ چشم از جهان فرو بست و بامرگ او اختلافات و اختلالاتی در حکومت سعودی آغاز گشت.

حکومت آل سعود پس از فیصل تا روی کار آمدن ابن سعود

بعد از فیصل فرزندش عبدالله به امارت نشست. از این تاریخ یعنی ماه رجب ۱۲۸۲ تا سال ۱۲۸۳ آرامش برقرار بود. اما در این سال، سعود برادر عبدالله نسبت با و نا فرمان شد و از پاره ای از امرای اطراف یاری خواست. سرانجام در جنگی که میان سپاه عبدالله (که فرماندهی آن را برادر دیگرشان محمد عهده دار بود) و سپاه سعود رخ داد، سعود زخم برداشت و شکست خورد و به احسا گریخت

و از آنجا رهسپار عمان شد.

در سال ۱۲۸۷ سعود به بحرین رفت و به آل خلیفه، امرای بحرین پناه برد و از ایشان خواست تا در برابر برادرش عبدالله، او را یاری کنند و امرای بحرین به او وعده کمک دادند. جمعی دیگر از مخالفان عبدالله و از جمله قبیله عجمان و آل مره به سعود پیوستند.

در جنگی که میان دوطرف روی داد، عبدالله از سعود شکست خورد و محمد دستگیر و زندانی شد و سعود احساء و ریاض را بتصرف آورد. بعد از چندی والی بغداد (از طرف سلطان عثمانی) بعنوان کمک به عبدالله، سپاهی بفرماندهی فریق پاشا بنجد فرستاد، این سپاه که عبدالله نیز همراه آن بود، سعود را بسختی شکست داد.

علاوه بر سپاه مزبور، عثمانیها نیروی دیگری بفرماندهی مدحت پاشا اعزام داشتند که این نیرو با کمک شیخ مبارک الصباح از امیران کویت از راه دریا وارد بندر عقیر (بندری در خلیج فارس، مقابل بحرین) شد.

در خلال این نقل و انتقالات، کسی در نهان، به عبدالله اطلاع داد که غرض اصلی مدحت پاشا دستگیر کردن وی و تسلیم شدن او به حکومت عثمانی است. از اینرو عبدالله بالطایف الحیل از میان سپاه عثمانی گریخت و به ریاض رفت و بکارهای خویش سر و صورتی داد. از جمله کارهای او در این وقت، هجوم به آل شمر و کشتن جمعی از مردان آن بود.

در سال ۱۲۹۰ سعود بر ریاض حمله کرد و برادرش عبدالله را شکست داد و او بکویت پناه برد. سعود هم در جنگی که با قبیله عتیه کرد بسختی شکست خورد و بر ریاض باز گشت. اوضاع همچنان آشفته بود. در سال ۱۲۹۱ امیر عبدالرحمن پسر چهارم فیصل بن ترکی، که در بغداد بود به احساء آمد و بجمع آوری قوا پرداخت. در این وقت نواحی اطراف، در تصرف نیروهای عثمانی بود. عبد الرحمن، نخست با سپاه عثمانی که در اطراف شهر هفوف متوقف بودند،

در آویخت ، پس از آن با آن عده از اعراب کویت که به مدحت پاشا کمک کرده بودند ، بمبارزه برخاست و آنان را در کوت ابراهیم و کوت حصار ، به محاصره افکند . اعراب مزبور از والی بغداد یاری خواستند و او نیرویی به کمک ایشان گسیل داشت . عبدالرحمن از این نیرو شکست خورد و بطرف ریاض رفت ، در این وقت که ذیحجه سال ۱۲۹۱ بود ، امیر سعود که به شهر حریمه رفته بود ، در گذشت ، و عبد الرحمن به امارت یا به اصطلاح خودشان به امامت ، استقرار یافت .

در سال ۱۲۹۳ پسران سعود ، با عبد الرحمن بمخالفت برخاستند و او ناگزیر از ترك ریاض شد و در بادیة عتیه به برادرش عبد الله پیوست ، عبد الله ، وی را گرامی داشت .

سپس عبد الله با عده ای جنگجو در حالی که عبد الرحمن نیز همراه او بود ، بسوی ریاض حرکت کرد . پسران سعود بی آنکه جنگی بکنند ، از ریاض بیرون رفتند و عبد الله در ریاض مستقر شد ، عبد الرحمن و برادر دیگرش محمد ، در هیچ کاری با عبد الله مخالفت نمی کردند .

از این پس تا سال ۱۳۰۸ هجری ، وضع آل سعود در اثر مخالفت هایی که بایکدیگر مینمودند و مبارزاتی که میان شان جریان داشت ، بسیار آشفته بود و بطرف ضعف و انحطاط میرفتند . در نتیجه آل رشید بر آنان غلبه کردند و محمد بن عبد الله الرشید بر ریاض دست یافت و حکومت نجد را بدست آورد و عبد الرحمن با خانواده خود و از جمله پسر جوانش عبدالعزیز رهسپار کویت شد ، امام محمد الصباح شیخ کویت مانع از ورود او بکویت گردید ، عبد الرحمن ناگزیر ببادیة نجد (الربع الخالی) روی آورد ، ابتدا نزد بنی مره ، سپس مدتی در میان قبیله عجمان (که اصل خود را ایرانی میدانستند) توقف کرد بعد از آن به قطر رفت و دوماه در آنجا ماند .

سلطان عبد الحمید سلطان عثمانی ، در صدد جلب دوستی عبد الرحمن برآمد

و در همراه شصت لیره طلا برای او مقرری تعیین کرد ، باین مناسبت شیخ کویت او را پناه داد و عبدالرحمن از قطر بکویت رفت و در آنجا ماند تا اینکه پسرش عبدالعزیز (بشرحی که گفته خواهد شد) سرزمین نجد را از این هرج و مرج جهانجرات داد و مملکت عربی سعودی را بوجود آورد .

صلاح الدین مختار از امین ریحانی نقل میکنند که حاکم احسا از طرف سلطان عثمانی بوسیله دکتر زخور عازار لبنانی به عبدالرحمن پیغام داد که اگر از سلطان اطاعت کند ، حکومت ریاض را باو خواهد سپرد ولی عبدالرحمن از قبول این امر عذر خواست ^۱ .

عبدالعزیز بن عبدالرحمن معروف به ابن سعود

هنگام اقامت عبدالعزیز و پدرش عبدالرحمن در کویت ، میان حکومت عثمانی و دولت انگلیس برای جلب توجه شیوخ عرب بسوی خود ، مبارزه شدیدی جریان داشت .

عبدالحمید دوم سلطان عثمانی احساس کرد که شیخ کویت بطرف انگلستان متمایل است ، از این روی بیاری عبدالعزیز الرشید امیر شمر که دشمن شیخ کویت بود ، شتافت و به او خبر داد که دولت عثمانی از اینکه وی کویت را ضمیمه متصرفات خود سازد ، ممانعتی ندارد ، عبدالعزیز الرشید از این امر بسیار مسرور شد زیرا معتقد بود که اگر این بند را بدست آورد ، پایه استواری برای دوام حکومت آل رشید خواهد بود . باین منظور در سال ۱۹۰۰ میلادی ، (۱۳۱۷ قمری) با افراد جنگجوی عشایر شمر ، آماده حمله بکویت شد .

امیر کویت قدرت مبارزه با او را نداشت ، لیکن با اندوخته فراوان مالی که در اختیار او بود عشایر عجمان و ضفیر و منتفق را با خود همراه ساخت و نیز دست یاری بطرف آل سعود دراز کرد و وعده داد که ریاض را بایشان برگرداند ،

عبدالعزیز بن عبدالرحمن را هم از مقاصد و اهداف خود آگاه نمود ، سرانجام شیخ مبارک بن الصباح امیر کویت و عبدالرحمن آل سعود و پسرش عبدالعزیز ، گ-رد هم بر آمدند و به مشورت پرداختند و به پایان دادن کار ابن الرشید مصمم شدند .

در سال ۱۳۱۸ قمری ، در جنگی که میان دوطرف روی داد ، شیخ کویت سخت شکست خورد ، و ابن الرشید تاپشت دروازه های کویت تاختن آورد ، اما ناگهان ناگزیر از عقب نشینی شد زیرا باقوای انگلیسی که از راه دریابرسر راه او قرار گرفته بودند ، مواجه گردیده بود ، و انگلیسیها از راه نصیحت به او گفتند که مصلحتش در مراجعت است ، و اگر جز این کند باتوپ های سنگین و بر قدرتی که همراه دارند ، او را تار و مار خواهند کرد ، و دمار از روزگارش بر می آورند ابن الرشید خواست از باب عالی عثمانی کمک بخواد ولی در اثر مذاکرانی که میان استامبول و لندن جریان یافته بود ، انگلستان دولت عثمانی را قانع کرده بود که ابن الرشید را یاری نکند .

از این جریان سود عمده را انگلستان برد که برای خود در خلیج فارس در سر راه هند ، جای پای استواری بدست آورد . شیخ کویت نیز از اینکه در معرض تهاجم قرار گیرد ، ایمن شد .^۱

عبدالرحمن و پسرش عبدالعزیز به اقامت در کویت ادامه میدادند و عبدالعزیز در این مدت به حلقه های درسی که تشکیل می شد حضور می یافت و علوم دینیرا فرا می گرفت .

تصرف ریاض از طرف عبدالعزیز

در مدتی که عبدالعزیز در کویت اقامت داشت ، همواره بیاد بلاد نجد مخصوصاً ریاض بود و از اینکه آل رشید بر این نواحی چیره شده اند رنج میبرد

و دائم در ناراحتی و اندیشه بود. عاقبت بعد از مذاکراتی که باید کرد و پس از آنکه مقصود خود را با شیخ کویت در میان گذاشت، تصمیم به هجوم بر ریاض و تصرف آن گرفت. در یکی از شبهای ظلمانی سال ۱۳۱۹ هجری در حالی که بیش از بیست و یکسال از عمر او نمیگذشت، با چهل تن از جوانانی که نسبت به او وفادار بودند، از جمله برادرش امیر محمد و پسر عمش امیر عبدالله، روی بر ریاض نهاد.

عبدالعزیز در ضمن يك سلسله عملیات قهرمانی که در منابع و هابی بتفصیل تمام ذکر شده است، در شوال سال ۱۳۱۹ شهر ریاض را بدست آورد و در همین روز فتح ریاض مؤذنان در موقع نماز ظهر فریاد برآوردند که حکم و فرمان، اول برای خدا، سپس برای عبدالعزیز بن عبدالرحمن است^۱.

عبدالعزیز، پس از تصرف ریاض در صدد برانداختن آل رشید برآمد. در سال ۱۳۲۰ بر قسمت جنوبی نجد غلبه یافت و در سال ۱۳۲۱ بر سدیر و وشم و قصیم، مستولی شد. در مبارزاتی که میان عبدالعزیز و ابن الرشید جریان داشت دولت عثمانی بطرفداری از آل رشید مداخله میکرد. در سال ۱۳۲۴ ترکان عثمانی از نجد بیرون رفتند و در همین سال، ابن متعب امیر آل رشید بقتل رسید و خاطر عبدالعزیز از جهت آل رشید، تا اندازه ای، آسوده شد.

در سال ۱۳۲۸ عبدالعزیز معروف به ابن سعود، در مقابل سه جبهه قرار داشت: ۱- آل رشید ۲- عموزادگانش که در جنوب نجد به مخالفت با او برخاسته بودند ۳- شریف حسین، شریف مکه.

وی در برابر دودشمن اول، شمشیر را حکم قرار داد و با سومی از راه سیاست وارد شد و این، نخستین برخورد میان ابن سعود و شریف حسین بود.

۱- شرح مطلب در کتاب تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۲ از صفحه ۳۰ تا ۴۰ و کتاب جزيرة العرب فی القرن العشرين از صفحه ۲۷۲ تا ۲۷۵ عامل عمده پیروزی عبدالعزیز این بود که در ریاض هواخواهان بسیاری داشت.

در سال ۱۳۳۰ دولت عثمانی، سخت به ناتوانی می‌گرایید و مطامع دولتهای بزرگ از هر طرف آن را احاطه کرده و بانبروی شکست خورده، از جنگ بالکان، کناره‌گیری نموده بود. ابن سعود از این فرصت استفاده کرد و به احسا حمله برد و آنجا را از زیر نفوذ عثمانی بیرون آورده و نفوذ خود را تا کرانه‌های خلیج توسعه داد و با انگلستان رابطه سیاسی برقرار نمود و این رابطه پیوسته در استحکام و پیشرفت بود.^۱

در چنگ بین الملل اول و بعد از آن

در سال ۱۹۱۴ میلادی آتش جنگ جهانی زبانه کشید، عثمانیان با آلمانها متحد شدند. ابن سعود خواست از فرصت استفاده کند و در اتحاد قبائل عرب بکوشد. وی به این منظور نامه‌هایی بشیوخ و امراء عرب نوشت، لیکن هیچیک به پیشنهاد او توجهی نکرد. ابن الرشید خود را در پناه دولت عثمانی قرار داد، ابن سعود نیز دوستی انگلیسیها را برگزید. در سال ۱۹۱۵ (۱۳۳۴ هـ) معاهده قطیف را با انگلستان منعقد نمود که بموجب آن حق نداشت بادولتهای دیگر رابطه برقرار کند و این امر آنطور که حافظ وهبه از سیاستمداران و رجال مطلع سعودی نوشته است، به این سبب بود که مشاورین ابن سعود در آن وقت، از آنچه در جهان میگذشت بی اطلاع بودند و نیروی استفاده از فرصت را نداشتند.

در هر حال، این اشتباه در معاهده جده که در سال ۱۹۲۷ انعقاد یافت جبران شد زیرا بموجب معاهده اخیر، بریتانیا باستقلال کامل ابن سعود و اینکه حق دارد بادولتهای دیگر رابطه داشته باشد یا پیمان اتحاد منعقد سازد، اعتراف کرد. ابن سعود بموجب همین حق، بر حائل مستولی شد و بزرگترین دشمن نجدی خود یعنی آل رشید را، از میان برد.^۲

۱ - حافظ وهبه صفحه ۲۷۵ و ۲۷۶ - انگلستان از سالها قبل یعنی از سال ۱۲۱۶ قمری درجده

نماینده‌گی برقرار کرده بود (تاریخ مکه ج ۲ صفحه ۱۰۱).

۲ - جزيرة العرب فی القرن العشرين صفحه ۲۷۶ و ۲۷۷.

ابن سعود و شریف حسین

ابن سعود بتدریج نفوذ خود را در تمام سرزمین نجد توسعه داد و همانطور که گفته شد ، رقیب نیرومند خود ، ابن الرشید را از میان برد و قبائل محلی را که بهیچ عنوان حاضر نبودند آرام سر جای خود بنشینند ، سرکوبی کرد ، حتی قبیلهٔ عجمان را که از سرسخت‌ترین و دلیرترین قبائل نجد بودند ، سر جای خود نشاند ، و چون دیگر از داخلهٔ نجد ، تقریباً نگرانی نداشت ، در صدد برآمد حکومت خود را توسعه دهد و حجاز را بتصرف آورد و حرمین شریفین را ضمیمهٔ حکومت خویش کند . در این اوان ، عامل دیگری بوجود آمده بود که امکان داشت در پیشرفت او بسیار مؤثر واقع شود و آن تشکیل جمعیهٔ الاخوان بود که از جان و دل به وی کمک میکردند و در راه انجام مقاصد او از هیچ گونه جانفشانی مضایقه نداشتند (اگرچه گاهی نیز برای او ایجاد مزاحمت میکردند که شرح آن در بخش مربوط به اخوان خواهد آمد .) اما در مقابل ابن سعود ، در راه رسیدن باین منظور یعنی تصرف حجاز ، مرد نیرومندی هم چون شریف حسین قرار داشت که با وجود او دست یافتن به حجاز و حرمین شریفین ، کاری بس دشوار بود .

در اینجا مناسب بنظر میرسد که قبل از پرداختن بشرح مبارزات ابن سعود با شریف حسین که بتصرف حجاز از طرف ابن سعود ، منجر شد ، در خصوص شرفاء مکه مخصوصاً شریف حسین ، بطور اختصار شرحی داده شود .

شرفاء مکه

اطلاق نام شریف بروالیان مکه معظمه از قرن چهارم هجری معمول گردید و قبل از این تاریخ به آنان والی گفته میشد . نخستین والی که از طرف پیغمبر اکرم برای مکه معین شد ، عتاب بن اسید (بفتح همزه) بود که در سال هشتم هجری که سپاه اسلام مکه را فتح کردند ، باین سمت برگزیده شد .

از بعد از رحلت پیغمبر ﷺ تا اواسط قرن چهارم ، وایان مکه از طرف خلفا تعیین میگردیدند (در این مدت گاهی کسان دیگری غیر از خلفا برای شهر مقدس چیره میشدند که وضع دیگری پیدا میکرد) در حدود سال ۳۵۸ هجری ، پس از آنکه کافور اخشیدی والی مقتدر مصر از طرف خلفای عباسی ، رخت از جهان بست و قبل از آنکه خلفای فاطمی مصر را متصرف شوند ، یکی از سادات حسنی بنام جعفر بن محمد بن الحسن ، از اولاد حسن مثنی بر مکه غلبه کرد و بعد از آنکه المعز لدین الله فاطمی ، مصر را بدست آورد . جعفر بنام او خطبه خواند^۱ . بعد از جعفر فرزندان او بجای او قرار گرفتند و از این پس امارات مکه مخصوص سادات آل ابیطالب بود که به اشراف یا شرفاء مکه ، معروف هستند^۲ .

شرفاء مکه به چهار طبقه تقسیم میشوند ، سه طبقه از سال ۳۵۸ تا سال ۵۹۸ بر مکه فرمانروایی کردند و طبقه چهارم که به آل قتاده شهرت دارند از سال ۵۹۸ تا سال ۱۳۴۴ هجری که ابن سعود ، شریف حسین ، آخرین شریف مکه را از حجاز بیرون راند ، امارت مکه را بعهده دار بودند .

در سال ۹۲۲ هجری ، پس از آنکه سلطان سلیم عثمانی ، مصر را فتح کرد شریف مکه نسبت به او ، اظهار انقیاد نمود . تازمانی که عثمانیان قدرت داشتند ، شرفا فرمانبر آنان بودند اما بعد از آنکه روضه صف نهادند ، شرفا با اینکه خود را بظاهر خادم سلطان میدانستند ، لیکن میکوشیدند تا در حجاز قدرت و نفوذ کلمه بیشتری پیدا کنند^۳ .

تاریخ شرفاء مکه از جنگها و زد و خوردها و امور دیگری از این قبیل آمیخته است که بتفصیل در کتب تاریخ ذکر شده و قلم دوستان و دشمنان درباره ایشان ، مطابق معمول ، متفاوت بلکه دو نقطه مقابل میباشد .

۱ - تفصیل مطلب در شفاء الغرام قاسی ج ۲ از صفحه ۱۶۲ تا ۱۹۳ .

۲ - شریف در آن زمان مفهوم کلمه سید را در ایران داشت و جز به آل علی (ع) ، تقریباً بکس دیگری ، گفته نمیشد .

۳ - حافظ وهبه از صفحه ۱۶۶ ببعد .

شریف حسین

شریف حسین ، آخرین شریف مکه ، در سال ۱۲۷۰ هجری در اسلامبول تولد یافت ، هنگامی که پدرش (شریف علی) بعنوان امیر مکه انتخاب شد ، وی همراه پدر به مکه رفت . در سال ۱۲۹۹ بعد از آن که عمویش شریف عون^۱ ، به امارت مکه رسید ، حسین بنا بدرخواست شریف عون از باب عالی (دربار عثمانی) ، به اسلامبول تبعید شد . وی در اسلامبول بود تا سال ۱۹۰۸ میلادی که در این سال به امارت مکه نائل گردید . وظیفه حسین این بود که آرامش در بلاد عرب برقرار سازد و در تقویت نفوذ عثمانیان در آن نواحی بکوشد .

شریف حسین ، برخلاف شریفان دیگر که خود را از مردم جدا نگاه میداشتند و بامردم ، با جبروت و تکبر رفتار میکردند ، مردی متواضع و عادل بود و نسبت بمردم مکه علاقه و تعصب داشت و از منافعیشان دفاع میکرد ، همچنین دارای همتی عالی و دامن پاك بود^۲ .

۱- طبق نوشته تاریخ مکه ، عثمانی ها در زمان شریف عون تغییراتی در وضع مسجد الحرام دادند ، از جمله اینکه تا آن زمان در مسجد الحرام قسمتی به نماز زنان اختصاص داشت که آن را قفس زنان میگفتند و دیواری این قسمت را از قسمتهای دیگر مسجد جدا میکرد ، در سال ۱۳۰۱ قمری ، در زمان شریف عون ، این دیوار فاصل برداشته شد .

۲- حافظ وهبه صفحه ۱۶۹ و ۱۷۰- اما صلاح الدین مختار ، شریف را مردی خود- خواه و خودپسند معرفی کرده و گفته است که موقعی که بعقبه تبعید شده بود ، بدیدن او رفتم ، چون با او مصافحه کردم ، دو چشم درشت خود را بمن دوخت یعنی که دست مرا ببوس ولی من نبوسیدم . وی در عقبه در کارهای مأمورین بندر و در امور مربوط به فرمانده پادگان آنجا مداخله میکرد و برای فرزندش ملک علی که در جده بود ، فرمان صادر مینمود . (ج ۲ صفحه ۲۹۵)

مخالفت شریف با عثمانیها و انقلاب حجاز

ترکان عثمانی از قرن دهم هجری (زمان سلطان سلیم) نفوذ خود را در سرزمین‌های عرب بسط دادند و قسمت مهمی از بلاد عرب و درموردی، تمام بلاد عرب، جزو امپراطوری عثمانی قرار گرفت. لیکن عربها، در مقابل عثمانیان، مرتب شورش می‌کردند و از نواحی مختلف از قبیل عسیر و نجد و سوریه ندای مخالفت برمی‌خواست.

حافظ وهبه می‌گوید: واقعیت غیرقابل انکار این است که ترکان عثمانی مردانی جنگجو و فاتح بودند، اما اهل تمدن و آبادانی نبودند از این‌روی بلاد ترك و عرب که مدتی طولانی، تحت تسلط ایشان قرار داشت، در حال عقب ماندگی بود و سیر قهقراپی می‌کرد، این امر باعث شد که آزادی‌خواهان عرب و ترك بیکدیگر پیوستند و جمعیت‌های سری تشکیل دادند و شورشهایی بپا داشتند تا بسقوط سلطان عبدالحمید سلطان عثمانی و اعلان حکومت قانونی از طرف دولت عثمانی انجامید. جوانان عرب امید داشتند که سرزمینشان در سایه قانون به اصلاحاتی، نائل آید، لیکن برخلاف انتظار ایشان، عثمانیها تغییر رویه ندادند و مانند سابق، عمال عثمانی حاکم و مردم سرزمینهای عرب، محکوم بودند، بدین جهت، عرب‌ها بفکر بدست آوردن حقوق خود افتادند و علاوه بر جمعیت‌های سری، احزاب سیاسی نیز تشکیل دادند که مهمترین آنها عبارت بود از: جمعیت قحطانی که در سال ۱۹۰۹ در اسلامبول بوجود آمد، و جمعیت عهد که شعبه‌ای از جمعیت قحطانی بود و در سال ۱۹۱۳ ایجاد شده بود، دیگر جمعیت لا مرکزیه که در مصر در سال ۱۹۱۲ بوسیله سید رشید رضا و چند تن دیگر تشکیل یافته بود.

بتدریج شعبه‌های این جمعیت‌ها در شهرهای بزرگ عربی مانند بغداد و دمشق و حلب و حمص و حماة و بیروت بوجود آمد.

در سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ مبارزه شدید و تندی میان روزنامه‌های عربی و عثمانی جریان داشت. پاره‌ای از نویسندگان عثمانی در تألیفات خود به عرب‌ها طعنه می‌زدند و کسانی از آنان را که گرد اصلاحات می‌گشتند، متهم می‌کردند که اقدامات ایشان بحساب بیگانگان است و دست اجنبی است که این جمعیت‌ها را اداره می‌کند.

از طرفی دانشجویان عرب مقیم پاریس، بفکر تشکیل انجمنی افتادند، همچنین پیشنهاد هائی درباره استیفای حقوق عرب با جمعیت لامرکزی مصر، در میان گذاشتند که شورای عالی جمعیت مذکور با آن پیشنهاد ها موافقت کرد و نمایندگانی به پاریس اعزام داشت و انجمن دانشجویان در سال ۱۹۱۳ در سالن بزرگ جمعیت جغرافیایی پاریس تشکیل یافت.

عثمانی‌ها در برابر این اقدامات، اول شدت عمل به خرج دادند و جمعی از اصلاح طلبان را در بیروت دستگیر کردند ولی با عکس العمل مردم و تعطیل بازار مواجه شدند و بهتر دیدند که از راه دیگر وارد شوند و با عرب‌ها بصورت ظاهر کنار آیند. تدبیر دیگری نیز بکار بردند که بسیار مؤثر واقع شد و موجب اختلاف میان اصلاح طلبان گردید. تدبیر مزبور این بود که به جمعی از آنان مقاماتی تفویض کردند، از جمله سید عبدالحمید زهراوی، رئیس انجمن پاریس را به عضویت مجلس اعیان برگزیدند و به چندتن از جوانان اصلاح طلب، مشاغل مهمی دادند.

این امر جوانان عرب را نسبت به این افراد، خشمناک ساخت و می‌گفتند که اینان در امانت خیانت کردند زیرا مابایشان اعتماد کرده بودیم. این جریان دیری نپایید زیرا جنگ بین الملل شروع گردید^۱، و همانطور که خواهیم گفت، وضع حکومت عثمانی دگرگون شد.

شروع انقلاب و داستان خلافت شریف حسین

در میان مقامات عالی ترك شایع شده بود که شریف حسین در نهان مشغول اقداماتی است تا از ترکان جدا گردد و اینکه فرزندان او در اثنای عبور از مصر با تماس گرفتن بالرد کیمچنر (سیاستمدار معروف انگلیسی) زمینه کار را فراهم میسازند ، و باز شهرت داشت که منظور شریف تنه جدایی از ترکان نیست بلکه کوشش میکند ، خلافت را نیز از ایشان بازستاند ^۱ .

عثمانیان برای جلوگیری از خطری که ممکن بود برای ایشان پیش آید ، یکی از رجال خود بنام وهیب بك را بعنوان والی به حجاز فرستادند تا این مهم را از میان بردارد .

شریف از تمام جریانهایی که برضد او انجام می یافت ، مطاع میشد و با دوران دیشی میکوشید تادر دام نیفتد . در این هنگام ، دولت عثمانی بضدیت با انگلستان و فرانسه با آلمان متحد شده و به آن دو کشور اعلان جنگ داده بود ، و دولت انگلستان مذاکره با شریف حسین را که قبلا بوسیله لرد کیمچنر شروع شده بود ، تعقیب کرد و دوطرف در خط مشی خود توافق کردند ^۲ .

۱ - موضوع خلافت سلاطین عثمانی این بود که هنگام تصرف مصر از طرف سلطان سلیم عثمانی در سال ۹۲۳ هجری ، خلیفه عباسی دست نشاندۀ ممالیک ملقب به المتوکل علی الله را به اسلامبول فرستاد و در آنجا او را وادار کردند حق خلافت و ودایع خلافت که عبارت بود از عصا و شمشیر و ردائی (و چند چیز دیگر که همه آنها امروز در موزه توپ قاپی اسلامبول نگهداری میشود .) که مدعی بودند از پیغمبر (ص) باقی مانده ، به سلطان سلیم تفویض کند .

از این تاریخ بعد ، سلاطین عثمانی خود را خلیفه میدانستند . خلافت عباسی را در مصر پس از انقراض عباسیان در بغداد ، فرمانروایان مصر که به ممالیک معروفند . بوسیله یکی از فرزندان خلفای عباسی بوجود آورده بودند .

۲ - حافظ وهبه صفحه ۱۷۶

از این پس میان رجال سیاسی دولت بریتانیا و شریف حسین نامه‌هایی رد و بدل شد که متن قسمتی از آنها در کتابهای جزیره العرب فی القرن العشرين^۱ .
والثورة العربیة الکبری^۲ ، ثبت است .

در یکی از این نامه‌ها به امضای سر آرتور ماکماهون ، تصریح شده است که انگلستان با استقلال بلاد عرب راغب است و زمانی که مسئله خلافت عنوان شود ، آن را تصویب میکند . ماکماهون در مورد دیگر میگوید که مایکبار دیگر ، آشکارا میگوییم که پادشاه بریتانیای کبیر از اینکه خلافت ، بادست يك عرب حقیقی منسوب به خاندان مبارك پیغمبر ﷺ باز گرفته شود ، خوش آمد میگوید .

در میان عوامل گوناگونی که شریف حسین را وادار بمخالفت با عثمانیها میکرد ، ظاهراً مؤثر تر از همه ، وعده‌های مساعدتی بود که انگلیس‌ها به او میدادند .

در این مورد ، باید بکوشش‌های کولونل لورنس مرد مرموز انگلیسی که در آن ایام در حجاز بود ، توجه داشت . وی سالها در شبه جزیره عربستان اقامت داشت و لباس عربی دربر میکرد . در جریان انقلاب حجاز در اواخر سال ۱۳۳۴ قمری ، شریف حسین و یارانش از لورنس که کارمند مخابرات انگلستان بود ، خواستند که وضع میدان‌های جنگ اطراف مدینه را بطور کامل بایشان گزارش دهد ، و نوع احتیاجات هر يك از آن میدانها را بدست آرد ، تا قوای لازم بهر میدان فرستاده شود . لورنس (در مدینه) به فیصل و علی ، فرزندان شریف حسین پیوست و بجستجوی کار سپاهیان پرداخت و نتیجه مشاهدات و تفحصات خود را ، باشتاب ارسال داشت . کمکهای انگلستان نیز

۱- از صفحه ۱۷۸ به بعد

۲- ج ۱ از صفحه ۱۲۵ به بعد

پی در پی میرسید و چهار طیاره انگلیسی سپاه شریف را یاری میکردند^۱.

در هر صورت، نخست در مدینه، سپس در مکه میان قوای شریف حسین و سپاهیان عثمانی، زد و خورد آغاز گشت. در این هنگام فرمانده پادگان عثمانیها در مدینه، یکی از مردان مقتدر عثمانی بنام فخری پاشا بود. این پادگان مرتب از طرف حکومت عثمانی، تقویت میشد. شریف نیز به جمع آوری قوا پرداخته بود و از امرای اطراف، طلب یاری میکرد. فرزندان شریف هم برای کمک به پدر، چه از راههای سیاسی و چه از طرق دیگر، بسیار کوشش مینمودند.

شروع زد و خورد، روز نهم ژانویه ۱۹۱۶ در مدینه بود که فخری پاشا قوای شریف را شکست داد، لیکن نبرد ادامه یافت و چون فخری پاشا، سخت نیرومند بود، شریف، ناچار از انگلستان کمک خواست اما پس از چهار ماه مذاکره، انگلیسها، برخلاف انتظار شریف، عده کمی سرباز مصری و انگلیسی بیاری او فرستادند و گویا دلسردی شریف از انگلیسیها، از همین وقت، شروع شده است.

شریف در گردآوری نیرو، بسیار کوشش میکرد، از طرفی جنگ بین الملل به پایان خود نزدیک میگردد و با پایان یافتن جنگ، طومار حکومت عثمانی، پیچیده میشد.

مقارن خاتمه یافتن جنگ جهانی، شریف حسین، فخری پاشا را در مدینه محاصره کرده بود، (در اواخر جنگ که وضع عثمانیها، بشدت آشفته شده بود، نمیتوانستند، به فخری پاشا کمک کنند) در همین اوان نیروی ترك از حجاز فرا خوانده شد و در نتیجه، شریف حسین، بدون مزاحمی، فرمانروای حجاز شد.

حکومت شریف حسین

در روز پنجشنبه ششم محرم ۱۳۳۵ قمری مطابق سوم دسامبر ۱۹۱۸ میلادی در مکه با شریف حسین بعنوان پادشاه عرب، بیعت کردند. بامداد روز دیگر، شیخ عبدالله بن سراج، مفتی حنفی از طرف وی به سمت قاضی القضاة، معین گردید، سایر متصدیان امور نیز تعیین شدند و در همان روزها، فرمان تشکیل مجلس شیوخ (پارلمان) راهم، صادر کرد.

شریف، چند سالی بطور دلخواه، فرمان راند ولی پایه‌های حکومت او به دلایل ذیل، لرزان بود:

۱- دولت انگلستان و فرانسه، عنوان پادشاهی او را بر عرب نپذیرفتند بلکه پس از مدتی دراز، حکومت وی را، تنها بر حجاز بر رسمیت شناختند.

۲- رقیب نیرومند و باتدبیری مانند ابن سعود، داشت که با تمام قوا میکوشید حجاز را از چنگ او، خارج سازد، در صورتیکه شریف، وی را نادیده گرفته بود.

۳- در تشکیل حکومت واحد عربی، با هیچیک از فرمانروایان و امرا و شیوخ عرب، مذاکره و مشورت نکرده بود و طبعاً ایشان هم زیر بار فرمان او نمی‌رفتند.

بنابراین باید گفت که شریف در اعلام فرمانروایی بر جهان عرب کمی عجله بخرج داد، همانطور که قبلاً نیز در شروع انقلاب، عجله کرده و قبل از آماده شدن مقدمات کار، به آن دست زده و با قوای عثمانی به جنگ برخاسته بود.

شریف حسین و خلافت

شریف تا سال ۱۳۴۲ قمری، تقریباً بطور دلخواه حکمرانی کرد، در این مدت دوتن از فرزندان او به حکومت رسیده بودند، یکی ملک فیصل دیگری

امیر عبدالله که بعد از جنگ بین الملل اول، اولی به حکومت عراق و دومی به امارت شرق اردن نائل گردیده بودند^۱.

شریف حسین در این سال (۱۳۴۲) عنوان خلافت نیز پیدا کرد به این توضیح که در سفری که به شرق اردن، مقر حکومت پسرش امیر عبدالله کرده بود، نمایندگان از قبائل آمدند و رغبت خود را در برگزیدن وی به خلافت اظهار داشتند. در نتیجه در مجلسی که از این نمایندگان تشکیل یافت، شریف حسین، به خلافت مسلمانان، منصوب شد و حکومت شرق اردن، بیعت با او را بعنوان خلیفه، اعلام داشت. این امر هنگامی وقوع یافت که مصطفی کمال مؤسس ترکیه جدید، خلیفه عثمانی را از ترکیه بیرون رانده و خلافت را ملغی اعلام کرده بود. هنوز بلقب شریف که ملك العرب بود، لقب امیر المؤمنین اضافه نشده بود که بمکه بازگشت تا بر تخت خلافت تکیه زند^۲.

حملة ابن سعود به حجاز

سلطنت شریف حسین در حدود هشت سال دوام یافت، اما بعلل گوناگونی که به شمه‌ای از آنها اشاره شد، متزلزل و غیر قابل اطمینان بود. ابن سعود در این مدت، گرچه بنظر میرسید، انزوا اختیار کرده و ظاهراً مزاحمتی برای شریف نداشت، لیکن بادوراندیشی، بهمانه‌ای که سر راه حمله به حجاز قرار داشت می‌اندیشید و منتظر فرصت می‌بود.

ابن سعود به دوامر، بیشتر توجه داشت: یکی اینکه در صورت حمله او به حجاز، آیدادولت انگلیس ساکت خواهد نشست؟ دیگر اینکه دوپسر نیرومند شریف حسین، ملك فیصل و امیر عبدالله فرمانروایان عراق و اردن، ناگزیر

۱- بعد از جنگ بین الملل دوم، عراق استقلال پیدا کرد و امارت شرق اردن (یاماوراء اردن)

به سلطنت تبدیل شد و نام امیر عبدالله به ملك عبدالله تغییر یافت.

۲- تاریخ مکه ج ۲ صفحه ۲۳۲.

بیاری پدر خواهندشتافت .

درمورد انگلیسها ، آنطور که مؤلف تاریخ مکه نوشته است^۱ ، مطامع استعماری ایشان اقتضای میکرد که بندر عقبه را ، از حجاز جدا سازند و ادعا میکردند که آن را ضمیمه شرق اردن که تحت حکومت امیر عبدالله ، فرزند شریف حسین است ، خواهند ساخت .

شریف در این خصوص ، به انگلیسها ، سخت پرخاش کرد و آنان در عوض او را در مقابل رقیب دیرینه اش ابن سعود ، تنها گذاشتند . عاقبت ابن سعود ، تصمیم گرفت به حجاز حمله ور شود ، از این روی در غره ماه ذی قعدة سال ۱۳۴۲ در ریاض انجمنی مرکب از علما و رؤسای قبائل بریاست پدرش عبدالرحمن تشکیل داد . ابتدا عبدالرحمن آغاز بسخن کرد و گفت نامه هائی رسیده و از مادر خواست سفر حج کرده اند ، من آن نامه هارا نزد فرزند خود عبدالعزیز فرستاده ام ، او ، امام شماس^۲ ، هر چه میخواهید از او بخواهید . سپس ابن سعود خطاب به حاضرین چنین گفت : نامه های شما رسید و از شکایت شما آگاه شدم ، هر چیزی پایانی دارد و هر کاری باید بموقع خود انجام گیرد . بعد از سخنان ابن سعود ، مذاکراتی جریان یافت و در نتیجه همه حاضران حمله به حجاز را تأیید کردند . مدت سه سال بود که شریف حسین به نجدیان ، اجازه حج نداده بود .

ابن سعود به دنبال تصمیم به جنگ ، سپاهی بفرماندهی سلطان بن بجاد بسوی مکه ، گسیل داشت . سپاه مزبور ، بعد از چند زد و خورد ، در ماه صفر سال ۱۳۴۳ طائف را فتح کرد .

طبق نوشته صلاح الدین مختار ، شریف حسین (وی پس از رسیدن به سلطنت ملک حسین نامیده میشد) چون وضع خود را وخیم دید ، از سفیر بریتانیا در جده

۱- ج ۲ صفحه ۲۳۶

۲- وهابیان ، فرمانروایان خود را ، امام مینامند .

یاری خواست ، سفیر باو وعده داد که درخواست وی را بدولت متبوع خویش اطلاع دهد .

شریف از جده بمکه بازگشت و منتظر کمک انگلستان نشست ولی آن دولت در جواب درخواست او به سفیر خود اشعار داشته بود که جنگ میان ابن سعود و ملک حسین يك جنگ مذهبی است که انگلستان ، بخود اجازه مداخله در آنرا نمیدهد ، اما اگر زمینه را مساعد بیند ، حاضر به میانجیگری میباشد ^۱ .

تفویض سلطنت به ملک علی

در همین هنگام ، جمعیتی درمکه بنام حزب وطنی تشکیل یافت که هدف نهائی آن رها ساختن حجاز از وضع آشفته ای بود که دچار آن گردیده بود . جمعیت مزبور ، مقرر داشت که ملک حسین ، بنفع فرزند خود ملک علی ، از حکومت کنار برود و ملک علی فقط پادشاه حجاز باشد .

حزب وطنی باین منظور در تاریخ چهارم ربیع الاول سال ۱۳۴۳ ، تلگرافی به امضای یکصد و چهل تن از علما و اعیان و تجار و صنوف دیگر به ملک حسین مخابره کرد و موضوع مزبور را به او تکلیف نمود . ملک حسین ناگزیر پذیرفت و حزب وطنی در روز بعد ، ضمن تلگرافی ، ملک علی را که در جده بود از جریان آگاه ساخت و او بمکه آمد و در تاریخ پنجم ربیع الاول سال ۱۳۴۳ زمام امور را در دست گرفت ، اما این تدبیر ، هیچ مشکلی را حل نکرد زیرا ابن سعود به ملک علی همان نظری را داشت که بملک حسین پدرش دارا بود ^۲ و پیشروی در سرزمین حجاز را کماکان ادامه میداد .

۱ - المملكة العربية السعودية ج ۲ صفحه ۲۹۹ و ۳۰۰ و بنا بگفته جرج آنتونیوس دولت انگلستان گفته بود اگر طرفین درخواست کنند که میان آنها ، حکم شود ، در کارشان مداخله خواهد کرد (بقطعة العرب ص ۴۵۵) .

۲ - صلاح الدین مختار ج ۲ از صفحه ۳۰۰ ببعده .

پایان کار شریف حسین

ملك حسين ، پس از کناره گیری از حکومت ، از مکه بسوی جدّه حرکت کرد و روز دهم ربیع الاول وارد جدّه شد . در شب شانزدهم ماه مذکور ، خود و غلامانش با کشتی بطرف بندر عقبه روانه شدند . پس از رسیدن بمقصد ، در راه پیشرفت ملك علی و كمك به او کوشش فراوان میکرد و بدوام حکومت وی امید بسیاری داشت ، در همین حال دولت انگلستان بوسیله یکی از امیر البحرهای خود بملك حسين اخطار کرد که در مدت سه هفته بندر عقبه را ترك کند و بهر کجا میخواهد برود .

وی ابتدا این اخطار را نپذیرفت اما پس از جریاناتی که رخ داد و ذکر آن از سخن ما خارج است ، مجبور شد ، سوار کشتی شود و رهسپار جزیره قبرس گردد .

شریف طوری نسبت به انگلیسها بدبین شده بود که غذا جز از دست آشپز مخصوص خود نمیخورد و میترسید وی را مسموم کنند .

شریف تا سال ۱۹۳۱ میلادی در قبرس ماند ، در این سال بیمار شد و چون بیماری او شدت یافت ، وی را به عمان (پایتخت اردن و مرکز پسرش امیر عبدالله) بردند و در آنجا در همان سال وفات یافت و در جوار قدس شریف در بیت المقدس بخاك سپرده شد^۱ .

ابن سعود در مکه

سرزمین حجاز ، بجز مدینه و جدّه و بندرینبع در تصرف قوای ابن سعود افتاده بود ، ملك علی در جدّه میزیست و به جمع آوری نیرو سرگرم بود ، از طرفی نمایندگان از دوسوی ، در آمدورفت بودند ، تا مگر قضیه با صلح فیصله

یابد اما هیچ نتیجه‌ای نمی‌گرفتند.

در روز دهم ربیع الثانی سال ۱۳۴۳ ابن سعود به نیت عمره، از ریاض بسوی مکه حرکت کرد و بفرمانروایان اطراف از جمله امام یحیی پادشاه یمن نوشت تا نمایندگان از طرف خود بمکه اعزام دارند تا این نمایندگان که نمایندگان جهان اسلام هستند، بایکدیگر درباره‌ی اینکه چگونه بیت الله الحرام، از تمایلات سیاسی دور نگاه داشته شود، تبادل فکر نمایند.

ابن سعود در حالی که جمع کثیری از سپاهیان و علمای نجد و جمعی از خاندان شیخ محمد بن عبدالوهاب و عده‌ای از رؤسای قبایل، همراه او بودند، در مدت بیست و چهار روز به نزدیکی مکه رسید. در کوه عرفات ابن لوی، یکی از فرماندهان سپاه او در مکه، با هزارتن از جمعیت اخوان، به استقبال وی آمد.

ابن سعود از اسب پیاده شد آنگاه رهسپار مسجد الحرام گردید و بطواف خانه کعبه پرداخت. ورود او بمکه غروب روز هفتم ماه جمادی الاولی سال ۱۳۴۳ بود.

مباحثه علمای نجد و علمای مکه

روز بعد، علمای مکه که در رأس آنان شیخ عبدالقادر شیبی کلیددار خانه کعبه^۱ قرار داشت، بدیدن ابن سعود آمدند. ابن سعود، در خطاب به علما

۱ - طبق نوشته ازرقی (اخبار مکه ج ۱ صفحه ۱۱۰) از زمان جاهلیت افتخار کلیدداری خانه کعبه را، بنی عبدالدار داشته اند. بعد از فتح مکه، سمت ایشان از طرف پیغمبر (ص) تثبیت شد به این نحو که پیغمبر اکرم (ص) کلید خانه را به عثمان بن ابی طلحه از قبیله بنی عبدالدار عطا فرمود و گفت این امانت خداست در نزد شما که هر کس آن را از شما بگیرد ظالم است. عثمان در خدمت پیغمبر (ص) بمدینه رفت و کلید را به پسر عمش

سخنانی ایراد کرد و در ضمن آن از دعوت محمد بن عبدالوهاب یاد کرد و اظهار داشت که احکام دینی ما، طبق اجتهاد احمد بن حنبل است، حال اگر این سخنان در نزد شما پذیرفته است، بیایید تا برای عمل کردن بکتاب خدا و سنت خلفای راشدین بایکدیگر بیعت کنیم. همه بایبعت موافقت کردند، سپس یکی از علمای مکه، از ابن سعود خواست که مجلسی فراهم آورد تا علمای مکه و نجد در اصول و فروع مذهب، به مباحثه پردازند، وی این پیشنهاد را پذیرفت و در روز یازدهم جمادی الاولی، پانزده تن از علمای مکه و هفت تن از علمای نجد، گرد آمدند و مدتی بحث کردند، در نتیجه بیانیهای از طرف علمای مکه صادر شد، مبنی بر اینکه در پاره‌ای از مسائل اصولی، میان ما و علمای نجد، موافقت گردید، از جمله اینکه هر کس میان خود و خدا واسطه قرار دهد، چنین کسی کافر است و تا سه بار توبه داده میشود و اگر توبه نکرد، باید بقتل برسد، دیگر اینکه ساختمان بر روی قبور و چراغ افروختن در اطراف قبور و اداع نماز در نزد قبور، حرام است، همچنین هر کس خدا را بجایه و مقام کسی بخواند، مرتکب بدعت شده و بدعت در شریعت، حرام است.^۱

سقوط جدّه

در حدود یکسال یعنی تا ماه جمادی الاولی سال ۱۳۴۴ میان نیروهای ابن سعود و ملک علی، در جدّه مبارزات و زد و خورد جریان داشت، در اواخر ماه مزبور، ملک علی، آمادهٔ بیرون رفتن از جدّه و تسلیم آن به ابن سعود گردید، و

→ شیهه سپرد و این افتخار در اولاد شیهه باقی ماند. اکنون نیز کلیدداران کعبه از همین خاندان هستند که به شیهی معروفند. ابن تیمیه گوید (کتاب السیاسة الشرعیة ص ۶) عباس از پیغمبر (ص) کلید کعبه را خواست ولی برای برگرداندن کلید به بنی شیهه آیه «ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها» نازل شد.

در مقابل این عمل ، شرایطی بوسیله گوردون ، کنسول انگلستان در جده ، به ابن سعود پیشنهاد کرد ، در روز اول جمادی الثانیه ، کنسول و ابن سعود بایکدیگر ملاقات کردند و کنسول شرایط ملك علی را که هفده فقره بود به ابن سعود تسلیم نمود و ابن سعود آنها را پذیرفت . روز چهارم همان ماه ، کنسول به ابن سعود خبر داد که ملك علی بر کشتی انگلیسی بنام کورن فلاور سوار شده و عازم عدن است تا از آنجا بعراق رود .

بامداد روز ششم ماه جمادی الثانیه ، کشتی حامل ملك علی بطرف عدن حرکت کرد و صبح روز هفتم ابن سعود روانه جده گردید و هنگام ورود بشهر در محله کندره استقبال عظیمی از وی بعمل آمد^۱ .

تصرف مدینه

هنگامی که ابن سعود در محل بحره (در سر راه مکه بجده) بود ، فرستاده مخصوصی از طرف امیر مدینه ، شریف شحات ، نزد او آمد و نامه امیر مدینه را مبنی بر اظهار اطاعت با و تسلیم کرد ، شریف شحات در نامه خود از ابن سعود خواسته بود ، امیری از جانب خود بمدینه فرستد ، ابن سعود بمکه بازگشت و پسر سوم خود ، امیر محمد را برای این منظور تجهیز کرد ، امیر محمد با عده ای از سپاهیان ، در روز ۲۳ ربیع الثانی بمدینه رسید و غرض از آمدن خود را با اطلاع اهالی رسانید .

فرمانده پادگان مدینه از طرف ملك علی ، حاضر به تسلیم نشد اما بواسطه نداشتن آذوقه و وسائل و اینکه ملك علی هم نتوانسته بود اورا یاری کند ، بعد از دوماه پایداری ، مدینه را به امیر محمد تسلیم کرد و امیر محمد در صبح روز شنبه

۱۹ جمادی الاولی سال ۱۳۴۴ شهر را متصرف شد^۱.

ویرانی مقابر و مشاهد

قبلاً گفته شده است که وهابیان بهر جادست می یافتند، کلیه مشاهد و مزارات را با خاک یکسان می کردند. هنگام تصرف شهرهای حجاز نیز این کار را کردند. قسمتی از مقابر و مشاهد مکه و اطراف را در مرتبه اول که آنجا را بتصرف آوردند و جلو تر شرح داده شده است، خراب کرده بودند، در این مرتبه، آنچه در مکه باقیمانده بود و آنچه در نواحی دیگر حجاز وجود داشت ویران ساختند. نخست در طائف گنبد عبدالله بن عباس را خراب کردند، پس از آن در مکه قبه- های عبدالمطلب جد پیغمبر ﷺ و ابو طالب عموی پیغمبر ﷺ و خدیجه ام المؤمنین (زوجه اول پیغمبر ﷺ) و همچنین بنای محل تولد پیغمبر ﷺ و محل تولد زهرا (ع) را ویران نمودند.

در جده قبر حواء (یا منسوب به حواء) و بطور کلی تمام مزارات اطراف مکه و جده را از میان بردند. در مدینه، هنگامی که شهر را در محاصره داشتند مسجد و مزار حمزه و مقبره شهدای احد را که بیرون شهر بود، خراب کردند.

ویران ساختن قبور بقیع

پس از آنکه مدینه از طرف وهابیان تصرف شد، شیخ عبدالله بن بلید قاضی القضاة و هابیها، در ماه رمضان از مکه بمدینه آمد و از اهل مدینه سؤال کرد که درباره خراب کردن قبه ها و مزارات چه میگوئید؟ بسیاری از مردم، از ترس جوابی ندادند و بعضی از آنان، خراب کردن را لازم دانستند.

مرحوم علامه حاج سید محسن امین در این مورد میگوید که مقصود شیخ عبدالله از این سؤال، استفتاء حقیقی نبود، زیرا وهابیان در وجوب خراب کردن تمام

۱- صلاح الدین مختار ج ۲ ملخص از صفحه ۳۸۰ تا ۳۸۲

قبه‌ها و ضریح‌ها حتی قبه روی قبر مطهر پیغمبر ﷺ هیچ تردیدی ندارند . این قاعده و اساس مذهبشان می‌باشد و سؤال مزبور تنها برای تسکین خاطر مردم مدینه بود .

بعد از سؤال و جواب مذکور ، آنچه در مدینه و اطراف گنبد و ضریح و مزار بود ، منهدم ساختند ، از جمله گنبد های ائمه مدفون در بقیع که عباس عموی پیغمبر ﷺ نیز در زیر آن مدفون بود و دیوارها و صندوق روی قبور ، همه را خراب کردند ، همچنین گنبد های عبد الله پدر پیغمبر ﷺ و آمنه مادر آن حضرت و نیز گنبد ها و قبور زوجات پیغمبر ﷺ و گنبد عثمان بن عفان و اسماعیل بن جعفر الصادق و مالک پیشوای مذهب مالکی را ویران ساختند ، خلاصه سخن اینکه در مدینه و اطراف و درینبع ، قبری باقی نگذاشتند^۱ .

انعکاس ویرانی مقابر در ایران و دیگر کشورهای اسلامی

چون خبر ویرانی مقابر بخصوص قبور بقیع ، در اقطار اسلامی ، انتشار یافت ، مسلمانان آن را واقعه ای عظیم و کاری بزرگ شمردند ، تلگرافهای اعتراض از عراق و ایران و نقاط دیگر مخابره شد ، مجالس درس و نماز های جماعت تعطیل گردید و مراسم عزاداری بعنوان اعتراض به این امر تشکیل یافت ، مطلبی که بیشتر موجب نگرانی شد ، انتشار این موضوع بود که گنبد روی قبر مطهر پیغمبر ﷺ را نیز به گلوله بسته‌اند ، (و حتی قبر مقدس را خراب کرده- اند) اما بعداً معلوم شد که موضوع اخیر صحت نداشته خود و هابیان هم آنرا انکار کردند^۲ .

۱ - کشف الارتیاب از صفحه ۵۹ تا ۶۱

۲- طبق نظر مرحوم عاملی ، و هابیان از عاقبت کار اندیشه کردند و از این بیم داشتند که عالم اسلام در مقابل ایشان قیام کند و اگر جز این بود ، در خراب کردن گنبد روی حرم پیغمبر (ص) درنگ جایز نمیدانستند .

دولت ایران نسبت به قضیه مزبور سخت اهتمام ورزید و باموافقت علماء مقرر شد نمایندگانی بطور رسمی از طرف ایران به حجاز اعزام شوند تا در باره حقیقت موضوع کسب اطلاع کنند و نمایندگان اعزامی مشاهدات خود را در حجاز از اعمال و هابیان گزارش دادند.

مرحوم علامه عاملی ضمن شرح مطلب فوق چنین گفته است که علمای ایران اجتماع کردند و ویرانی مقابر را امری بزرگ بحساب آوردند و ما در دمشق تلگرافی از یکی از علمای عالیه قدر خراسان دریافت داشتیم که از حقیقت موضوع استعلام کرده بود^۱.

توضیح در باره وضع قبور ائمه مدفون در بقیع پیش از خراب شدن

نویسنده در سفرنامه حج خود، وضع قبور ائمه مدفون در بقیع را، قبل از سال ۱۳۴۴ قمری یعنی قبل از خراب شدن بوسیله و هابیها، بتفصیل شرح داده و تصاویری از آن، مربوط به پیش از خرابی و بعد از خرابی، ارائه کرده است، اینک نیز بمناسبت سخن شرحی در این باره داده میشود:

تا سال ۱۳۴۴ قمری، قبور ائمه مدفون در بقیع و پاره ای قبور دیگر دارای گنبد و بارگاه و فرش و پرده و چراغ و شمعدان و قندیل بوده است، بسیاری از کسانی که قبل از تاریخ مزبور آنجا را دیده اند، وضع بنا و دیگر خصوصیات مربوط بمقبره را با ذکر جزئیات، در سفرنامه های خود ذکر کرده اند و پاره ای از آنان که متأخر بوده اند، عکسها و تصاویری نیز از گنبد و بارگاه مربوط بقبور در آثار خود نشان داده اند.

۱- کشف الارتیاب صفحه ۶۰. نمایندگان ایران که برای تحقیق قضیه به حجاز رفتند تحت ریاست وزیر مختار ایران در مصر و جنرال کنسول ایران در شام بودند. (همان کتاب ذیل صفحه ۶۵).

از جمله این نویسندگان، میرزا حسین فراهانی است که در سال ۱۳۰۲ قمری (نود سال قبل) بسفر حج تشریف یافته و درباره قبور بقیع چنین گفته است:

قبرستان بقیع قبرستان وسیعی است که در شرقی سور (بارو) مدینه متصل بدروازه سور واقع شده، و دور تادور آن را دیوار سه ذرعی از سنگ و آهک کشیده اند و چهار در دارد، و در ب آن از طرف غرب و در کوچه پشت سور است و يك درب طرف جنوب و درب دیگر آن شرقی و طرف حش کوکب است که در کوچه باغهای بیرون شهر است و از بس در این قبرستان سرهم دفن کرده اند اغلب قبرستان یک ذرع متجاوز از سطح زمین ارتفاع بهم رسانیده است و در اوقات آمدن حجاج بمدینه، همه روزه درهای این قبرستان تا وقت مغرب باز است و هر کس که میخواهد میرود و در غیر وقت حاج، ظهر روز پنجشنبه باز می شود تا نزدیک غروب روز جمعه، بعد بسته است مگر آنکه کسی بمیرد و آنجا دفن کنند.

چهار نفر از ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین در بقعه بزرگی که بطور هشت ضلعی ساخته شده واقعند و اندرون و گنبد او سفید کاری است و بنای این بقعه معلوم نیست از که و چه وقت بوده امام محمد علی پاشای مصری در سنه ۱۲۳۴ بامر سلطان محمود خان عثمانی تعمیر کرده و بعد همه ساله از جانب سلاطین عثمانی این بقعه مبارکه و سایر بقعه جات واقعه در بقیع تعمیر میشود. در وسط این بقعه مبارکه، صندوق بزرگی است از چوب جنگلی خیلی ممتاز و در وسط این صندوق بزرگ دو صندوق چوبی دیگر است و در این دو صندوق پنج نفر مدفونند یکی امام ممتحن حضرت حسن سلام الله علیه است و یکی حضرت سجاد علیه الصلوة والسلام است و یکی حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه است و یکی حضرت جعفر صادق علیه التحیه والسلام است و یکی عباس عم رسول الله صلوات الله علیه و آله است که بنی عباس از اولاد اویند و در وسط بقعه متبر که در طاقنمای غربی مقبره ای است که بدیوار يك طرف او را ضریح آهنی ساخته اند و میگویند قبر

فاطمة زهرا سلام الله علیهاست .

چند محل است که مشهور بقبر صدیقه طاهره است یکی در بقیع در حجره ای که بیت الاحزان میگویند و بهمین ملاحظه اغلب در بیت الاحزان نیز زیارت صدیقه کبری را میخوانند و یکی هم در همین بقعه متبر که که سنی و شیعه در آنجا زیارت میخوانند و در جلوهمین قبر مبارک ، پرده گلابتون دور کنید آویخته و از گلابتون بیرون آورده اند که : سلطان احمد بن سلطان محمد بن سلطان ابراهیم .. سنة احدى و ثلثین و مائة بعد الالف (۱۱۳۱) . و در این بقعه مبارک دیگر زینتی نیست مگر دو چهل چراغ کوچک و چند شمعدان برنج و فرش زمین بقعه ، حصیر است و چهار پنج نفر متولی و خدام دارد که اباً عن جد هستند و مواظبتی ندارند و مقصودشان اخذ تنخواه (پول) از حجاج است .

حجاج اهل تسنن بر سبیل ندرت در این بقعه متبر که زیارت می آیند و برای آنها ممانعتی در زیارت نیست و تنخواهی از آنها گرفته نمیشود اما حجاج شیعه هیچیک را بی دادن وجه نمیگذارند داخل بقعه شوند مگر آنکه هر دفعه تقریباً از يك قران الی پنجشاهی بخدام بدهند و از این تنخواهی که باین تفصیل از حجاج میگیرند باید سهمی به نائب الحرم و سهمی به سید حسن پسر سید مصطفی که مطوف عجم است برسد و بعد از دادن تنخواه هیچ نوع تقیه در زیارت و نماز نیست و هر زیارتی سرّاً یا جهراً میخواهد بکند آزاد است و ابداً لساناً ویداً صدمه ای به حجاج شیعه نمیرسانند . پشت گنبد ائمه بقیع بقعه کوچکی است که بیت الاحزان حضرت زهرا سلام الله علیهاست .

مرحوم فراهانی ، سپس ، دیگر قبور بقیع و بنای روی آنها را وصف می کند ^۱ .

حاج فرهاد میرزا که در سال ۱۲۹۲ قمری (یکصد و اندی سال قبل) بمسافرت حج رفته در سفرنامه خود بنام هدایة السبیل چنین گوید : از باب جبرئیل

در آمده (مقصود این است که هنگام بیرون آمدن از حرم پیغمبر ﷺ از باب جبرئیل بیرون آمدم) زیارت ائمه بقیع علیهم السلام مشرف شدم که صندوق ائمه اربعه علیهم السلام در میان صندوق بزرگ است که عباس عم رسول الله ﷺ نیز در آن صندوق است ولی صندوق ائمه که در میان همان صندوق بزرگ است مفروز است که دو صندوق است. متولی آنجا در ضریح راباز کرده بمیان ضریح رفتم و طوافی دور ضریح کردم و طرف پائین پا خیلی تنگ است که میان صندوق و ضریح کمتر از نیم ذراع است که بزحمت میتوان حرکت کرد.^۱

نائب الصدر شیرازی که در سال ۱۳۰۵ قمری بمسافرت حج تشریف یافته در سفرنامه خود بنام تحفة الحرمین چنین گفته است: وارد بقیع بدست راست، مسجد پوشیده ای است مانند اطاق بر سر او نوشته: هذا مسجد ابي بن كعب و صلى فيه النبي غير مرة (این مسجد ابی بن کعب است که پیغمبر ﷺ چند بار در آن نماز گزارد) بقعه ائمه بقیع جناب امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم در يك ضریح میباشند. میگویند عباس بن عبدالمطلب آنجا مدفون است و آثاری در آن بقعه در پیش روی ائمه بطرف دیوار مانند شاه نشین ضریح و پرده دارد، میگویند جناب صدیقه طاهره (ع) مدفون هستند.^۲

ابراهیم رفعت پاشا که در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۵ قمری امیر-الحاج مصر بوده است در سفرنامه مفصل خود بنام مرآت الحرمین وضع قبور بقیع و افراد معروفی که در آن مدفونند از صحابه پیغمبر ﷺ و غیر آنان، ذکر کرده و گفته است که قبه اهل بیت (مقصود ائمه مدفون در بقیع است) از بقعه های دیگر بلندتر است. رفعت پاشا در ضمن ذکر وضع بقعه ها عکسها و تصاویری از بقاع بقیع که بقعه و گنبد ائمه از همه آنها مجلل تر و بلندتر است،

۱ - هداية السبيل صفحه ۱۲۷ بعد.

۲ - تحفة الحرمین صفحه ۲۲۷

ارائه کرده است^۱.

در ضمن بررسی وضع قبور ائمه بقیع پیش از خراب شدن، ذکر این مطلب مناسب است که قبور ائمه بقیع، از قرون اولیه هجری دارای بارگاه و گنبد و سنگ قبر بوده است. جلوتر در ضمن توضیح درباره بنا بر روی قبور بنقل از مسعودی در مروج الذهب و مسعودی در وفاء الوفا، عباراتی که روی سنگ قبر حضرت زهرا و ائمه مدفون در بقیع نوشته شده بوده است، ذکر گردید و مؤید اینکه در قرون اولیه هجری بر روی قبور ائمه بقیع گنبد و بارگاه بوده، شرحی است که ابن اثیر در ضمن وقایع سال ۴۹۵ ذکر کرده که در این سال معماری از اهل قم که مجد الملک بلاسانی (صحیح بر اوستانی در نسبت به براوستان، محلی قدیمی در قم) او را برای تعمیر قبه‌ای که روی قبر حسن علیه السلام و عباس قرار داشت، فرستاده بود، بدست منظور بن عماره امیر مدینه بقتل رسید^۲، که معلوم میدارد در قرن پنجم بر روی قبور ائمه بقیع و عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله گنبد و بارگاه بوده و تعمیر لازم داشته است و طبق قاعده باید سالهای متمادی برای نگونه بناها بگذرد تا احتیاج به تعمیر پیدا کند.

سمهودی متوفی در سال ۹۱۱، شرح مفصلی از وضع قبور بقیع از قرون اولیه هجری تا اوایل قرن دهم ذکر کرده است از جمله میگوید که بر روی قبر عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و حسن بن علی علیه السلام و دیگر مدفونین در بقیع گنبدی است که سر به آسمان کشیده. ابن نجار گفته است که آن، گنبدی است بزرگ و بلند و بنای آن قدیمی است. ساختمان دودر دارد که در هر روز یکی از آنها باز میشود. ابن نجار نام بانی آن را ذکر نکرده ولی مطری گفته است که بنا کننده آن، خلیفه الناصر احمد بن المستضیء میباشد. این سخن مطری صحیح بنظر نمیرسد زیرا ابن نجار و ناصر معاصر بودند در حالی که ابن نجار آن بنا را قدیمی دانسته است

۱ - مرآت الحرمین ج ۱ صفحه ۴۲۶

۲ - الکامل ج ۸ صفحه ۲۱۴

ومن (سمهودی) در بالای محراب مشهد مزبور دیدم نوشته بود که دستور این بنارا منصور مستنصر بالله داده است اما نه اسم او و نه تاریخ بناء ذکر شده بود. سمهودی سپس میگوید که قبر عباس و حسن علیهما السلام از زمین ارتفاع دارد، مقبره وسیع است و بدیوارهای آن لوحه‌هایی بسیار بدیع و زیبا و قطعه‌هایی از روی که بوسیله میخهایی به بهترین وجه ستاره نشان گردیده، الصاق شده است. سمهودی بناهای دیگری را نیز که در بقیع وجود داشته ذکر کرده است^۱.

انجمن اسلامی برای تعیین تکلیف اراضی مقدسه

ابن سعود، پس از تصرف دوشهر مقدس مکه و مدینه، بهتر دید که تعیین تکلیف و چگونگی حکمروایی در این دوشهر را بنظر خود و باموافقت جهان اسلام واگذار نماید، از این روی از کشورهای مستقل اسلامی، ترکیه، ایران، افغانستان، یمن، همچنین از رؤسای سرزمینهای دیگر از قبیل مصر، عراق، شرق اردن و نیز از امیر عبدالکریم ریفی و حاج امین الحسینی مفتی بزرگ فلسطین و ازبای^۲ تونس و دمشق و بیروت و دیگر زعمای اسلامی دعوت کرد تا برای انعقاد يك انجمن یا کنگره اسلامی، نمایندگان خود را اعزام دارند، دعوت مزبور در تاریخ دهم ربیع الثانی سال ۱۳۴۴ انجام یافت.

بیشتر سرزمینهای اسلامی این دعوت را رد کردند و تنها چند کشور، آن را پذیرفتند و در تشکیل انجمن شرکت نمودند. از جمله شرکت کنندگان، مسلمانان هند بودند^۳. ایشان پیشنهاد کردند در حجاز يك حکومت جمهوری که تمام مسلمانان در آن شرکت داشته باشند، برقرار گردد و تعهد کردند که قسمت مهمی

۱ - وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی ج ۳ صفحه ۹۱۶

۲ - بای، لقبی بود که سلاطین عثمانی بپاره‌ای از والیان اطراف عطا میکردند.

۳ - در آن وقت چون هنوز پاکستان و هند از یکدیگر جدا نشده بودند، تعداد مسلمین هند بسیار زیاد بود.

از هزینه آن را بعهده بگیرند^۱. این پیشنهاد، بعلل گوناگون، عملی نبود.

علت عدم شرکت نماینده ایران

بنا بر نوشته مرحوم علامه عاملی دولت ایران در نظر داشت نماینده خود را برای شرکت در انجمن مذکور به مکه اعزام دارد ولی چون از ویرانی قبور ائمه بقیع علیهم السلام اطلاع یافت از فکر فرستادن نماینده، عدول کرد و بعنوان اعتراض بر این امر، تصمیم بعدم شرکت گرفت بعلاوه برای اینکه مبادا خطری متوجه حجاج ایرانی بشود، سفر حج را منع کرد تا سال ۱۳۴۶ قمری که چون از وجود خطر ایمن شد، اجازه حج بمردم داد^۲.

سلطنت ابن سعود در حجاز

بعد از آنکه از انجمن اسلامی مذکور نتیجه ای عاید نشد، سی تن از اعیان جده بمکه آمدند و در آنجا باتفاق سی تن از شخصیت های مکه، انجمنی تشکیل دادند و در ۲۲ جمادی الثانیه سال ۱۳۴۴ باتفاق آراء مقرر داشتند با سلطان عبدالعزیز آل سعود، بعنوان پادشاه حجاز بیعت کنند و به او اطلاع دادند تا وقتی را برای بیعت معین کند.

در روز جمعه ۲۵ ماه مزبور بعد از نماز جمعه مردم جلوباب الصفاء (یکی از درهای مسجد الحرام) گرد آمدند. ابن سعود يك ساعت بعد از ظهر آمد و پس از انجام مراسمی، سید عبدالله دملوجی، یکی از مشاورین ابن سعود، صورت بیعت را بر مردم خواند^۳. در این موقع یکصد و یک تیر

۱ - صلاح الدین مختار ج ۲ صفحه ۳۸۵ و ۳۸۶

۲ - کشف الارتیاب صفحه ۶۱ و ۶۲ - در سال ۱۳۰۸ شمسی (۱۳۴۸ قمری) هیئتی از کشور سعودی به ایران آمد و روابط سیاسی میان دو کشور برقرار شد.

۳ - نمونه ای از صورت یا وثیقه بیعتی که هنگام امارت یا سلطنت یکی از آل سعود بر مردم خوانده میشد، در ضمن ذکر سلطنت ملک سعود، ارائه خواهد شد.

توپ شلیک شد.

به این ترتیب ، ابن سعود ، عنوان پادشاه نجد و حجاز را پیدا کرد و نخستین دولتی که حکومت او را برسمیت شناخت ، دولت اتحاد جماهیر شوروی بود. بعد از آن ، انگلستان و فرانسه و هلند و ترکیه و بتدریج دیگر دولتها آن را برسمیت شناختند .

سلطان عبدالعزیز از این پس کوششهای فراوانی برای تثبیت وضع کشور و حکومت خود بکاربرد ، بابسیاری از دولتها قرارداد بست و شورشهای زیادی از جمله شورش فیصل الدویش را خوابانید و مخالفان خویش را سرکوبی کرد ، یکبار هم در مسجد الحرام هنگام طواف ، مورد سوء قصد از طرف چهار یمنی زیدی مذهب ، قرار گرفت و بسلامت جست ، سرانجام وضع کشور خود را منظم کرد و امنیت و آرامشی که در آن نواحی کمتر سابقه داشت ، بوجود آورد^۱ .

قرارداد استخراج نفت

از مهمترین کارهای ابن سعود ، بستن قرارداد استخراج نفت در منطقه شرقی ناحیه احسا (ظهران) میباشد .
نخستین قرارداد در ماه مه سال ۱۹۳۳ میلادی میان دولت سعودی و شرکت نفت عربی - آمریکایی که بعداً به آرامکو معروف شد ، انعقاد یافت که از طرف حکومت عربی سعودی ، شیخ عبدالله سلیمان و از طرف شرکت ، مستر هاملتون ، آنرا امضا کردند^۲ .

۱ - تفصیل وقایعی که در سالهای اول پادشاهی ابن سعود بر حجاز و نجد رخ داد در کتاب

تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۲ از صفحه ۳۸۶ بعد آمده است .

۲ - تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۲ از صفحه ۴۷۷ بعد.

المملكة العربية السعودية

در تاریخ ۱۷ جمادی الاولی سال ۱۳۵۱ قمری سلطان عبدالعزیز آل سعود فرمانی به شماره ۲۷۱۶ صادر کرد مبنی بر اینکه از روز ۲۱ ماه مذکور، کشور او بنام المملكة العربية السعودية خوانده شود، بعد از این تغییر نام، مستشاران و ارکان دولت، چنین صلاح اندیشی کردند که سلطان عبدالعزیز فرزند بزرگتر خود، امیر سعود را بولا یتعهدی برگزیند.

در تاریخ ۱۶ محرم سال ۱۳۵۲ شورای وزیران و مجلس شورا، بیعت با امیر سعود را بولیعهدی مقرر داشت و پادشاه در این باره فرمانی صادر کرد.

داستان ابوطالب یزدی

در ذیحجه سال ۱۳۶۲ مطابق سال ۱۳۲۲ شمسی داستان قتل ابوطالب یزدی در مکه اتفاق افتاد که چون اطلاع از آن و نظائر آن که مکرر پیش آمده است، مورد علاقه عموم خوانندگان میباشد، بشرح داستان مزبور و منشأ اصلی و چند صد سالة آن مبادرت میشود:

در تاریخ چهاردهم ذیحجه سال ۱۳۶۲ هجری قمری در شهر مقدس مکه اعلامیه ای باین مضمون انتشار یافت که در روز دوازدهم ذیحجه سال ۱۳۶۲ پلیس در بیت الله الحرام، مردی بنام طالب بن حسین ایرانی از شیعیان ایران را دستگیر کرد، وی زشتترین جرائم را مرتکب شده بود، زیرا قاذورات باخود حمل میکرد و بقصد آزار طواف کنندگان و بمنظور اهانت بآن مکان مقدس، آنها را در دائرة طواف میریخت. بعد از تحقیق و ثبوت این گناه زشت، حکم شرعی بقتل او صادر شد و در روز شنبه چهاردهم ذیحجه درباره وی اجرا گردید. این خبر بطور مبهم بایران رسید و همه را غرق در ناراحتی و تعجب کرد،

نسخه عربی

در ۱۵ رطاب

هیچکس از حقیقت امر آگاه نبود ، تا اینکه ایرانیانی که در آن سال بسفر حج مشرف شده بودند ، مراجعت کردند و جریان امر را چنین توضیح دادند که ابوطالب یزدی ، هنگام طواف دچار بهم خوردگی مزاج میشود و حال استفراغ باو دست میدهد ، برای اینکه دائرة طواف آلوده نشود دامن لباس احرام را جلو دهان خود میگیرد و در نتیجه مقداری از آنچه استفراغ کرده بود ، در گوشه لباس احرام جمع میشود ، چندتن از طواف کنندگان او را دستگیر میکنند و بشرطه تحویل مینمایند و همان چند نفر در محکمه شهادت میدهند که وی قاذورات همراه داشته و مطاف را ملوث میکرده است.

در اینجا موضوع مبهمی پیش می آید و آن اینکه چرا برای آن عده از طواف کنندگان که ابوطالب را به آن حال دیدند، این شبهه پیش آمد که او قصد ملوث کردن و اهانت به بیت الله الحرام را داشته و این تصور ناشی از چه بوده است ؟ و آیا این امر فقط تصور و توهمی بوده یا آن چند نفر از روی قصد و عمد ، چنین تهمت بزرگ و فجیعی را بمنظور خاصی به او وارد آورده اند؟ موضوع پیچیده و مبهم بنظر میرسد و روشن نبود که آیا امری اتفاقی بوده یا مسبوق بسابقه یا سوابقی میباشد ؟ امر دیگری که بیشتر باعث حیرت و تعجب میشد، این بود که چگونه میتوان تصور کرد که فردی مسلمان و عاقل که با تحمل رنج بسیار و مشکلاتی که آن روز در راه سفر حج وجود داشت^۲، باین توفیق

۱- متن عربی اعلامیه در شماره ۹۹۰ روزنامه ام القری چاپ مکه مورخ بیستم ذیحجه

۱۳۶۲ درج شده است.

۲- حادثه ابوطالب در بحبوحه جنگ دوم جهانی وقوع یافت و در آن وقت، وضع زندگی بسیار سخت و مسافرت مخصوصاً سفر حج بسیار دشوار بود. بیشتر ایرانیانی که قصد حج داشتند، بهر زحمتی بود خود را بکویت میرسانیدند و در آنجا، اگر میسر میشد، با کامیون ، از راه

بزرگ نائل شده و به بزرگترین آرزوهای دینی خود رسیده بود، مرتکب چنین کار فجیعی بشود و زشتترین عملی که ممکن است کسی انجام دهد، عالماً و عامداً از او سرزنند؟ باز سؤال دیگری که در این مورد، پیش می‌آید این است که چگونه بر قضات محکمه ثابت شد که وی چنین قصدی داشته؟ در صورتی که ظاهراً نه از زبان قضات را می‌دانسته نه قضات زبان او را، چه کسی از او دفاع می‌کرده، آیا وکیل مدافعی که زبان فارسی بداند، از وی دفاع می‌کرده است؟ با همه اینها، فاصله میان اتهام و اجرای حکم، بیش از دوروز نبوده است، در حالی که در مورد حکم قتل، از نظر دین مبین اسلام، میبایست همه گونه احتیاطی بشود، مبادا که جان بیگناهی با اشتباه یا با اعمال غرض از میان برود.

در هر حال انگیزه قتل ابوطالب، از نظر نویسنده در پرده ابهام باقی بود، تا چند سال پیش در ضمن مطالعه شرح حال شیخ حرّ عاملی، عالم بزرگ شیعه در عصر صفویه، در کتاب خلاصه‌الآثر، به پیش آمدی نظیر داستان ابوطالب یزدی برخورد و در نتیجه، فکر او باین امر متوجه شد که داستان ابوطالب، باید ریشه عمیقی داشته باشد و اگر تفحص شود، ممکن است برای آن نظائری پیدا کرد.

خلاصه داستان

در سال یک هزار و هشتاد و هفت یا هشتاد و هشت قمری (متجاوز از سیصد سال

صعب‌العبور صحرا بنجد و حجاز می‌رفتند. مقصود این است که ابوطالب یزدی با تحمل این دشواریها موفق شده بود خود را بمکه برساند و بعد این اتفاق ناگوار و مبهم برای او پیش آمد.

موضوع قتل ابوطالب موجب قطع رابطه سیاسی میان ایران و کشور سعودی گردید تا سال ۱۳۲۷ خورشیدی که مجدداً رابطه برقرار گردید و از این تاریخ به بعد وضع حجاج ایرانی بتدریج بر پایه ای صحیح و اساسی، قرار گرفت.

مکتبته ابن ابیطالب
در حجاز
عاصره کربلا

پیش) شیخ محمد بن الحسن معروف به حر عاملی وارد مکه شد، در این سال ترکان عثمانی، جمعی از ایرانیان را، به این تهمت که خانه کعبه را ملوث کرده اند، بقتل رسانیدند. شیخ حر به سید موسی، یکی از اشراف حسینی مکه، پناه برد و سید موسی او را بایکی از کسان خود، به یمن فرستاد. مؤلف خلاصه الاثر، ضمن ذکر داستان مزبور، چنین میگوید که این از شنیع ترین رسوایی ها است که گمان نمیکنم که هر کس بویی از اسلام، بلکه بویی از عقل برده باشد، به آن اقدام کند، حاصل داستان این است که بعضی از خادمان بیت الله، متوجه شدند که کعبه شریف، آلوده شده است، این خبر شیوع یافت و درباره آن، سخن بسیار گفته شد، خواص مکه، با شریف برکات، شریف مکه و محمد میرزا، قاضی مکه گرد آمدند و در خصوص پیش آمد مذکور، سخن گفتند، سرانجام به گمانشان رسید که این، کار را فضیلت است و باین گمان، بین خود قرار گذاشتند هر کس را که برافضی بودن شهرت دارد، مقتول سازند و به این امر فرمان دادند. ترکان عثمانی و گروهی از اهل مکه، بسوی حرم آمدند و پنج تن از شیعیان را از جمله سید محمد مؤمن که مردی سالخورده و عابد و زاهد بود، بقتل رسانیدند.^۱

نویسنده تاریخ مکه، داستان مزبور را به این کیفیت نوشته است که در شوال سال یک هزار و هشتاد و هشت، صبحگاهان، مردم، کعبه را، آلوده به چیزی شبیه به عذره دیدند، مردم، طبق يك عقیده قدیمی که من نمیدانم، چگونه عقلهایشان، اجازه داشتن چنین عقیده ای را بایشان میدهد، شیعه را باین کار متهم کردند، اهل مکه و ترکان مجاور و جمعی از حجاج، به گروهی از شیعه،

۱ - خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر، ج ۳ - صفحه ۴۳۲ و ۴۳۳ - مقصود از سید محمد مؤمن، میر محمد مؤمن بن دوست محمد حسینی استرآبادی است که از ایران به حجاز رفته و مجاور بیت الله الحرام شده بود. خاتون آبادی در کتاب وقایع السنین (صفحه ۵۳۳) گوید که من در سفر حج خود در سال یک هزار و هشتاد و شش (سه یا چهار سال قبل از شهادت سید مزبور) از او اجازه حدیث دریافت کردم.

حمله‌ور شدند و چندتن را سنگ باران کردند و چند نفر دیگر را از دم شمشیر گذراندند .

سید دحلان از تاریخ عصامی نقل میکند که خود با چشم خویش دید که آنچه کعبه را با آن ملوث کرده بودند ، از قاذورات نبود بلکه پاره‌ای از انواع سبزی بود که با عدس و روغن متعفن آمیخته بودند و رائحة بدی از آن برمیخاست^۱ . نویسنده مذکور ، سخن خود را چنین ادامه میدهد که خواه این سخن صحیح باشد ، خواه صحیح نباشد ، حقیقت این است که دین اسلام ، بنوعی وداد و دوستی احتیاج دارد که باید تمام فرقه‌هایی که از جهت عقاید بایکدیگر اختلاف دارند ، گرد یکدیگر برآیند و در یک راه قدم بگذارند ، پیروان این دین مبین ، نباید ، بموجب توهماتى درباره مخالفان خود راه جدایی از یکدیگر را پیمایند .

مؤلف تاریخ مکه ، بعد از ذکر این مطلب ، چنین گفته است که من سخت متأسفم از اینکه عوام الناس ، (در این نواحی) چنین گمان میکنند که شیعه عجم ، در صورتی حج خود را قبول میدانند که کعبه شریف را ملوث نمایند . سپس ، سخن خود را این طور ادامه میدهد که اگر ما ، پیر و منطوق و عقل بودیم ، و صحیح فکر میکردیم درمی یافتیم که بموجب این توهم ، میبایست در هر سال ، هزاران بار ، بتعداد حجاج شیعه عجم ، کعبه ملوث گردد در حالی که واقعیت ملموس و آنچه به رأى العين مشاهده میکنیم ، خلاف این امر را ثابت میکند . اما چه بکنیم که ما در مقام دشمنی ، عقل و خرد را از خویشتن دور میکنیم^۲ .

۱ - موضوع مزبور ، مؤید این معنی است که طبق آنچه از مدتها قبل ، شایع بوده ، در ایجاد اختلاف میان مسلمانان ، همواره دستهایی مرئی یا نامرئی در کار بوده است ، کما اینکه در واقعه ابوطالب نیز این سخن گفته میشد .

۲ - تاریخ مکه تألیف احمد السباعی ، ج ۲ صفحه ۴

مورد دیگر

دستان لرم
در این باب

باز مؤلف تاریخ مکه گوید که در عهد شریف محمد بن عبدالله در سال یکهزار و یکصد و چهل و سه ، مصیبتی به شیعه رسید که بعقیده من (نویسنده تاریخ مکه) یکی از مصائبی است که مسلمانان از آتش آن میسوزند و این نتیجه تعصب و سوء تفاهم میان فرقه های مختلف میباشد. در سال مزبور ، کاروان حج شیعه ، دیرتر از ایام حج بمکه رسید و افراد کاروان ، ناگزیر در مکه ماندند تا موسم حج ۱۱۴۴ فرا رسد و اعمالشان را انجام دهند . (در خلال این مدت) بعضی از عوام الناس ، بتوهم اینکه شیعه مزبور ، کعبه معظمه را آلوده کرده اند ، شورش نمودند و بدنبال شورش عوام ، سپاهیان نیز شورش کردند و دسته جمعی بخانه قاضی رفتند ، قاضی از ترس فتنه جوئی ایشان گریخت ، شورشیان بخانه مفتی رفتند و او را از خانه اش بیرون کشیدند ، دیگر علمای را نیز از خانه هایشان بیرون آوردند و در نزد وزیر مکه رفتند و از وی خواستند اقامه دعوا کند در حالی که معلوم نبود طرف دعوا کیست ؟ سرانجام وزیر را قانع کردند دستوری درباره بیرون راندن شیعه از مکه صادر کند ، سپس بی بازار آمدند و به طرد شیعه و ویرانی خانه های ایشان ، ندا در دادند. روز دوم نزد امیر مکه رفتند و از او درخواست کردند دستور وزیر را درباره شیعه تصدیق کند ، امیر ، ابتدا خودداری کرد اما از ترس فتنه عوام ، ناگزیر ، مطابق میلشان ، عمل کرد . گروهی از شیعه بطائف و جمعی بجده رفتند ، تافتنه فرو نشست و امیر مکه ، سرکردگان فتنه جویان را دستگیر نمود و با افراد شیعه اجازه داد ، بمکه باز گردند .

دحلان از تاریخ رضی نقل میکند که آنچه رخ داد ، نتیجه تعصب پاره ای از اراذل و اوباش و ترکان عثمانی بود و اینکه ساکنان حقیقی مکه ، به این امور راضی نبودند و همین نادانی عوام است که همواره باعث تفرقه میان مسلمین و اختلاف کلمه آنان بوده است ^۱ .

منشأ اصلی این پیش آمدها

در بررسی سلسله جنگهایی که از آغاز تشکیل سلطنت صفویه ، در میان حکومت عثمانی و ایران ، جریان داشت ، از امور قابل دقت و توجه ، روشی است که علمای عثمانی در برابر ایران ، پیش گرفته بودند که در مقام دشمنی ، از هیچ تهمت و نسبتی در باره ایرانیان فروگذار نمیکردند ، حتی جنگ با ایران را بمنزله جهاد در راه دین و نمود می کردند و به مباح بودن قتل شیعه و حتی ایرانیان غیر شیعه و اسیر کردن و بمعرض فروش در آوردن زنان و کودکان ایشان فتوی میدادند .

در ابتدای کار یعنی در زمان شاه اسماعیل مؤسس سلسله صفوی و در سالهای شروع جنگ میان طرفین ، علمای عثمانی در مساجد خود ختم می گرفتند و بشاه اسماعیل نفرین میکردند .

ابن طولون از نویسندگان عثمانی معاصر شاه اسماعیل و سلطان سلیم عثمانی ، میگوید که در سال نهصد و بیست و سه ، سیصد و شصت قاری بسرپرستی خود من (ابن طولون) در مسجد جامع اموی در دمشق (که جزو متصرفات عثمانی بود) در مدت چهل روز ، سوره مبارکه انعام را ، تلاوت میکردند و چون بین دو نام جلاله میرسیدند ، به صوفی اسماعیل (مقصود شاه اسماعیل است) نفرین میکردند ^۱ .

۱ - مفاکهة الخلان ابن طولون ج ۲ صفحه ۷۴ و اذا وصلوا الى بين الجلاتين دعوا على - الصوفي المذكور . مقصود این است که در حین ختم انعام وقتی به آیه ۱۷۴ از سوره مزبور میرسیدند که در این آیه دو لفظ جلاله الله پهلوی هم قرار گرفته (لن تؤمن حتی تؤتی مثل ما اوتی رسل الله - الله اعلم حیث یجعل رسالته) پس از تلفظ جلاله اول ، نفرین میکردند (و اگر منظور دعا بود دعا میکردند) سپس با بر زبان راندن جلاله دوم ، بتلاوت سوره ادامه میدادند .

چون از نفرین کردن نتیجه‌ای نبردند ، برای پیش بردن مقاصد خود ایران را دارالحرب اعلام کردند و بدینوسیله ، مردم و سپاهیان عثمانی را به جنگ با پادشاهان صفویه ، تحریض و تشویق مینمودند .

شاه تهماسب صفوی در تذکره خود به این معنی اشاره کرده و چنین گفته است : سیادت پناه امیر شمس الدین را به ایلچیکگری مقرر کردیم که بعد از آنکه به استنبول رفته بود ، رستم پاشا و جمعی از سوختگان حرفهای ناخوش در میان آورده ، از جوانب رد و بدل بسیاری کرده بودند و نگذاشته بودند که کاری بخیر ساخته شود ، کتابت طولانی نوشته ، مصحوب سیادت پناه مذکور فرستاده بودند که علمای روم^۱ و مشایخ اینجا ، بالتمام فتوی داده اند که خون و مال و اهل و عیال تمامی اهل شرق از سپاهی و رعیت ، مسلمانان و ارمنی و یهودی ، حلال است و جنگ با ایشان ، غزا^۲ است .

گفتم ، این فتوی ، بسیار خوب است ! مآ که نماز و روزه و حج و زکات و تمامی ضروریات دین را میدانیم و بعمل میاوریم ، ایشان ما را کافر میدانند ، حضرت رب العالمین میانه ما و ایشان ، حکم فرماید^۳ .

این جریانات تا زمان نادر شاه افشار نیز ادامه داشت . متن سؤالی که هنگام حمله افغانه بایران ، از شیخ عبدالله مفتی قسطنطنیه ، در سال یک هزار و یکصد و سی و پنج ، بزبان ترکی اسلامبولی ، شده و فتوایی که وی داده در دست است^۴ .

خلاصه فتوای مزبور این است که دیار ایران دارالحرب است و احکام مرتدین درباره مردم آن ، اجرا میشود .

۱ - مقصود از روم ، همان عثمانی است که بجای روم شرقی ، قرار گرفته بود .

۲ - جنگ در راه دین .

۳ - تذکره شاه تهماسب صفحه ۶۴ چاپ برلین .

۴ - متن سؤال و جواب در کتاب حذیقه الزوراء ابن السویدی چاپ بغداد صفحه ۹۵

این فتوی در زمانی صدور یافت که محمود افغان در ایران فرمان روا بود و هرچ و مرج فراوان حکمفرما بود و اوضاع بکلی از هم گسیخته بود ، پادشاه عثمانی بتوهم اینکه فرصتی است که میتواند برای رسیدن به منظور خود از آن استفاده کند ، سپاهی گران بایران ، گسیل داشت و بفرمانده سپاه دستور داد ، متعرض محمود افغان نشوند^۱ .

فتوای مذکور در آن وقت برای تهییج سپاهیان و گمراه ساختن ایشان صادر شد .

مطلب قابل توجه این است که آن فتوی بقدری بی اساس و غیر اصولی و دور از مبانی دینی و انسانی بود که سپاهیان عثمانی با همه تعصب و اعتقادی که نسبت به مفتیان خود داشتند ، در مقام عمل و اجرا ، خود را قادر بانجام آن نمی دیدند یعنی هنگام برخورد با مردم ایران و خانواده ها ، کوچکترین چیزی که موجب صدور آن فتوای تند و زننده باشد ، مشاهده نکردند ، و در نتیجه ، بخود حق ندادند ، این مردم را مرتد و خارج از دین بدانند .

داستان ذیل که از یکی از نویسندگان عثمانی نقل می شود ، مؤید این سخن میباشد :

سپاهیان عثمانی ، در راه خود ، بکاروانی که از اصفهان بیکی از نواحی میرفت ، حمله کردند و طبق فتوای شیخ الاسلام ، مردان را کشتند و زنان را که همه از خاندان های سادات علوی و اشراف و از خانواده های امرای ایران بودند ، باسیری بردند . اما برخلاف تصویری که از فتوای مزبور در ذهنشان نقش بسته بود ، آن زنان را بسیار عقیف و دیندار دیدند که در راه حفظ خود از چشم نامحرم سخت مبالغه میکردند و آثار کمال و نجابت از آنان آشکار بود . با این مشاهدات ، درباره اینکه بتوان چنین زنانی را اسیر و برده کرد ، دچار تردید و

۱ - همان کتاب صفحه ۹۴ ولی این تمهیدات با آمدن نادر شاه افشار ، نقش بر آب شد و فتوای شیخ الاسلام جز ایجاد تفرقه میان مسلمانان ، اثر دیگری نداشت .

دودلی شدند و سرانجام ایشان را با احترام و عزت، بکرمانشاهان بردند و تحویل یکی از اکابر شهر، بنام میرزا عبدالرحیم، دادند.^۱

اثر اینگونه فتواها، از قلمرو عثمانی تجاوز کرده و به ماوراءالنهر نیز رسیده بود حتی در زمان قاجاریه نیز می بینیم که مردم ماوراءالنهر از پادشاه عثمانی که او را خلیفه الخلفا مینامیدند، سؤال میکردند که آیا اسیر کردن و خرید و فروش شیعه جائز است یا نه؟^۲

تردیدی نیست که در هر مورد، اگر رجال یاسپاهیان عثمانی و ازبک از نزدیک با مردم ایران تماس میگرفتند، آنان را جز آن میدیدند که در اثر تلقینات سوء، از ایشان در ذهنشان، نقش بسته بود.

منع ایرانیان از حج

عثمانیها گذشته از فتواهای مزبور، با اقدامات دیگری نیز در راه دشمنی با ایران دست می زدند، از جمله اینکه در سال ۱۰۴۲ هجری پادشاه عثمانی دستور داد که ایرانیان از حج منع شوند.^۳

این دستور را در بازارهای مکه ندا در دادند تا ایرانیانی که در آن سال برای انجام مناسک حج آمده بودند، هنگام مراجعت، ببرادران ایرانی خود اطلاع دهند تا آنان در سال بعد، بسفر حج نروند.

مؤلف تاریخ مکه، بعد از نقل داستان مزبور، چنین میگوید که من بر علت روشنی در خصوص منع ایرانیان از حج و قوف نیافتم، جز حوادث تاریخی که در آن زمان جریان داشت باین توضیح که ایرانیها در سال ۱۰۳۳ بغداد را از چنگ عثمانیان در آوردند و ایشان را از آن شهر راندند، تا سال ۱۰۴۲ که سپاه

۱ - ابن السویدی صفحه ۹۶

۲ - نسخ التواریخ جلد مربوط بقاجاریه ضمن وقایع سال ۱۲۲۸

۳ - در آن وقت، حجاز جزو متصرفات عثمانی بود.

سلطان مراد عثمانی دوباره بغداد را بتصرف آوردند . بعید نیست که عثمانی ها هنگامی که شدیدترین اختلافات را با ایران درمورد بغداد داشتند، حجاج ایرانی را از حج ، منع کرده باشند^۱ .

نادرشاه و شریف مکه

در سال ۱۱۵۷ نادرشاه افشار، پادشاه ایران ، پس از غلبه یرسپاه عثمانی و تصرف عراق ، یکی از علمای بزرگ را با نامه ای از سوی خود ، بمکه در نزد امیر مسعود ، شریف مکه فرستاد ، مضمون نامه اینکه خلیفه عثمانی^۲ موافقت کرده است که در منبر مکه (در مسجد الحرام) بنما دعا بشود و مذهب جعفری که مذهب رسمی ما است در مکه آشکار گردد و امام جماعت ما در مسجد الحرام ، در جنب ائمه جماعت مذاهب اربعه بنماز ایستد . نادرشاه در نامه خود ، شریف را تهدید کرده بود ، این امر بر شریف گران آمد و در مکه نوعی پریشانی حکمفرما شد .

والی ترک درجده (از طرف سلطان عثمانی) از شریف مسعود خواست رسول نادرشاه را نزد او فرستد تا بقتلش رساند ، اما شریف از این کار ، امتناع کرد و گفت من او را نگاه میدارم و جریان را بدار الخلافه (اسلامبول) مینویسم تا چه دستوری برسد ؟ والی با این عمل شریف موافق نبود و شاید گمان میکرد که وی متمایل بمذهب جعفری میباشد ، شریف که این گمان را از والی نسبت بخود دریافته بود ، برای از بین بردن اثر آن ، دستور داد شیعه را در منابر مکه لعن کردند^۳ .

۱ - تاریخ مکه ج ۲ صفحه ۲۸

۲ - علت اینکه سلاطین عثمانی خود را خلیفه میخواندند ، جلوتر گفته شد .

۳ - تاریخ مکه ج ۲ صفحه ۷۷

توضیح درباره شیعه و اقدامات نادرشاه

داستان مزبور، خواه از نظر تاریخی، صحیح باشد یا نباشد، آنچه مسلم است، این است که نادرشاه برای نزدیک کردن شیعه و سنی بیکدیگر و ایجاد وداد، میان آندو، کوشش بسیار کرد ولی تعصب و عناد اولیاء امور عثمانی که نمونه‌ای از آن ذکر شد، بقدری شدید بود که کوششهای نادر بجایی نرسید.

در اینجا اشاره به چند نکته مناسب بنظر میرسد: یکی اینکه در طول تاریخ شیعه چه در عصر صفویه و چه در زمانهای دیگر، ظاهراً هیچ موردی نمیتوان یافت که يك عالم شیعه، جنگ بایك فرقه اسلامی دیگر را در حکم جهاد در راه دین دانسته یا بريك سرزمین اسلامی، دارالحرب اطلاق کرده باشد، یا بکفر پیروان یکی از مذاهب اسلامی، فتوی، داده باشد.

دیگر آنکه فتوایی که شیخ الاسلامهای عثمانی میداده‌اند، در حقیقت اجرای دستورها و تمایلات سلاطین عثمانی بوده است، در صورتی که در تاریخ شیعه هیچ سابقه ندارد که پادشاهی از عالمی خواسته باشد که در مورد بخصوصی، فتوایی بدهد، یا اینکه عالمی نسنجیده و صرفاً از روی تعصبات و احساسات شخصی یا قومی، فتوایی صادر کرده باشد.

نکته سوم - اینکه، علما و طلاب و مردم سرزمین وسیع عثمانی، از کتب و مدارك مورد اعتماد و استناد شیعه، در تفسیر و فقه و حدیث و کلام و دیگر علوم اسلامی، کمتر اطلاع داشتند و شاید بسیاری از آنان نمیدانستند که شیعه چه فقه وسیع و اصیلی دارد، در صورتی که عکس این موضوع صادق نبود، یعنی عموم علما و طلاب شیعه از کتب دیگر مذاهب اسلامی بخوبی اطلاع داشتند، زیرا در ایران که مرکز عمده پیروان مذهب شیعه است، هیچگاه برای کتابهای دیگر مذاهب اسلامی، محدودیتی نبوده است. همین امروز، بر هر کس مشهود است که در کتابفروشیها و کتابخانه‌های عمومی و خصوصی، همه نوع کتابی از نویسندگان

اسلامی، از هر مذهبی که باشند، دردسترس میباشد، بعلاوه دردانشگاه تهران، فقه حنفی و شافعی که جمعی از پیروان این دو مذهب در ایران وجود دارند، تدریس میشود. مقصود این است که اگر عثمانیان، کتابها و مدارك مورد اعتماد شیعه را دردسترس داشتند و صرفاً برای حقیقت جویی آنها را بررسی میکردند، مسلماً پیروان مذهب شیعه را، همان طور که در واقع و حقیقت هستند، میشناختند نه از روی گمان و توهم یا تلقینات سوء افراد مغرض و بی اطلاع.

نتیجه

مقصود نهایی از ذکر مطالب مزبور این است که باتوجه بواقعه قتل عام حجاج ایرانی در سال ۱۰۸۸ و حوادثی مشابه آن، مسلم میگردد که از اوایل تشکیل سلطنت صفویه، درسرمینهای وسیع حکومت عثمانی، مخصوصاً در حرمین شریفین، برای تهییج مردم و ایجاد دشمنی در تبعه عثمانی، نسبت به ایرانیان گذشته از فتوای مزبور، بانواع تهمت های ناروا و ناجوانمردانه هم، متوسل میشدند که یکی از آنها اتهام بسیار فجیع و عظیمی بود که بارها باصحنه سازیهایی جان حجاج ایرانی را بیاد داد که آخرین آن، داستان ابوطالب یزدی بود.

درگذشت سلطان عبدالعزیز

سلطان عبدالعزیز در ده سال آخر عمر، زمین گیر شده بود و بر روی تخت چرخدار حرکت میکرد. از این گذشته، به تصلب شرائین قلب و مغز نیز دچار بود. در تابستان سال ۱۹۵۳ میلادی، در نظر گرفت در طائف بسربرد ولی طائف با هوای لطیف و معتدلی که دارد، بواسطه اینکه یک هزار و دوست متر از سطح دریا ارتفاع دارد، مناسب وضع مزاجی او نبود و در نتیجه، حال وی ببدی گرایید. با اینکه گذشته از طبیب مخصوص او، چند طبیب آلمانی نیز در معالجه وی کوشش میکردند معالجات سودمند واقع نشد و در روز دوم ماه ربیع الاول سال ۱۳۷۳ رخت از

جهان بر بست و جنازه او از طائف با هواپیما بریاض حمل و در آنجا بخاک سپرده شد^۱.

کشور سعودی بعد از ابن سعود

پس از درگذشت سلطان عبدالعزیز، پسران او گرد هم برآمدند و با ولیعهد او ملک سعود بعنوان پادشاه مملکت عربی سعودی، بیعت کردند و ملک سعود برادر خود امیر فیصل را به ولیعهدی برگزید.

بیعت با ملک سعود، از طرف مردم کشور سعودی، در مکه معظمه انجام یافت به این نحو که هزاران تن از اطراف مملکت برای بیعت با پادشاه جدید گرد آمدند. اهل مکه به همراهی علما و قضات و رجال حل و عقد امور و رؤسای شهر وثیقه تاریخی مبنی بر بیعت شرعی را تسلیم داشتند.

متن وثیقه مزبور چنین بود: یا امام المسلمین^۲ الملك سعود بن عبدالعزيز بن عبدالرحمن الفيصل آل سعود المتوفى يوم الاثنين ۲ ربيع الاول سنة ۱۳۷۳ رحمه الله - قد عهد الامانة من بعده اليكم واخذت لكم البيعة في عام ۱۳۵۲- فان امامتكم بذلك منعقدة وثابتة شرعاً واننا بمناسبة وفاة والدكم عبدالعزيز رحمه الله وتوليكم امامة المسلمين من بعده نجدد ونؤكّد بيعتكم اللتي في اعناقنا على العمل بكتاب الله وسنة رسوله واقامة العدل في كل شيء وتحكيم الشريعة الاسلامية ولكم علينا السمع والطاعة في العسر واليسر والمنشط والمكره ونسأل الله لكم العون والتوفيق فيما حملتم من امور المسلمين وان يحقق على ايديكم ما ترجوه الامة الاسلامية من مجد وتمكين.

بعد از انجام تشریفات مزبور، علمای ریاض بریاست مفتی بزرگ و

۱ - خلاصه از تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۲ از صفحه ۵۳۵ بعد.

۲ - وها بیان به امرا و پادشاهان خود امام میگویند و منظورشان از مسلمین، وها بیها میباشد.

همچنین علماء هر شهر و قریه ای برای بیعت با ملك سعود میآمدند و اظهار اطاعت میکردند.

غروب روز پنجمینشنبه پنجم ربیع الاول سال ۱۳۷۳ ملك سعود بمسجد الحرام رفت و امامت جماعت نماز مغرب را بعهده گرفت، سپس طواف خانه کعبه را بجا آورد و دعا کرد و خطابه ای ایراد نمود که در ضمن آن اساس حکومت و سیاست خود را چه در داخل مملکت و چه در خارج برای مردم بیان کرد^۱.

ملك سعود در مدت سلطنت خود برای آبادانی کشور خود کوشش فراوان بکار برد، مدارس و بیمارستانهای متعدد بنا کرد و در راه سازی و طرق ارتباط اقداماتی انجام داد.

از مهمترین کارهای ملك سعود، توسعه مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ میباشد، که بسیاری از اراضی و مستغلات اطراف این دو مسجد مقدس را خرید و ضمیمه مسجد کرد و در اطراف هر دو مسجد خیابانهای وسیعی بوجود آورد، بطوری که دیگر از هیچ طرف، ساختمانی وصل بدیوارهای هیچیک از دو مسجد نیست.

باید دانست که شروع بتوسعه مسجد النبی در ماه شوال ۱۳۷۰ در زمان سلطنت ملك عبدالعزيز بود اما کارهای عمده آن در زمان ملك سعود انجام یافت و مساحت کل مسجد در این توسعه و تغییر به ۱۶۳۲۷ متر بالغ شده است^۲.



۱- مجله البلاد السعودیه چاپ مکه، مورخ ۱۶ ربیع الاول ۱۳۷۴.

۲- توسعه مسجد النبی امروز خاتمه یافته ولی توسعه و بناهای جدید در مسجد الحرام هنوز ادامه دارد و نزدیک به تمام شدن است. در بنای جدید مسجد الحرام محل سعی میان صفا و مروه که سابقاً بازار تنگ و کثیفی بوده است، تبدیل به يك بنای دوطبقه عالی و زیبایی با عرض کافی شده است. مساحت مسجد الحرام در این توسعه با احتساب مساحت شبستانهای دوطبقه اطراف مسجد، متجاوز از یکصد و شصت هزار متر مربع خواهد بود.

در سال ۱۹۶۱ میلادی مطابق با سال ۱۳۸۱ قمری، ملک فیصل که ولیعهد و رئیس الوزرای ملک سعود بود، به سمت قائم مقام پادشاه برگزیده شد، و بعد از مدتی دیگر، بموجب تصمیم شورای مشایخ و رؤسای قبائل و علما، کلیه اختیارات سلطنت به او تفویض شد.

در ماه نوامبر ۱۹۶۴ بنا بر تصویب شورای وزیران و تصمیم شورای عالی رؤساء قبائل و شیوخ و فتوای علماء، بعنوان پادشاه کشور عربی سعودی باوی بیعت کردند.

بخش هشتم

جمعية الاخوان يا جمعية الامرين بالمعروف والناهيين عن المنكر

چون جمعية الاخوان در دوره اخير تاريخ وهابيان ، بخصوص از لحاظ اجرای احكام دينی (طبق معتقدات خودشان) تأثیر بسزایی داشته اند ، از این روی مناسب بنظر رسید که بخش جداگانه ای از کتاب به بررسی وضع آنان اختصاص داده شود :

درباره علت تشکیل فرقه اخوان ، صلاح الدین مختار چنین گوید : ملک عبدالعزيز آل سعود ، چون دید که قوم او در صحرا پراکنده اند و خیلی زود گرد فتنه و فساد میگردند و آشوب پیا می کنند ، در صدد برآمد بوسیله ای میان این قبائل جاهل و فتنه گر ، اتحاد و هماهنگی ایجاد کند و برای عملی ساختن منظور خود ، چنین اندیشید ، که هیچ عاملی بهتر و مؤثرتر از تمسک به دین و نشر احکام دینی و اقامه حدود در میان قبائل بدوی نیست . ابن سعود برای اجرای نظر خود ، از عالم نجد ، شیخ عبدالله بن محمد بن عبداللطیف ، خواست که کتابهایی بزبان ساده ، بطوری که بدویها بفهمند و بپذیرند ، براساس مذهب حنبلی تألیف کند و درین همه قبائل منتشر سازد . ابن سعود ، همچنین عده ای از شاگردان شیخ عبدالله را بعنوان خطیب و راهنما بمیان قبائل فرستاد و ایشان مطالب دینی را بآن گونه برای بدویان تشریح میکردند که از اعماق قلب آنها را از حفظ مینمودند . باین

ترتیب يك عاطفه دینی در بین بدویان بوجود آمد و از مجموع این اقدامات ، فرقه اخوان پدیدار گشت .

این تدابیر در زمانی بکار رفت که خود بدویان از کثرت خون ریزی میان آل سعود و آل رشید به تنگ آمده و در صدد بودند خود را از آن حال رها سازند و زندگی تازه ای پیدا کنند . بنابراین آنان تشنه تعالیم مزبور بودند ، تعالیمی که ایشان را از خونریزی منع میکرد و بعدالت و آرامش دعوت مینمود . تعالیم مزبور در جسم بدوی نیز تأثیر کرد . او که در بدترین حالات توحش بسر میبرد و هر ششماه یا یکسال هم تن خود را با آب نمی شست ، اکنون با مر نظافت و پاکی تن سخت توجه داشت تا بحديث النظافة من الایمان عمل کرده باشد . بدوی که زندگیش بر نهب و غارت اموال بندگان خدا پایه گذاری شده بود ، اینک همواره این دعا بر زبان او جاری بود که اللهم اغننا بحلالك عن حرامك . در نتیجه این تدبیر ، امنیت کم نظیری بوجود آمد که اگر کسی در راه خود یا در صحرا ، پول نقد یا هر چیز دیگری را ببیند ، فوری بحاکم اطلاع میدهد^۱ .

بدویان در اثر اقدام مذکور بسرعت بشهرنشینی گراییدند و این امر باعث افراط و تفریط ها و تعصباتی در امور دین شد که موجب ناراحتیهایی برای ابن سعود گردید و او برای جلوگیری از این امور ، از علما خواست تا نامه ای بفرقه اخوان بنویسند و آنان را از کار های خلاف دین و تعصبات و افراط های ناشی از آن بر حذر دارند ، خود او هم بیانیه ای تهدید آمیز در این زمینه خطاب به فرقه اخوان صادر نمود^۲ .

حافظ وهبه درباره فرقه اخوان چنین گفته است که هرگاه در حدود عراق یا شرق اردن یا کویت ، نام اخوان برده شود ، ترس بر دلها مستولی میگردد و همه بقلعه ها و در پشت برجه ها و باروها ، پناه میبرند . این قاصدان ترس و ناراحتی در بلاد عرب کیستند ؟

۱ - تاریخ المملكة العربية السعودية ج ۲ از صفحه ۱۴۶ ببعده .

۲ - متن نامه علما و بیانیه ابن سعود در اصلاح الدین مختار ذکر کرده است (ج ۲ از صفحه ۱۴۹ ببعده) .

در سالهای اخیر ، اخوان به اعراب بادیه نشینی گفته شد که خانه بدوشی را ترك کردند و در محل های معینی سکنی گزیدند و برای سکونت خود خانه های گلین ساختند که به آنها هجره گفته میشد ، یعنی اینکه از زندگی زشت سابق دوری جستند و بزنگی خوب بعدی پرداختند . این خانه های گلی بجای چادر و خیمه ، اول بار در سال ۱۳۳۰ هجری (شصت و چند سال پیش) بنام و ساکنان آنها آمیخته ای از چند قبیله بودند . اعراب ، زندگی قبلی را جاهلیت و زندگی جدید را ، اسلام نامیدند ^۱ .

مشکلاتی که از این رهگذر بوجود آمد

این بدویان و چادر نشینان شهری شده ، کم کم معتقد شدند به اینکه مبادی و تعلیمات دینی همان است که ایشان فرا گرفته اند و هر چه جز این باشد ضلالت است ، از این روی ، بغیر از خود و از جمله به شهر نشینان نجد ، باید گمانی نگاه میکردند حتی نسبت به ابن سعود هم بدگمان بودند ، اعتقاد داشتند که عمامه بسر گذاشتن سنت است ولی عقاب بسر بستن بدعت زشتی است و بعضی از ایشان در این باره غلو کردند و گفتند عقاب لباس کفار است و کسی که عقاب می بندد باید از او دوری جست .

بسیاری از ایشان معتقد بودند که هر کس چادر نشینی و بادیه را ترك نکند ، هر قدر هم در دین پیشرفته باشد ، باز هم مسلمان نیست و از این جهت بادیه نشینان سلام نمیکردند و جواب سلامشان را نمیدادند و از ذبیحه ایشان نمی خوردند . فرقه ای از اخوان عقیده داشتند که مشایخ نسبت به ابن سعود مدافعه میکنند و از این بابت تقصیر کارند که کتمان حق کرده اند .

و باز معتقد بودند که شهر نشینان گمراهند و جنگ بامجاوران شهر واجب

۱ - محمد بن عبدالوهاب میگوید (رساله عقیده الفرقه الناجیه صفحه ۲۸) هجرت از بلاد شرك بسوی بلاد اسلام ، برای امت اسلام تا قیامت واجب است .

است و اینکه این امر از سوی خدا بایشان القاشده و بنا بر این سخن هیچکس را در مورد منع از جنگ نمی پذیرفتند .
 جمعی از اخوان بسلطان عبدالعزیز ایراد گرفتند و او را متهم کردند که با کفار دوستی میکند و دردین سهل انگاری مینماید ، جامه بلند میپوشد و شارب خود را کوتاه نمیکند و عقال بسر می بندد ، خلاصه سخن اینکه فرقه اخوان هر چه را که مطابق میلشان نبود حرام میدانستند ^۱ .

چاره جوئی ابن سعود

این روح سرکش و این تعصبات ناپسند ، نتیجه تلقینات غلطی بود که از ناحیه کسانی از شاگردان شیخ عبدالله مزبور که برای راهنمایی بدویان رفته بودند به آنان القا شده بود .

حافظ وهبه در این مورد گوید که سال ۱۳۳۵ را باید سخت ترین سالها در تاریخ نجد ، بحساب آورد زیرا در این سال نزدیک بود که يك فتنه داخلی در این سرزمین برپا شود ، از يك طرف فرقه اخوان و از طرف دیگر حکومت سعودی و مردم شهر نشین .

ابن سعود برای جلوگیری از خطری که نجد را تهدید میکرد ، جمعی از طلاب علوم مطلع از تعالیم دین را بسوی اخوان فرستاد تا باصلاح آنچه فرستاده شدگان قبلی فاسد کرده بودند ، بکوشند . ضمناً دست فرستادگان قبلی (شاگردان شیخ عبدالله) که تخم جهالت و گمراهی را کاشته بودند ، از کاری که بعهدہ داشتند ، کوتاه شد و از سکونت در هجر (خانه هایی گلین که اخوان برای خود بنا کرده بودند) منع گردیدند .

این تدبیر ، گرچه بسیار سودمند واقع شد ولی نتوانست ، آنچه را که در اذهان اخوان جایگیر شده بود ، بکلی از میان بردارد . و اگر از شمشیروسطوت

سلطان عبد العزيز بيمناك نبودند هرج و مرج ، همه شبه جزيره عربستان را فرا ميگرفت ^۱ .

شمه‌ای از صفات و اخلاق اخوان

حافظ وهبه ميگويد : اخوان اکنون (چهل و چند سال قبل) از حاميان راهها هستند و معتقدند که تعدادي بمسافر و ابن سبيل حرام است و براي مسلمان و همسايه احترام قائلند و خون و مال مسلمان را حرام ميدانند .

اخوان از مرگ نميترسند و براي نيل بشهادت (مطابق عقیده خود) و رفتن بسوی خدا ، بمرگ رو ميآورند ، مادر ، وقتي بافرزند خویش وداع ميکند ميگويد : خداوند ماوتورا در بهشت گرد يکديگر بر آرد . هنگام حمله و هجوم شعارشان اياك نعبد و اياك نستعين ميباشد . من (حافظ وهبه) شاهد بعضي از جنگهای ايشان بودم و ديدم که چگونه خود را بمرگ می سپارند و گروه گروه بطرف دشمن پيش ميروند و هيچيك اندیشه‌ای ندارد جز شکستن و کشتن سپاه دشمن .

در دل عموم اخوان ذره‌ای رحم و شفقت وجود ندارد ، هيچکس از دستشان رها نميشود و هر کجا بروند ، قاصدان مرگند .

قدرت و خطر اخوان در جنگ ، در حمله‌های مکرر بعراق و کويت و شرق اردن معلوم شد . با اينکه امامشان ابن سعود ، آنان را از اين جنگها نهي ميکرد و همواره دستور ميداد که رفق و مدارا بکار برند و مردم را بقتل نرسانند ، علمائز بايشان سفارش ميکردند که اسيران و پناهندگان را مقتول نسازند ، گوش آنان بسخن هيچکس ، بدهکار نبود .

هرگاه يکي از اخوان کسی را در راه بيند که شارب او بلند است وی را

بسنت پیغمبر ﷺ دعوت میکند ، سپس با دست خود ، قسمت زیادی را با مقراض کوتاه مینماید ، و اگر عابرازمیان‌خانه‌های محل سکونت ایشان بگذرد منع کردن او از داشتن شارب بلند باشدت عمل و بازور و جبراست ، نه ازراه نصیحت و بازبان ملایم .

همچنین اگر جامه کسی را دراز ببینند ، زیادی را با مقراض میبرند ، با همه اینها و با اینکه فرقه اخوان در مقابل حکومت از حد خویش ، تجاوز کردند ، ابن سعود از آزار آنان چشم پوشید و کارهای ایشان را باصبر و برد - باری ، تحمل کرد و میگفت که مرور زمان این شدت و تعصب را تخفیف خواهد داد و از حدت آن خواهد کاست ^۱ .

اخوان در مکه و مخالفت با اختراعات جدید و پاره کردن سیم‌های تلفن

نخستین بار که اخوان وارد مکه شدند برای حکومت هیبت و شکوهی قائل نبودند . هر چیز که بگمانشان منکر می‌آمد ، آن را باتفنگ یا عصایابادست خود ، از میان میبردند . در بسیاری از موارد ابن سعود برای جلوگیری از فتنه ، در برابر آنان تسلیم میشد ، اما اگر میدید هماهنگ شدن با ایشان ، باعث ضعف حکومت او بر جزیره العرب می شود ، با سختی و شدت عمل با آنان رفتار میکرد .

ابن سعود اول دفعه در مکه دستگاه تلفن را مشاهده کرد و متوجه شد که دستگاهی بسیار سود مند است که میتوان بوسیله آن ، کارها را زود به انجام رسانید و با سرعت خبر داد و خبر گرفت . از این جهت در صدد برآمد یک رشته سیم تلفن میان مکه و ناحیه حذاء که لشکر گاهش بود ، همچنین سیم دیگری بین ناحیه

رغامه و حداثه برقرار سازد ولی از این فکر منصرف شد و انجام آنرا بتأخیر انداخت زیرا امکان داشت کشیدن سیم تلفن ، اخوان را تهییج کند و بشورش بر خیزند .

افراد جمعیت اخوان ، هر جا سیم تلفن می دیدند ، پاره میکردند ، بگمان آنان ، تلفن امر منکری است که از میان بردن آن واجب میباشد ، بسیاری از اوقات ، سیمهایی که بقصر سلطان مربوط بود ، در همان حال که پادشاه در مکه بود ، قطع میکردند .

از این گذشته ، یکی از اخوان ، چون خادمی از خادمان سلطانرا سوار بر دو چرخه پایبی (بی سیکلت) دید ، او را کتک زد . نجدیان دو چرخه را ، ارابه شیطان یا اسب شیطان مینامند و آنرا بدعت میدانند و معتقدند که به نیروی جادو و با پای شیطان ، حرکت میکند .

در سال ۱۹۲۶ سلطان عبدالعزیز ناچار شد ، تسلیم نظر اخوان شود و تلگراف بی سیم مدینه را متوقف سازد .

روش ابن سعود این بود که جلوجریان های تند را نمیگرفت بلکه آنرا بحال خود رها میکرد تا سیر طبیعی خود را بکند ، اما وقتی بکندی میگرایید ، فکر خود را در کوبیدن دشمنان در فرصتهای مناسب بکار میرد .

در همین مواقع که ابن سعود با اخوان بملایمت رفتار میکرد ، امیر عبدالله بن جلوی ، حاکم احسا از طرف او ، به سخت ترین وجهی با ایشان رفتار مینمود . بسیار اتفاق می افتاد که رؤسای قبائل اخوان را به مناسبت شدت و غلوی که در کارهای خود داشتند ، سرزنش میکرد و میگفت که حالت بداوت ایشان از حال فعلی آنان بهتر است . هیچیک از اخوان جرئت نمیکرد در احسا دست خود را بطرف احدی دراز کند و اگر میکرد ، به شدیدترین وجه عقوبت میشد . از این روی افراد اخوان ، بطور ناشناس با احسامیرفتند و با کمال آرامش

کار خود را انجام میدادند.^۱

ایرادهای اخوان به ابن سعود

در روز عید فطر سال ۱۳۴۳ بعد از نماز عید، فیصل دویش (یکی از سران فرقه اخوان) و جمعی از یارانش اجتماع کردند و طبق رسم اخوان که مجلسشان، خالی از موعظه و نصیحت نمیشد، فیصل خطاب به حاضرین سخنانی ایراد کرد و در ضمن آن گفت که مقصود ما، جز برطرف ساختن مظالم و از میان بردن بدعتها و منکرات، چیز دیگری نیست. ما باهر کس که از راهی برود که شریف مکه رفت، مبارزه میکنیم. این نخستین تهدیدی بود که از طرف یکی از پیشوایان اخوان از سلطان عبدالعزیز شد. پس از مدتی نزدیک به یک سال از جریان مزبور، مجمعی از رؤسای اخوان تشکیل یافت و در این مجمع، بایکدیگر هم پیمان شدند که دین خدا را یاری کنند و در راه خدا جهاد نمایند، آنگاه امور ذیل را بر ملک عبدالعزیز ایراد گرفتند:

- ۱- با کفار دوستی و در دین سهل انگاری میکند، لباس دراز میپوشد و شاربش را نمیزند و عقال بسر می بندد (این موضوع، جلوتر نیز گفته شده است).
- ۲- پسرش سعود را به مصر که بلاد شرک میباشد، فرستاده است.
- ۳- پسر دیگرش را به لندن اعزام داشته است.

۱- جزیره العرب فی القرن العشرين از صفحه ۳۱۵ بعد. حدت و شدت اخوان درباره موارد مزبور و امثال آن، در اثر مرور زمان و با قدرت حکومت از میان رفت و کشور سعودی بتدریج از عموم مظاهر سودمند تمدن جدید و اختراعات مفید، برخوردار گردید. طبق نوشته مجله البلاد السعودیه چاپ مکه شماره مورخ ۱۶ ربیع الاول ۱۳۷۴ (در حدود هیجده سال قبل) کشور سعودی در آن تاریخ دارای ۷۱ مرکز بی سیم مجهز به جدیدترین آلات مخابراتی بوده و با بیشتر نقاط دنیا از راه تلگراف بی سیم ارتباط داشته، همچنین در میان چهارده شهر، ارتباط تلفنی و در مکه فرستنده رادیویی برقرار بوده است. مسلماً در این فاصله هیجده سال استفاده از اختراعات و اکتشافات علمی در آن کشور، بیش از پیش توسعه یافته است.

- ۴ - از اتومبیل و تلگراف و تلفن استفاده میکند .
- ۵ - مالیاتهایی در حجاز و نجد ، مقرر کرده است .
- ۶ - به عشایر عراق و شرق اردن اجازه داده است تا احشام خود را در اراضی مسلمانان (یعنی نجد و حجاز) بچرانند .
- ۷ - تجارت با کویت را منع کرده است . اگر مردم کویت از کفارند ، باید با ایشان جنگ کرد و اگر مسلمانند ، چرا با آنان قطع تجارت بشود ؟
- ۸ - شیعه احسا و قطیف را مجبور سازند ، تادین اهل سنت و جماعت را بپذیرند .

سلطان عبدالعزیز (چون از ماجرا آگاه شد) بعجله از نجد به حجاز بازگشت تا این پیش آمد را با سرانگشت تدبیر ، برطرف سازد . برای این منظور ، از زعمای اخوان دعوت کرد تا در روز ۲۵ رجب سال ۱۳۴۵ در ریاض گرد آیند . دعوت او را همه سران فرقه اخوان قبول کردند و در ریاض حضور یافتند ، جز سلطان بن بجاد (از رؤسای اخوان) که در این اجتماع شرکت نداشت . ملک عبدالعزیز در این مجمع درباره خود شرح مفصلی بیان کرد و خویشان را خادم و نگهبان شریعت اسلام نامید و گفت من همانم که بودم و برخلاف آنچه بعضی از مردم گمان میکنند ، تغییری در من پیدا نشده است ، من همواره بیدار و مواظب مصلحت عرب و مسلمانان هستم .

نتیجه این اجتماع فتوایی بود که علمای نجد درباره مسائلی که موجب پریشانی خاطر اخوان شده بود ، صادر کردند . از این گذشته ، حضار مجلس علاقه خویش را به پادشاهشان (ابن سعود) ابراز داشتند و با او بعنوان پادشاه نجد بیعت کردند و لقب رسمی ملک حجاز و نجد و ملحقات آنها را پیدا کرد . فتوای مذکور که متن آن را حافظ وهبه ذکر کرده ، خطاب است از طرف علمای حاضر در جلسه که نامهای ایشان در متن فتوا آمده است ، بفرقه اخوان در خصوص سؤالی که از ملک عبدالعزیز کرده بودند و جواب به آن سؤالا که خلاصه آن

جوابها چنین است:

اما در مورد تلگراف بی سیم (در زبان نجدیان ، برقی) این امر تازه ای است که ما از حقیقت آن، آگاه نیستیم و سخنی در خصوص آن از هیچیک از علما نشنیده ایم، بنابراین در این مسأله توقف میکنیم ، زیرا، لازمه حکم قطعی به مباح بودن یا حرمت آن محتاج باطلاع از حقیقت امر است .
در باره مسجد حمزه و ابی رشید، فتوا دادیم که امام (مقصود ابن سعود است) فوری آنها را خراب کند .

اما قوانین و مقررات عرفی ، اگر چیزی از آنها در حجاز وجود دارد ، فوری از میان برده شود و احکام فقط بموجب شرع مطهر باشد .
در مورد حجاج مصری که با اسلحه و نیرو وارد مکه میشوند، فتوا میدهیم که امام ، از ورود آنان جلوگیری کند و از اظهار شرك و جمیع منکرات مانع گردد .

اما محمل، فتوا میدهیم که از بردن آن بمسجد الحرام ، جلوگیری بعمل آید و بهیچکس اجازه ندهند آن را لمس کند یا بیوسد ، همچنین اعمال منکری از لهُو و لعب که اطرافیان محمل مرتکب میگرددند ، موقوف شود و در صورت امکان وعدم بروز مفسده ای، بکلی از ورود محمل بمکه ، جلوگیری کنند^۱.

۱- همانطور که توضیح داده خواهد شد، از قرنهای قبل، محملهای متعددی که مهمتر از همه، محمل مصری بود، باموزیک و تشریفات خاصی بمکه آورده میشد.

نخستین بار که وها بیان برای منع ورود محمل بمکه اقدام کردند سال ۱۲۲۱ هجری بود که در آن وقت تامدتی مکه را متصرف بودند و شرح آن داده شده است .

در آن سال طبق نوشته تاریخ مکه (ج ۲ صفحه ۱۳۵ و ۱۳۶) چون محملهای شامی و مصری را در ایام حج وارد مکه کردند، مورد اعتراض سعودیها قرار گرفت و به امرای محمل اخطار کردند که بعد از این، سال دیگر با محمل بمکه بازنگردند. سال بعد محمل شامی را از میان راه برگرداندند و محمل مصری را که بی خبر وارد مکه شده بود، آتش زدند. پس از آنکه مکه دوباره بدست عثمانیها افتاد آوردن محمل معمول شد، تا سال ۱۳۴۵ که بکلی منع گردید .

دربارهٔ رافضیان فتوا می‌دهیم که امام (مقصود، ابن سعود است) آنان را وادار کند بر اسلام بیعت کنند و از اظهار شعارهای دین خود منع شوند همچنین بر امام لازم است که به نایب خود در احسا دستور دهد که شیعیان آنجا را نزد شیخ، ابن بشر (از علمای وهابی) حاضر کند تا با او به دین خدا و رسول بیعت کنند و آنان را مجبور نماید که صالحین از اهل بیت و دیگران را برای قضای حوائج خود نخوانند و دیگر بدعتها را از قبیل اجتماع برای پیاداشتن ماتم^۱، (ظاهر آن مقصود عزاداری عاشورا است) و مراسم دیگری که مربوط به شعار مذهبشان می‌باشد، ترك کنند و از زیارت مشاهد منع شوند و وادار گردند که در اوقات پنج نماز در مسجد گرد آیند و امام جماعت و مؤذن و نایبانی از اهل سنت برای آنان تعیین شوند و ایشان را ملزم نمایند که سه اصل دین را فراگیرند^۲ و اگر محله‌های معینی برای پیاداشتن بدعتهای خود دارند، خراب گردد و بدعتهای خود را در مساجد و مکانهای دیگر، بپا ندارند. هر کس از شیعهٔ احسا از قبول این امور، سر، باز زد، از بلاد مسلمانان بیرون رانده شود.

رافضیان قطیف را نیز، ابن بشر، به آنچه دربارهٔ رافضیان احسا گفته شد، ملزم سازد.

۱- مرحوم علامهٔ امینی مؤلف کتاب معروف الغدير در محاضره‌ای که درسوریه داشته و بصورت کتاب کوچکی بنام سیرتنا و سنتنا چاپ شده با استناد به احادیث بسیاری از صحاح سته و دیگر کتب مورد اعتماد اهل تسنن، ثابت کرده است که خداوند، پیغمبر (ص) را از کشته شدن حسین (ع) آگاه کرده بوده است و آن حضرت بارها ماتم حسین را پیاداشته و بر وی گریسته است و این امر جزو سیرت و سنت پیغمبر (ص) بوده است، بنابراین وهابیانی که خود را تابع سنت و سیرهٔ پیغمبر (ص) میدانند باید این سیرت را بپذیرند نه آنکه آن را بدعت بدانند.

۲- مقصود از سه اصل دین، طبق نوشتهٔ شیخ محمد بن عبدالوهاب در رسالهٔ عقیده الفرقه التاجیه (ص ۹) این است که بنده، خدای خود و دین و پیغمبر خود را بشناسد.

دربارهٔ رافضیان عراق که در بادیهٔ نجد با مسلمانان (یعنی وهابیان) آمیزش دارند، فتوا میدهم که امام، آنان را از داخل شدن در سرزمین و مراتع مسلمانان، باز دارد.

این فتوا، ملک را مجبور کرد که دیگر محمل را نپذیرد و مسجد حمزه را خراب کند و استفاده از بی سیم را متوقف سازد^۱.

توضیح در بارهٔ محمل

ابراهیم رفعت پاشا که در سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۵ هجری قمری متصدی محمل مصری و امیرالحاج بوده است دربارهٔ محمل چنین گوید: محمل از تخته چوبهائی به شکل هودج بطور مربع ساخته شده است و دارای سقفی میباشد که از چهار طرف بسوی وسط بالا میرود تا بقائمه ای که به هلالی منتهی می شود میرسد و معمولا این هیکل چوبی با جامه هایی از حریر و گاهی پارچه های دیگر پوشیده شده و هنگام سفر، آنرا بر پشت شتری می بندند.

سیوطی در کترالمدفون گفته است که نخستین کسی که بردن محمل را در راه مکه مشرفه پدید آورد، حجاج بن یوسف ثقفی بود. صاحب درالفوائد گوید که چهار محمل از عراق و مصر و شام و یمن به حجاز برده میشد، و در سالهای مختلف از نواحی دیگر نیز محمل بمکه میبردند. از میان این محملها، محمل عراقی در زمان خلفای عباسی، مجلل تر از محملهای دیگر بود. محمل شامی از اوایل قرن دهم هجری به حجاز میرفته است و در همین اوان سلطان

۱ - حافظ وهبه صفحه ۳۱۲ و ۳۱۷ تا ۳۲۱ - آقای مغنیه گوید که پس از آنکه مرحوم حاج سید محسن امین کتاب کشف الارتیاب را تألیف نمود و در آن کتاب با وهابیان بطور علمی مناقشه کرد، وهابیان نظر خود را دربارهٔ شیعه احسا و قطیف تعدیل کردند. (هذی هی الوهابیه صفحه ۶) دو ناحیه احسا و قطیف در کشور سعودی واقع است و بسیاری از ساکنان این دو ناحیه شیعه هستند.

سلیم عثمانی محملی از روم (مقصود آسیای صغیر و شهر اسلامبول است) با جامه‌ای برای خانه کعبه میفرستاده است . در نیمه دوم قرن دهم هجری ، محمل یمنی نیز بمکه فرستاده شد .

محمل مصری ، آن طور که شایع است ، نخستین بار در سال ۶۴۸ هجری در زمان شجرة الدر (کنیز ملك صالح و مادر ملك جلیل) فرمانروای مصر ، روانه مکه شد ، باین ترتیب که خود شجرة الدر با محملی مطرز و آراسته به حریر و سنگهای قیمتی ، در حالی که هدایای بسیاری برای خانه کعبه و حجره مقدسه پیغمبر ﷺ با خود حمل میکرد ، بسفر حج رفت و از آن پس ، فرستادن محمل با هدایایی برای کعبه و حجره پیغمبر ﷺ ادامه یافت ^۱ .

فرستاده شدن محمل از ایران

سلطان ابوسعید پسر سلطان محمد خدا بنده ، محمل عراقی را با حریر پوشانید و آن را با طلا و در و یاقوت و انواع جواهرات دیگر که قیمت آنها بر دوست و پنجاه هزار دینار بالغ می شد ، آراست و برای محمل پوششی از خز قرار داد که هنگامی که آن را بر زمین می گذاشتند ، پوشش مزبور را بر روی آن میکشیدند ^۲ .

محمل دیگری نیز از ایران بمکه حمل میشد که نویسنده شرح آن را در کتاب تاریخ مذهبی قم ذکر کرده است . این محمل را طبق نوشته حسن بیک روملو در ضمن وقایع سال ۸۷۵ هجری ، بدستور اوزون حسن ، تزین کرده و انواع تکلفات در آن بکار برده بودند و از یزد به قم حمل نمودند و آن را با تشریفات خاصی وارد شهر قم کردند و از آنجا ، همراه اویس بیک امیر الحاج با جمعی کثیر

۱- مرآت الحرمین ج ۲ صفحه ۳۰۴

۲- همان کتاب.

سواره و پیاده روانه مکه معظمه نمودند^۱.

میتوان احتمال داد نخلهایی که از سالها قبل معمول بوده است که در ایام عاشورا با تزیینات و تشریفات خاصی در یزد و پاره‌ای از نقاط دیگر حرکت داده میشد و اکنون نیز کم و بیش معمول میباشد و شباهت کاملی به محملهای موصوف دارد اثری از محملهای مزبور باشد.

وضع محمل مقارن جلو گیری از آن

تاسال ۱۳۴۵ هجری قمری (سالی که علمای نجد به لزوم جلو گیری از آوردن محمل بمکه، فتوا دادند) دو محمل مصری و شامی با تزیینات و تشریفات تمام، در موسم حج بمکه آورده میشد. محمل را نامقابل مسجد الحرام بر شتر حمل میکردند و از آنجا بادوش بداخل مسجد میبردند، آن گاه بعرفات و مزدلفه (مشعر الحرام) و منی حمل میگردد و بعد از انجام مناسک حج، آن را بمدینه و از مدینه بمصرو شام بر میگردانیدند.

همراه محمل گروهی بسیار، سواره و پیاده حرکت میکردند و چند عراده توپ با آن حمل مینمودند و یک دسته موزیکچی در حال نواختن موزیک، با محمل در حرکت بودند، امیرالحاج که فرمانده محمل نیز بود و حجاج کشور صاحب محمل، همراه آن بمسافرت حج میرفتند.

مردم برای تبرک، محمل را لمس میکردند و آن را میبوسیدند. برای اطلاع از تشریفات حرکت محمل و احتراماتی که از آن میشد همچنین دیدار رسمی شریف مکه باشکوه فراوان، از محمل، بکتاب مرآت الحرمین رفعت پاشا

۱- احسن التواریخ ج ۱۱ صفحه ۵۱۸- در قرنهای سوم و چهارم هجری پوشش خانه کعبه از دیبای شوشتر تهیه میشد و بمکه حمل میگردد و بنا بر نوشته ابوعلی مسکویه، عضدالدوله دیلمی کسوه کعبه را میفرستاده است. (تجارب الامم ج ۶ صفحه ۴۰۷)

مراجعه فرمایید ^۱.

در کتاب مزبور ، همچنین تصاویر زیبایی از محمل و اطرافیان آن ، بصورت‌های مختلف چاپ گردیده است .

اختلاف میان فرقه اخوان و ابن سعود

فیصل دویش از سران فرقه اخوان که در شورش که بعداً اخوان در مقابل ابن سعود برپا کردند ، ایشان را رهبری مینمود ، دست به اقدامی زد که ابن سعود را در مقابل مشکل جدیدی قرارداد : دویش در ماه اکتوبر سال ۱۹۲۷ نیروی کمی از طرف خود بناحیه بصیه واقع در مرز نجد و عراق فرستاد و نیروی مزبور ، چندتن از شرطه‌های مراقب مرز را بقتل رسانیدند . این امر موجب اشکالات و ناراحتیهایی میان انگلستان و حکومت سعودی شد و سرانجام سر گلبرت کلویتون از طرف دولت انگلیس مأموریت یافت به کشور سعودی برود و در این باره با سلطان عبدالعزیز مذاکره کند ، مباحثات و گفتگو هایی در جده میان طرفین جریان یافت ولی نتیجه مطلوب عاید نشد .

بعد از مذاکرات مزبور ، ملک ، از حجاز رهسپار نجد شد و در جمادی - الاولی سال ۱۳۴۷ دستور داد مجمعی تشکیل گردد . مجمع عمومی در یکی از رواق‌های قصر ملک در ریاض تشکیل یافت که در حدود هشتصد نفر از علما و رؤسا چه شهری ، چه بدوی در آن شرکت کردند ، اما دویش و ابن بجاد (از سران عمده فرقه اخوان) از شرکت در آن خودداری نمودند .

ابن سعود در این جلسه ، ابتدا از کوششهای خود در راه ایجاد اتحاد در شبه جزیره عربستان سخن گفت ، سپس اظهار داشت که از سلطنت کناره میگیرد و تعهد میکند که هر کس دیگری از آل سعود انتخاب گردد ، او را مساعدت

۱ - درباره تشریفات مربوط به محمل در قرنهای دهم و یازدهم هجری ، در کتاب بدایع الزهور ابن ایاس ، مجلدات چهارم و پنجم مکرر سخن رفته است .

مینماید. وی درضمن سخنان خود، مسؤولیت اختلاف اخیر با انگلستان را متوجه اعمال دویش کرد.

مسأله کناره گیری، از طرف حضار قبول نشد و مجدداً بسلطنت، با او بیعت نمودند.

نتیجه عمده ای که از این اجتماع گرفته شد، برانگیخته شدن احساسات مردم برضد فرقه اخوان بود. اما آن عده از اخوان که گرد ابن بجاد و فیصل دویش برآمده بودند، به این اقدامات اهمیتی ندادند و درمیان مساکن اخوان انتشار دادند که ایشان به کاردین و شریعتی که ابن سعود نزدیک است آن را ویران سازد، میردازند و اینکه ابن سعود طالب پادشاهی است و دوست کفار می باشد و در همه کارها با آنان شریک است.

این دسته از اخوان، در حدود کویت و عراق بغارت می پرداختند و از غارت قافله های نجدی نیز باکی نداشتند و بعنوان اینکه دیگران کافر هستند، گاهی کسانی را که به چنگشان می افتادند، گردن میزدند. ابن سعود، میدید که زحمات سی ساله او باین اعمال به هدر می رود. مردم نجد و جمع کثیری از فرقه اخوان، اطراف ابن سعود گرد آمدند و قصدشان جلوگیری از کارهای دویش و ابن بجاد بود. گروهی از علما نیز همراه این جمع کثیر بودند.

ابتدا مکاتبات و پیامهایی میان طرفین جریان یافت و در همین ایام اتفاق افتاد که یکی از یاران ابن بجاد که حامل نامه ای برای ابن سعود بود، وقتی بحضور اورسید، چون وی را بدعتگزار میدانست سلام نکرد.

در هر صورت، کار به جنگ و زد و خورد کشید، در روز دوم جنگ اخوان شکست خوردند و از میدان جنگ گریختند. ابن بجاد فرار کرد و فیصل دویش در حالی که مجروح شده بود، دستگیر شد، ابن بجاد نیز بعد از سه روز تسلیم و زندانی گردید.^۱ (مارس ۱۹۲۹ مطابق ۱۳۴۸).

۱ - جزيرة العرب في القرن العشرين از صفحه ۳۲۱ بعد.

برطرف شدن غائله اخوان

ابن سعود ، پس از آنکه ابن بجاد را شکست داد، به حجاز بازگشت، در حالی که ابن بجاد در زندان بسر میبرد و دویش از کثرت جراحات گمان میرفت که بمیرد ، لیکن وی بهبودی یافت و به حدود کویت و احسا رفت ، جمعی دور او جمع شدند و فتنه و آشوب ، دوباره ، آغاز گشت ، و رفته رفته وسعت یافت حتی نزدیک آمد که طرق مواصلات میان ریاض و مکه قطع گردد. ابن سعود مجدداً بدفع او مصمم شد ، در مدت یکسال، میان دو طرف پیغام و نامه رد و بدل میشد ، عاقبت دویش که در خود تاب مقاومت نمیدید ، تسلیم قوای انگلستان که در موضوع مداخله کرده بودند، شد و ایشان ، او را تحویل ابن سعود دادند. از این تاریخ یعنی سال ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۴۹ هجری قمری) غائله اخوان بکلی خاموش شد و افراد جمعیه الاخوان مانند دیگر مردم آن نواحی ، مطیع حکومت شدند و سلطان عبدالعزیز با خاطری آسوده ، زندگی تازه ای را در مملکت خود شروع کرد . میان شهرها تلگراف بی سیم برقرار ساخت و میان مکه و ریاض تلفون بی سیم نیز دایر کرد .^۱

۱ - جزیره العرب فی القرن العشرين، خلاصه از صفحه ۳۲۵ ببعده . کتاب مزبور که مطالب مربوط به جمعیه الاخوان، بیشتر از آن نقل شد ، در سال ۱۳۵۴ قمری تألیف یافته و مؤلف آن ، حافظ وهبه از رجال سیاسی و با اطلاع سعودی است که خود شاهد بسیاری از قضایا بوده و درباره ای از آنها مداخله داشته است .

خاتمه

دربارهٔ مذهب وهابی

در خارج از نجد و حجاز

احمد امین نویسندهٔ معروف عرب گوید که دعوت وهابیت به حجاز و جزیرهٔ العرب اکتفا نکرد بلکه به بسیاری از اقطار اسلامی نفوذ یافت . موسم حج ، فرصت مناسبی بود که آن دعوت بر رجال و بزرگانی که برای انجام مناسک حج آمده بودند ، عرضه شود و آنان بپذیرفتن آن تشویق گردند . این افراد چون ببلاد خود برمیگشتند ، مردم را دعوت میکردند تا آن را بپذیرند . می بینیم که در زنگبار جمع بسیاری از مسلمانان باین مذهب گراییده و مردم را به ترك بدعت وعدم توسل به اولیا دعوت میکنند . در هند پیشوای وهابی سید احمد که در سال ۱۸۲۲ در سفر حج خود مذهب وهابی را پذیرفته بود ، در پنجاب بانشار آن دعوت پرداخت و دولتی شبیه بدولت وهابی بوجود آورد و کار او بالا گرفت ، بحدی که شمال هند را تهدید میکرد و مبارزاتی پی در پی جریان یافت و بواعظان و بزرگان دین در آن نواحی حمله برد و بهر کس مذهب او را نپذیرد ، اعلان جنگ داد و هند را دارالفکر نامید . سرانجام حکومت انگلستان (که در آن وقت فرمانروای هند بود) باز حمت زیاد توانست سید احمد و اتباعش را وادار بفرومانبری کند . دیگر ، امام سنوسی بود که چون برای حج به مکه آمد و دعوت وهابی را شنید ، آن را پذیرفت و پس از بازگشت به الجزائر در انتشار آن کوشید .

دریمن امام شوکانی (متولد در سال ۱۱۷۲ هجری) اعلم علمای آن حدود عقایدی مانند عقاید محمد بن عبدالوهاب ابراز داشت، او این عقاید را از محمد بن عبدالوهاب نگرفته بود (بلکه براه این تیمیه میرفت) ^۱.

شوکانی کتاب نیل الاوطار را در شرح کتاب منتقى الاخبار ابن تیمیه تألیف کرد. وی در کتاب مزبور، در فهم احادیث نبوی اجتهاد نموده و از آنها استنباط حکم شرعی کرده است، اگرچه آن حکم با همه مذاهب اربعه مخالف باشد و نیز دعوت با جتهاد کرده و به تقلید اعلان جنگ داده است. سخنان شوکانی مبارزات سخت کلامی میان او و علماء زمانش بوجود آورد که شدیدترین آنها در شهر صنعاء بود.

شوکانی بزوار قبور و متوسلین بقبور، سخت می‌تازد و همان حرفهای ابن تیمیه را تکرار مینماید و از اینکه کسی در فکر جلوگیری از این امور نیست اظهار نگرانی میکند و میگوید بسیاری از قبورین (زوار قبور) قسم دروغ به خدا می‌خورند ولى ممکن نیست بصاحب قبر مورد اعتقاد خود، بدروغ سوگند یاد کنند ^۲.

شوکانی در سال ۱۲۵۰ هجری در گذشت و شاگردان بسیاری که بسخنان او ایمان داشتند باقی گذاشت.

در مصر، شیخ محمد عبده به دو چیز که اساس دعوت وهابی را تشکیل میدهد، توجه کرد، یکی مبارزه با بدعتها، دیگری باز بودن باب اجتهاد. شیخ محمد عبده با دیگر طرفداران دعوت وهابی يك تفاوت بزرگ داشت و آن اطلاع وسیع او از دین و دنیا هر دو بود و آشنایی زیادی که بوضع دنیا و اضطرابات و فراز و نشیبهای آن داشت و این بواسطه تربیت مستمر دینی او و غور در امور سیاسی و

۱ - شوکانی در شرح حال پدرش علی بن محمد شوکانی میگوید (البدرا الطالع ج ۱ صفحه ۴۸۴) در جمیع حالات بروش سلف صالح بود.

۲ - شوکانی در اینجا معین نکرده است که این قبورین چه کسانی و در کجا هستند.

اطلاع از فرهنگ و تمدن فرانسه و مسافرت‌های متعدد او به اروپا و آمیزش با علما و فلاسفه و سیاستمداران مغرب زمین بود و این عوامل باعث شد که شیخ محمد عبده در صدد برآید ، اموری را که شیخ محمد بن عبدالوهاب به آنها دعوت کرده بود ، برپایه‌هایی از روانشناسی و جامعه‌شناسی ، قرار دهد .

شیخ محمد عبده را در این راه ، شاگرد و دوست صدیقش سید محمد رشید رضا یاری کرد که نظرات و افکار او را در مجله المنار مینوشت و در جهان منتشر میکرد .^۱

دربارهٔ مذهب وهابی در خارج از نجد و حجاز بهمین قدر اکتفا میشود . تنها باین نکته اشاره میگردد که مذهب وهابی ، با همه کوششی که از طرف افراد مزبور و کسان دیگر ، در راه توسعهٔ آن انجام یافت . بعللی که جلوتر مورد بررسی قرار گرفته ، در خارج از نجد و حجاز ، نفوذ بسیاری پیدا نکرد و آن گونه که تصور میکردند مورد قبول واقع نشد .

پایان کتاب

چند استدراك

۱- (مربوط به صفحه ۱۹) محمد ابوزهره، نویسنده معروف عرب و استاد دانشکده حقوق دانشگاه قاهره، در باره سلفیه یا سلفیون در کتاب خود، المذاهب الاسلامیه، بتفصیل سخن گفته و آراء و عقاید ایشان را، مورد تجزیه و تحلیل، قرار داده است.

خلاصه سخن او چنین است: سلفیه در قرن چهارم هجری پیدا شدند^۱. آنان، از پیروان مذهب حنبلی بودند و سخنان خود را به احمد حنبل، نسبت میدادند، اما بعضی از فضلاء حنبلی، در خصوص این نسبت، (نسبت سخنان ایشان به احمد حنبل) با آنان بمناقشه برخاستند. در آن زمان، میان سلفیون و اشاعره، جدالها و منازعات شدیدی جریان می یافت و هر يك از این دو فرقه، ادعا میکرد که بمذهب سلف صالح، دعوت میکند.

سلفیون باروش معتزله، مخالفت میکردند، زیرا معتزله، در بیان عقاید اسلامی، بطریقه فلاسفه که از منطق یونان، اقتباس کرده بودند، میرفتند. سلفیه میخواستند که بیان عقاید اسلامی، بهمان نحو باشد که در عصر صحابه و تابعین بود باین معنی که آنچه درباره عقاید اسلامی میخواهند، از کتاب و سنت فراگیرند و اینکه، علما، از فکر کردن در دلیلهایی، غیر از دلیلهای قرآن، منع شوند. سلفیون، از این روی که اسلوبهای عقلی و منطقی را در اسلام، از امور جدیدی میدانستند که در زمان صحابه و تابعین، معمول نبوده است، به آن

۱ - در اوایل کتاب به سلفیه قرن چهارم و دوتن از افراد مشخص ایشان، اشاره شده است.

اعتقاد نداشتند. و تنها به نصوص قرآن و حدیث و به دلیلهایی که از نص فهمیده میشود، معتقد بودند و میگفتند که برای دریافت عقاید و احکام دینی، چه بطور اجمال، چه بتفصیل، چه بعنوان اعتقاد، چه بعنوان استدلال، جز قرآن و سنتی مبتنی بر قرآن و جز سیره‌ای که در مسیر قرآن و سنت باشد، راه دیگری وجود ندارد.

درباره توحید (مربوط به صفحه ۳۰ و ۸۸)

سلفیه، مانند دیگر فرقه‌های اسلامی، توحید را اصل اول اسلام میدانند لیکن اموری را منافی توحید می‌پندارند که فرقه‌های دیگر، آن را از ایشان نمی‌پذیرند، مثلاً بوسیله یکی از مخلوقین، بخدا توسل جستن، همچنین زیارت روضه پیغمبر ﷺ را در حال ایستادن بطرف آن و پیدداشتن شعاعری در اطراف روضه و خواندن خدا رو بروی ضریح یکی از انبیا یا اولیا و اینگونه امور را، منافی توحید میدانند و اعتقاد دارند که این، مذهب سلف صالح است و جز این، بدعتهایی است که بمفهوم توحید لطمه میزند.

۲ - (مربوط به صفحه ۹۵) سلفیون میگویند، اختلاف علماء در باره صفات ثبوتیه و سلبيه باری تعالی، اختلاف در فکر و نظر است نه در حقیقت و اصل و این امر نباید موجب شود، که فرقه‌ها یکدیگر را تکفیر کنند، ایشان هیچیک از مخالفان خود را تکفیر نمی‌کردند.

سلفیه همچنین به آنچه در قرآن و سنت در خصوص صفات و شؤون ذات احدیت آمده اعتقاد دارند، بنا بر این بمحبت و غضب و سخط و رضا و ندا و کلام، از خداوند معتقدند و نیز فرود آمدن خدا را در میان مردم در سایه‌هایی از ابر و استقرار باری تعالی بر عرش اعتقاد دارند و چهره و دست برای خداوند قائلند، بی آنکه جز بظاهر آیات پردازند یا بتأویل و تفسیری توسل جویند. اما ذات خداوند را از اینکه در این جهات مانند مخلوقان خود باشد،

یا اینکه دست او مانند دست مخلوقان و فرود آمدن او مانند فرود آمدن مخلوقان و چهره او مانند چهره ایشان ، تصور شود ، منزّه می‌شمارند ^۱ .

۳- (مربوط به صفحه ۱۰۶) ابو زهره ، پس از نقل عقیده سلفیه و ابن تیمیه در منع زیارت قبر مطهر پیغمبر ﷺ میگوید که ابن تیمیه در این سخن ، با جمهور مسلمانان مخالفت بلکه مبارزه کرده است . زیارت روضه پیغمبر ﷺ یادآور شکیبائی ها و جهاد پیغمبر ﷺ و کوشش آن حضرت در بالا بردن مقام توحید و برطرف ساختن شرك و بت پرستی است . خود ابن تیمیه روایت کرده است که سلف صالح هرگاه از نزدیک روضه شریفه پیغمبر ﷺ میگذشتند ، بر آن حضرت سلام میکردند . نافع غلام و راوی عبدالله عمر ، گفت که عبدالله بر قبر مطهر سلام میکرد ، و بیش از صد بار دیدم که بسوی قبر آمد و نیز دیدم که او دستش را بمحلی از منبر که پیغمبر ﷺ روی آن جلوس میفرمود ، مالید ، سپس دست را بصورت خود کشید ، هریک از ائمه اربعه ، هر وقت بمدینه وارد می شد ، قبر مقدس را زیارت میکرد ^۲ .

۴- (مربوط به صفحه ۸۵) نویسنده مزبور در مورد تفاوت هایی که میان دعوت محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه وجود دارد ، چنین گفته است : وهابیان در حقیقت ، بر آنچه ابن تیمیه اظهار داشته بود ، چیزی نیفزودند ، لیکن از ابن تیمیه ، شدت عمل زیادتری بخرج دادند و اموری را در عمل انجام دادند که ابن تیمیه ، متعرض آنها ، نشده بود ، امور مزبور در این چند چیز خلاصه میشود :

الف - به اینکه طبق گفته ابن تیمیه ، عبادت را به آنچه اسلام در قرآن و سنت ، مقرر داشته ، اختصاص دهند ، اکتفا نکردند بلکه امور عادی را نیز ، خارج از منطقه اسلام دانستند و باین مناسبت دخانیات را حرام اعلام کردند و در تحریم آن سختگیری نمودند و عوام و هابی کسی را که دود بکشد ، همانند مشرکین

۱ - المذاهب الاسلامیه از صفحه ۳۱۱ ببعده .

۲ - المذاهب الاسلامیه صفحه ۳۴۳

میدانند که ایشان از این حیث مانند خوارج هستند که هر کس را مرتکب گناه شود، کافر میدانند.

ب - در ابتدای امر قهوه و امثال آن را، برخود حرام کردند، اما آنطور که معلوم میشود، بعداً در آن سهل انگاری نمودند.

ج - وهابیهها به دعوت تنها اکتفا نکردند، بلکه بر روی مخالفان خود شمشیر کشیدند و میگفتند با بدعتها جنگ میکنیم. رهبر ایشان در میدان جنگ محمد بن سعود، جد خاندان سعود و داماد محمد بن عبدالوهاب بود.

د - وهابیان، هر ده و شهری را تسخیر میکردند، بویرائی ضریحها و قبور میپرداختند، از اینروی، پاره‌ای از نویسندگان اروپایی به ایشان لقب (ویران کنندگان معابد) داده‌اند که این سخن مبالغه‌است زیرا ضریحها بامعابد تفاوت دارد لیکن آنطور که معلوم میشود، ایشان هر مسجدی را که با ضریحی بود، خراب میکردند.

ه - به این هم قانع نشدند، حتی قبرهایی را که مشخص بود و علامتی داشت، ویران ساختند و چون بر حجاز دست یافتند، تمام قبور صحابه را خراب و بازمین یکسان کردند و اکنون جز نشانه‌هایی از محل قبر، چیز دیگری باقی نیست. اجازه زیارت قبر را باین نحو داده‌اند که زائر فقط با جمله السلام عليك، بصاحب قبر درود بفرستد.

و - وهابیان بامور کوچکی پرداختند و آشکارا آنها را مورد انکار قرار دادند که نه بت پرستی است و نه منجر به بت پرستی میشود از جمله عکاسی که علماء ایشان در فتواها و رساله‌های خود، آن را ذکر کرده‌اند، لیکن امراء ایشان به این گفته‌ها، اعتنائی ندارند.

ز - مفهوم بدعت را بطرز غریبی وسعت دادند تا آن حد که پرده بستن بر روضه شریفه پیغمبر صلی الله علیه و آله را بدعت دانستند و از تجدید پرده‌ها و پوششها منع

کردند ، در نتیجه پوششها ، کهنه و پوسیده شد ^۱ .

حق این است که وهابیان ، آراء ابن تیمیه را پابرجا کردند و با دلاوری در تحقق آنها کوشیدند ، لیکن معنی بدعت را توسعه دادند و اموری را که ربطی به عبادت ندارد ، بدعت خواندند در حالی که بدعت تحقیقاً ، اموری است که بجا آورندگان ، آنها را بقصد عبادت انجام دهند و بوسیله آنها بخدا تقرب جویند در حالی که آن امور در دین پایه ای ندارد . بنابراین اموری از قبیل پوشاندن روضه شریفه پیغمبر ﷺ را هیچکس به نیت عبادت انجام نمیدهد بلکه برای زینت و خوشایند ناظران میباشد و همانند زینت های دیگر مسجد نبوی است . غریب این است که پوششهای روضه را انکار میکنند و آرایش های مسجد را عیب نمیدانند . دیگر آنکه ملاحظه میشود که علمای وهابی ، آراء و اندیشه های خود را درست و خطاناپذیر میدانند و آراء غیر خود را ، خطا و دور از صواب می پندارند ^۲ .

۵- (مربوط به صفحه ۱۶۳) حاج زین العابدین شیروانی متخلص به تمکین ، صوفی معروف زمان فتحعلیشاه که تقریباً معاصر محمد بن عبدالوهاب بوده و حمله وهابیهها بکربلا در زمان او وقوع یافته و خود سالها در کربلا اقامت داشته در کتاب حقائق السیاحه در ضمن شرح حمله وهابیان بکربلا (در ذیل کلمه کربلا) چنین گوید: آنچه زروزیور از قنادیل و ظروف طلا و نقره و جواهر بود و در ظاهر بدست آن ستمگر رسید ، همگی را بغارت برد ، مگر خزانه که قبل از آمدن او ، بکاظمین نقل کرده بودند و میرعالم که یکی از امرای ذیشان دکن بود ، بعد از این واقعه ، با رویی دور شهر کربلا کشید و قلعه آن را از آجر و گچ محکم گردانید و آقامحمد-

۱ - ابوزهرة کمی بعد از ذکر این مطلب میگوید که عبدالعزيز آل سعود ، دستور داد برای روضه منوره ، بجای آن پوششهای پوسیده پوششهای دیگری ، تهیه کردند اما تعویض آنها را پایان یافتن تجدید بنای مسجد نبوی موقوف کرد (صفحه ۳۵۱) قبلاً گفته شد که ملك سعود ، جانشین ملك عبدالعزيز ، روضه منوره را پوشانید .

۲- المذاهب الاسلاميه از صفحه ۳۵۱ بعد .

خان ، شهریار ایران ، قبل از حادثه وهابی ، مرقد منور امام علیه السلام را ساخت و گنبد آنرا بخش طلا پرداخت^۱ ...

قبلا در ضمن شرح حمله وهابیها به نجف ، گفته شده است که علما و مدافعان شهر نجف ، چون آگاه شدند که وهابیان ، در صدد حمله بشهر هستند ، خزانه حرم امیر المؤمنین علیه السلام را به کاظمین حمل کردند ، اما در مورد حمل خزانه حرم حسینی به کاظمین ، جز آنچه از حدائق السیاحه نقل شد ، مطلب دیگری بنظر نویسنده نرسیده است و عموم نویسندگان نوشته اند که خزانه کربلا بغارت رفت که در ضمن شرح حمله بکربلا به آن ، اشاره شده است ، و این باید صحیح باشد ، زیرا مردم کربلا حمله وهابیها را پیش بینی نمیکردند و کاملاً غافلگیر شدند ، می بینیم که جوانان و افراد کار آمد ، یکی دوروز قبل از حمله سپاه وهابی ، بمناسبت عید غدیر ، به نجف رفته بودند و اگر احتمال چنین حمله ای را میدادند ، مسلماً شهر خود را تنها و بی دفاع نمیگذاشتند . بدیهی است که حمل خزانه به کاظمین ، در صورتی باید وقوع یافته باشد ، که مردم شهر قبلا حمله دشمن را پیش بینی کرده یا احتمال آن را داده باشند .

۶- (مربوط به صفحه ۳۰ و ۸۸) مقصود از عقاید ابن تیمیه یا وهابیان در این کتاب ، تمام عقاید ایشان نبوده است ، بلکه منظور ذکر شمه ای از اعتقادات و اموری بوده است که ایشان بداشتند و انجام آن ، شهرت یافته و موجب مشخص شدن آنان از دیگران شده و باعث گردیده است که علما و پیروان فرقه های دیگر در صدد معارضه با ایشان بر آیند و بسخنانشان پاسخ دهند . عقایدی که با اعتقادات عموم فرقه های دیگر تفاوت داشت و همین ها است ، که بعنوان عقاید ابن تیمیه و عقاید وهابیان ، ذکر شده است .

۷- مربوط به صفحه ۱۳۰ : (ذکر وهابیان در منابع ایرانی) : مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی ، معروف به میرزای قمی (۱۱۵۰ - ۱۲۳۱) عالم بزرگ شیعه

۱- حدائق السیاحه صفحه ۴۲۷ .

در اوایل دوره قاجاریه و معاصر، محمد بن عبدالوهاب، در ضمن نامه‌ای که بخط او باقی است، درباره وهابیان، چنین گفته است^۱:

ایشان (جماعت وهابی) از اهل سنت و حنبلی مذهب، من درس بیست و دو ساله بودم، تخمیناً، که در نجف شنیدم که شخصی بهمرسیده از اهل عینیه، نزدیک درعیه که اسم او محمد بن عبدالوهاب بود و آمده بود بعراق عرب و ظاهر این است که بعراق عجم هم آمده بود، و در عتبات عالیات، مشاهده شیعیان و رفتار ایشان کرده، خصوصاً در روضات مقدسه که آستانه را می‌بوسیدند و تعظیم و تکریم میکردند و در آنجا نماز میکردند، باین بهانه که ایشان امامهای خود را می‌پرستند، بجهت آنکه رکوع و سجود از برای آنها می‌کنند و نماز برای آنها میکنند، آنها را مشرک نامید و از برای استحکام امر و رفع تهمت اینکه این از راه عداوت اهل بیت و سخن او باشیعه بخصوص نیست، قاعده کلی قرارداد و گفت، جائز نیست که شریک کند کسی با خدا، غیر او را در عبادت و در استعانت و طلب حاجت و قربانی، هر کس از غیر خدا حاجت خواهد یا استعانت جوید یا قربانی برای او بکشد و امثال اینها، پس آن، مشرک است. و سعود پدر عبدالعزیز معین او شد و بعد از این عبدالعزیز نوبت به سعود رسید و طریقه ایشان این است که جهاد با هر کس که غیر مذهب آنها را دارد واجب و قتل ایشان لازم است، چندین هزار نفس از شیعیان و علما و صلحار را در جوار سید الشهداء روحی فداه، سر بریدند، من الحال سنم قریب به هشتاد رسیده. . . . الخ^۲:

۱- نویسنده، برخورد لازم میداند که از جناب آقای مدرسی طباطبائی که او را از وجود چنین نامه‌ای آگاه ساختند و نسخه خود را که از اصل نامه عکس برداری شده بود، در اختیار وی قرار دادند، سپاسگزاری کند.

۲- گرچه چند جمله و چند کلمه که خوانا نبود، حذف شد، اما در سیاق سخن، تغییری حاصل نگردید.

مدارك و مستندات

در تهیه مطالب کتاب، مدارك و مستندات ذیل، مورد استفاده بوده است :

(به ترتیب حرف اول)

نام کتاب	نام مؤلف	محل چاپ
الانساب سمعانی	نسخه عکسی	لندن
الایمان	ابن تیمیه	بیروت
ام القری	(روزنامه)	چاپ مکه
ابن تیمیه، شرح حال و آراء و فقه او	تألیف ابوزهره	بیروت
اعلام الموقعین	ابن قیم جوزیه	مصر
الاسلام فی القرن العشرين	عباس محمود العقاد	بیروت
اخبار مکه	ابوالولید ازرقی	مکه
احسن التواریخ (مجلد یازدهم)	روملو	تهران
البدر الطالع	قاضی شوکانی	مصر
البدایة و النهایة	ابن کثیر	بیروت
بستان السیاحه	حاج زین العابدین شیروانی	تهران
بدایع الزهور	ابن ایاس	مصر
البلاد السعودیه	(مجله)	مکه
کتاب التوحید	شیخ محمد بن عبدالوهاب	
	(رساله دهم از مجموعه توحید)	قطر

نام کتاب	نام مؤلف	محل چاپ
تاریخ مکه	احمد سباعی	مکه
تاریخ نجد	سید محمود آلوسی	مصر
تاریخ المملكة العربية السعودية	صلاح الدین مختار	بیروت
تاریخ کربلا و حائر حسین علیه السلام	دکتر کلیددار - ترجمه صدر هاشمی	اصفهان
تاریخ بغداد	سلیمان فائق بک بزبان ترکی	
	عثمانی - مترجم عربی، نورس	بغداد
تذکره شاه طهماسب	شاه تهماسب صفوی	برلن
تجارب الامم	ابوعلی مسکویه	مصر
تحفة الحرمين	حاج نائب الصدر شیرازی	بمبئی
ثلاث رسائل فی العقيدة الاسلامیه	شیخ محمد بن عبدالوهاب	مکه
الثورة العربية الكبرى	امین سعید	مصر
جامع الصغير	جلال الدین سیوطی	مصر
جزيرة العرب فی القرن العشرين	حافظ وهبه	مصر
الجواب الباهر فی زوار المقابر	ابن تیمیه	مصر
جولة فی ربوع شرق الادنی	محمد ثابت مصری	مصر
حدائق السیاحه	حاج زین العابدین شیروانی	تهران
حديقة الزوراء	ابن السویدی	بغداد
حاضر العالم الاسلامی	لوتروب ستودار آمریکائی	
	با ترجمه و حواشی شکیب ارسلان	بیروت
خلاصة الأثر فی اعیان القرن الحادی عشر	محمد امین محبی	بیروت
دائرة المعارف اسلامی	عده ای از مستشرقین (ترجمه عربی)	مصر
دائرة المعارف فرید و جدی	محمد فرید	مصر

نام کتاب	نام مؤلف	محل چاپ
دوحة الوزراء بزبان ترکی عثمانی	شیخ رسول کر کو کلی -	بغداد
دراسات الاسلامیه (ترجمه عربی)	مترجم عربی - نورس	مصر
ذیل تحفة العالم (ذیل التحفه)	چندتن از خاور شناسان	بمبئی
رفع الملام عن الائمة الاسلام	سید عبداللطیف شوشتری	بیروت
رحلة ابن بطوطه	ابن تیمیه	مصر
رحلة ابن جبير	ابن بطوطه	بغداد
راحة الصدور	ابن جبیر	لیدن
روضات الجنات	محمد بن علی راوندی	اصفهان
روضة الصفای ناصری	سید محمد باقر خوانساری	تهران
الرد علی الاخنائی (کتاب الرد -	رضاقلیخان هدایت	
علی الاخنائی)	ابن تیمیه	مصر
زعماء الاصلاح فی العصر الحديث	احمد امین	بیروت
سنن ابی داود باحوالی عون المعبود		هند
سنن ترمذی (بأشرح احوذی)		هند
سفرنامه سید حسین فراهانی		تهران
السیاسة الشرعية فی اصلاح		
الراعی والرعیه	ابن تیمیه	مصر
شذرات الذهب	ابن عماد حنبلی	مصر
شفاء الغرام باخبار البلد الحرام	تقی الدین فاسی	مصر
صحیح بخاری	محمد بن اسماعیل بخاری	مصر
صحیح مسلم	مسلم بن حجاج نیشابوری	مصر
عقیده الفرقه الناجیه	شیخ محمد بن عبدالوهاب	بیروت

نام کتاب	نام مؤلف	محل چاپ
عمدة الاخبار	شيخ احمد عباسى	مصر
العبودية	ابن تيميه	بيروت
الغدير	مرحوم علامه امينى	بيروت
فتاوى الكبرى	ابن تيميه	بيروت
الفتوحات الاسلاميه	زينى دحلان مفتى مكه	مصر
فوات الوفيات	ابن شاکر كتيبى	مصر
الکامل	ابن اثير جزرى	مصر
كشف الارتياب	مرحوم علامه حاج سيد محسن امين	دمشق
كشف الشبهات	شيخ محمد بن عبد الوهاب	مكّه
الموطأ	مالك، پيشواى مذهب مالکى	مصر
مفاكهة الختلان	ابن طولون	مصر
مسائل الجاهليه	محمد بن عبد الوهاب (رساله دوم	
	از مجموعه توحيد)	قطر
المنتظم	ابن الجوزى	هند
مجموعه الرسائل الكبرى	ابن تيميه	بيروت
منهاج السنه	ابن تيميه	مصر
مقالات الاسلاميين	ابو الحسن اشعري	مصر
معجم البلدان	ياقوت حموى	لايزيك
مفتاح الكرامه	علامه سيد محمد جواد عاملى	مصر
المذاهب الاسلاميه	محمد ابوزهره	مصر
منتظم ناصرى	اعتماد السلطنه	تهران
ماضى النجف وحاضرها	شيخ عبد الحسين نجفى	نجف
المختار من تاريخ الجبرتى	عبد الرحمن جبرتى	مصر

نام کتاب	نام مؤلف	محل چاپ
مرآت الجنان	یافعی	هند
مرآت الحرمین	رفعت پاشا	مصر
مروج الذهب	علی بن الحسین مسعودی	بیروت
مختصر سیرة الرسول	محمد بن عبدالوهاب	قطر
مسند	احمد بن حنبل	هند
مجموعه التوحید	مشمعل برشانزده رساله از محمد بن	
	عبدالوهاب و دیگر علمای وهابی	قطر
ناسخ التواریخ مجلد مربوط بقاجاریه میرزا محمد تقی سپهر		تهران
هدیه طیبه	شیخ محمد بن عبدالوهاب	
	(ضمیمه مجموعه توحید)	قطر
هذی هی الوهابیه	شیخ محمد جواد مغنیه	لبنان
هدایة السبیل (سفرنامه حج)	حاج فرهاد میرزا	تهران
وقایع السنین	خاتون آبادی	تهران
وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی	نورالدین سمهودی	مصر
یقظة العرب	جرج آنتونیوس (ترجمه عربی)	بیروت

فهرست اعلام

۱ - نامهای کسان

این تیمه ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۸، ۴۴، ۵۰

۵۲، ۵۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۳

۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۳

۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳

۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۵۹

۲۱۳، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶

ابن جبیر ۳۹، ۴۰

ابن حجر مکی ۲۴

ابن رشید ۱۵۰، ۱۹۸

ابن الزهراء ۳۴

ابن سعود = عبدالعزیز بن عبدالرحمن

۹۷، ۱۱۶، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۰،

۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۹،

۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۳، ۲۵۱،

۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۵

ابن السویدی ۲۳۴

ابن شاکر کتبی ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۴۴، ۴۵، ۴۹

ابن طوئون ۲۳۱

آ

الدوسی = محمود ۷۰، ۸۳، ۸۹، ۹۴

۹۵، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰،

۱۲۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹

الف

ابراهیم پاشا ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵-۱۸۹،

۲۲۰، ۲۵۲

ابراهیم خان شیرازی ۱۶۹

ابراهیم دفاعی ۱۲۹

ابن ابی الدنيا ۱۰۸

ابن اثیر ۲۲، ۲۳، ۲۲۱

ابن ایاس ۱۸۷

ابن بجاد ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷

ابن بشر نجدی ۸۰، ۸۱، ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۲

۲۵۱

ابن بطه ۱۹، ۲۴

ابن بطوطه ۲۴، ۳۳، ۴۰، ۵۴

احمد حنبل ۶۷،۶۰،۵۹،۵۶،۴۴،۲۸،۲۴	ابن عباس ۱۰۸،۱۰۶،۹۱،۷۰
۱۲۸، ۱۱۸، ۱۱۵، ۱۰۹، ۸۳	ابن عبدالسلام ۶۰
۲۶۱، ۲۱۳، ۱۳۲	ابن عدی ۱۰۸
احمد زینی دحلان = دحلان ۱۲۹، ۱۰۲، ۹۸	ابن عماد ۲۹
احمد السباعی ۲۲۹	ابن عمر ۱۰۸، ۱۰۷، ۵۷، ۴۵، ۴۳
احمد بن سعید ۸۱	ابن غنام ۸۱
احمد طوسون ۱۷۹، ۱۸۱	ابن قیم جوزیه ۱۱۸، ۸۵، ۶۰، ۴۶، ۲۴، ۲۰
احمد عباسی ۱۰۹	ابن کثیر ۲۷، ۲۴
احمد بن عون ۱۹۰	ابن لؤلؤی ۲۱۳
احمد بن المستضی ۲۲۱	ابن متعب ۱۹۷
اخذائی ۴۸، ۲۴	ابن نجار ۲۲۱
ازرقی ۲۱۲	ابو ایوب ۴۵
اسماعیل آقا ۱۹۱	ابو بکر بن ابی قحافه ۹۴، ۷۷، ۳۸
اسماعیل بیک بیات ۱۶۹	ابو حنیفه ۱۳۲، ۱۸۸، ۸۳، ۶۰، ۵۹
اسماعیل بن جعفر ۲۱۶	ابو داود ۱۰۹، ۴۳
اسماعیل صفوی (شاه) ۲۳۱	ابو زهره ۲۹، ۲۸
اسماعیل بن ملک ناصر قلاوون ۴۱	ابو سعید خدری ۱۰۰
اشرف برسبای ۴۲	ابو سعید پسر سلطان محمد خدا بنده ۲۵۳
امام مسقط ۱۸۰	ابو سفیان ۱۰۴
امام یحیی ۲۱۲	ابو طالب یزدی ۲۳۷، ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۵، ۱۳۰
ام سلمه ۱۰۴	ابو علی مسکویه ۲۵۴، ۲۲
امیر شمس الدین ۲۳۱	ابو القاسم قمی - میرزا ۲۶۶
امیر معود شریف مکه ۲۳۵	ابو محمد بریهاری ۲۴، ۱۹
امیر نجران ۱۵۱	ابو منصور کرمانی ۵۸
امیر یمامه ۱۴۹	ابو جعفر منصور ۷۰
امین الحسینی مفتی فلسطین ۲۲۲	ابو نعیم ۴۴
امین ریجانی ۱۹۵، ۱۹۲	ابو الولید ۴۳
امین عاملی = محسن ۱۲۲، ۱۰۵، ۱۰۳، ۶۱، ۶۰	ابوهریره ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۰، ۵۷
امینی = عبدالحسین ۱۲۹، ۵۸، ۴۹، ۲۴	ابو یوسف ۶۰
۲۵۱	احمد امین ۲۵۸، ۱۲۶، ۷۶، ۲۱
انس بن مالک ۱۰۸، ۴۴	احمد پاشا ۱۹۰

اوزون حسن ۲۵۳

اویس بیک ۲۵۳

ب

بارون نلده ۱۳۹

بخاری ۱۰۹، ۱۰۳، ۱۰۰

بدرخشنی ۲۲

براقی ۱۷۲

بربهاری ۲۲، ۲۱

بشر حافی ۶۷

بطی ۱۹

بکر بن عبدالله ۱۰۸

بلال ۴۵

بیتهقی ۱۱۰، ۱۰۷، ۶۹

ت

ترکی بن عبدالله بن محمد ۱۵۰، ۱۲۲، ۳۱

۱۸۹، ۱۸۷

ترمذی ۱۰۶، ۶۹

تقی الدین = سبکی ۲۴

تقی الدین بن تیمیه = ابن تیمیه ۳۳

تهماسب صفوی ۲۳۱

ج

جا بر بن عبدالله ۱۰۰

جبرتی ۱۶۸، ۱۸۵، ۱۸۱، ۱۸۰

جرج آنتونیوس ۱۷۸، ۲۱۰

جعفر بن حسن ۳۹

جعفر کاشف الغطا ۱۷۳، ۱۷۴

جعفر بن محمد علیه السلام ۱۰۴، ۲۱۸، ۲۰۰

۲۰۰

جمال الدین بن الخياط یمنی ۴۲

جواد = مغینه ۱۲۹

ح

حافظ وهبه ۷۲، ۲۸، ۷۶، ۸۵، ۹۰، ۹۳، ۹۷

۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸،

۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰،

۱۵۳، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴،

۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹،

۲۵۲، ۲۵۷

حجاج بن یوسف ۲۵۲

حر عاملی (شیخ - ۲۲۷)

حسن بصری ۸۹

حسن بیک روملو ۲۵۳

حسن بن حسن ۳۹

حسن صباح ۵۰، ۴۹

حسن بن علی علیه السلام ۳۹، ۴۸، ۱۰۰، ۱۰۱،

۱۰۴، ۱۱۴، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱،

حسن مثنی ۲۰۰

حسن پسر مصطفی ۲۱۹

حسن بن هبة الله ۱۵۰

حسن بن یوسف بن المطهر = علامه حلی ۳۲

حسین بك ۱۸۹

حسین بن عبدالله ۳۹

حسین بن علی علیه السلام = سید الشهداء ۳۸، ۳۹،

۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۶۱،

۱۶۶، ۱۶۸

حسینعلی میرزا ۱۸۰

حسین فراهانی ۲۱۸، ۲۱۹

حسین نجف (شیخ - ۱۷۴)

حفص بن سلیمان ۳۵

حمد بن عتیق ۹۰

حمد بن محمد ۲۱۹

حیدر علی خان ۱۶۹

خ

خاتون آبادی ۲۲۸

خضر علیہ السلام ۳۵

خلیل الرحمن ۶۷

خورشید پاشا ۱۹۱

خیزران

د

دارقطنی ۱۰۸، ۱۰۷

داود ظاهری ۱۱۶

دحلان = زینی ۲۳۰، ۲۲۹، ۸۱

دوتی ۱۳۹

دویش = فیصل ۲۵۷

ذ

ذبیح الله منصورى ۱۴۴

ذهبی ۲۴

الراضی ۲۳، ۲۲

ر

ربیعۃ پسرمانع ۱۴۹

رستم پاشا ۲۳۱

رشید رضا ۲۰۲

رضاقلیخان هدایت ۱۶۷، ۱۶۹

رفعت پاشا ۲۵۴

ز

زبیر بن العوام ۸۹

زخور عازار لبتانی ۱۹۵

زوید غلام ترکی ۱۸۹

زهراء علیها السلام ۲۲۱، ۲۱۹

زید بن الخطاب ۸۹، ۷۷

زید بن عبدالله بن محمد ۱۸۷

زین العابدین علیہ السلام ۲۲۰

زین العابدین شیروانی ۲۶۵، ۱۳۴

زینی دحلان = دحلان ۱۲۸، ۹۸، ۱۸۳-۱۸۵

س

سبکی ۶۹، ۴۵، ۴۴، ۴۱

سپهر ۱۸۱، ۱۸۰

سجاد ۲۱۸

سر آرتور کماهون ۲۰۵

سر گلبرت کلوتون ۲۵۵

سعود بن عبدالعزیز ۸۹، ۱۲۴، ۱۳۱،

۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۴، ۱۵۹،

۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸،

۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۷،

۱۹۳، ۱۹۴، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۳۹،

۲۴۰، ۲۴۸، ۲۶۵، ۲۶۷،

سعود بن فیصل ۱۹۲

سعید بن محمد الیعقوبی ۱۰۸

سلطان بن بجاد ۲۴۹، ۲۰۹

سلطان سلیم عثمانی ۱۷۸، ۱۸۷، ۲۰۰

سلطان عبدالحمید ۲۰۲

سلطان محمود خان عثمانی ۲۱۸

سلطان مراد عثمانی ۲۳۵

سلیمان پاشا ۱۶۴، ۱۶۹

سلیمان بن عبدالله ۱۸۴

سلیمان بن عبدالوهاب ۲۱، ۸۶، ۱۲۷، ۱۲۸

سایمان فائق بك ۱۷۷، ۷۹

سلیمان بن - حمد ۷۸

سمانی ۲۲

عبدالله بن شريف حسين ٢١١،٢٠٩
 عبدالله بن عبدالعزيز ١٩٤،١٩٣،١٨٧
 عبدالله بن علي بن الرشيد ١٩٠
 عبدالله بن عمر ٩٩
 عبدالله بن فيصل ١٩٢،١٩١
 عبدالله قصيمي ١٢٩
 عبدالله بن محمد بن سعود ١٧١
 عبدالله بن محمد بن عبداللطيف ٢٢٤،٢٢١
 عبدالله بن محمد بن عقيل ٣٨
 عبدالله بن محمد عكبري ١٩
 عبدالله مفتي قسطنطينيه ٢٣١
 عبدالجواد كليد دار ١٦٢
 عبدالحميد زهراوى ٢٠٣
 عبدالحميد سلطان عثمانى ١٩٤
 عبدالرحمن بن سعود ٢٠٩،١٩٦،١٤٩
 عبدالرحمن بن فيصل بن تركي ١٩٤،١٩٣
 عبدالصمد همداني حائري ١٦٢
 عبدالعزيز حصيني ٨١
 عبدالعزيز الرشيد ١٩٦،١٩٥
 عبدالعزيز بن عبدالرحمن = ابن سعود ٨٣،٨١
 ١٣١،١١٨،١١٣،١٠١،٨٤
 ١٦١،١٦٠،١٥٤،١٥٢،١٣٣
 ١٩٠،١٧٦،١٧١،١٧٠،١٦٨
 ٢٢٣،٢٠٩،١٩٦،١٩٥،١٩٤
 ٢٤٣،٢٢١،٢٣٨،٢٣٧،٢٢٥
 ٢٦٧،٢٥٥،٢٤٩
 عبدالعزيز بن ابراهيم شريف غالب ١٥٣
 عبدالقادر شيبى ٢١٢
 عبدالقادر گيلاني ٩١،٨٩
 عبدالكريم ريفي ٩٢٢

عبداللطيف ششتري ١٦٧،١٣٤،١٣١،٧٥
 عبدالمعين بن مانع ١٥٧
 عبدالمعين بن ساعد ١٥٦،١٥٤
 عبدالملك بن مروان ٣٨
 عبدالوهاب بن سليمان ١٢٧،٨٦،٧٥،٢٠
 عتاب بن اسيد ١٩٩
 عثمان بن ابي طلحة ٢١٢
 عثمان بن بشر نجدى ١٦١
 عثمان بن حمد بن معمر ٧٨،٧٧
 عثمان بن حنيف ٦٩
 عثمان بن عفان ٢١٦،٦٩
 عثمان بن مظعون ١٠٥
 عثمان بن معمر ٨٠،٧٩
 عرعر بن خالد ١٥٠
 عز الدين بن مسلم ٣٤
 عزى ١٠٤،١٠٣،٩٩،٦٢
 عزيزى ١٠٦
 عقيل بن ابيطالب ١٠٤
 علامه حلى ٣٤
 على عليه السلام ١٧٤،١٧٣،١٠٣،٤٥
 على حسنى براقى ١٧٣
 على بن الحسين عليه السلام ١٠٤
 على بن حسين بن محمد بن عبدالوهاب ١٨٧
 على بن شريف حسين ٢٠٥
 على بن محمد شوكاني ٢٥٩
 على بن موسى الرضا ٥٠،٣٩
 على نقى هندی ١٢٩
 عمر آقا ١٦٤
 عمر بن الخطاب ٧٧،٧٠،٦٩
 عمر بن عبدالعزيز ٣٨،٣٧

م

مالك بن انس ۶۸۰،۶۰،۵۹،۵۷،۵۴،۴۹
۲۱۶،۱۱۸،۸۳،۷۰

مانع عنیزی ۱۴۹

مبارك ابن الصباح ۱۹۶،۱۹۳

المتوكل علی الله ۲۰۴

مجدد الملك بلاسانی (بر اوستانی) ۲۲۱

محسن امین = امین ۲۱۵،۱۲۹،۹۹،۸۹

۲۵۲،۲۱۷

محمد آل رشید ۱۹۰

محمد ابوزهره ۲۶۵،۲۶۳،۲۶۱،۲۵

محمد تقی سپهر ۱۶۸

محمد ثابت ۵۱،۵۰

محمد جواد عاملی ۱۷۵،۱۷۴،۱۶۶،۱۶۲

محمد بن حسن حر عاملی ۲۲۸

محمد حسن قزوینی ۱۲۹

محمد حسین = علامه کاشف الغطا ۱۲۹

محمد خان قاجار ۲۶۵

محمد خنیزی ۱۲۹

محمد بن داود همدانی ۱۲۹

محمد راوندی ۵۰

محمد رشید رضا ۲۶۰

محمد بن سعود ۸۳،۷۰،۷۹،۷۸،۲۸

۲۶۴،۱۵۲-۱۴۹،۱۴۵

محمد بن بوسیری ۱۱۱

محمد بن سلیمان کردی ۱۲۹

محمد بن سیف ۱۸۰

محمد الصباح ۱۹۴

محمد بن عبدالله بن الحسین السامری ۵۷

محمد بن عبدالله الرشید ۱۹۴

عیسی بن مریم ۱۳۲

غ

غازان خان مغول ۲۶

ف

فاسی ۳۸،۳۷

فاطمة علیها سلام ۱۰۴،۴۵،۳۹

فاطمة دختر امام حسین علیه السلام ۳۹

فتحعلیشاه ۱۷۰،۱۶۹،۱۳۴،۱۳۳،۸۵

۲۶۵،۱۸۰

فخری پاشا ۲۰۶

فرهاد میرزا ۲۱۹

فرید ظفری ۷۸

فریق پاشا ۱۹۳

فیصل بن ترکی ۲۴۰،۱۹۲،۱۹۰،۱۸۹،۱۵۰

فیصل بن حسین ۲۰۸،۲۰۵

فیصل الدویش ۲۵۶،۲۵۵،۲۴۸،۲۲۴

ق

قاضی حنبلیان ۳۴

قدوری ۶۰

ک

کافور اخشیدی ۲۰۰

کر کو کلی ۱۷۲،۱۷۱

کنسول انگلستان ۲۱۴

کولونل لورنس ۲۰۵

ل

لات ۱۰۴،۱۰۳،۹۹،۶۳

لرد کیچنر انگلیسی ۲۰۴

لوتروپ ستودارد امریکائی ۱۲۶،۱۲۵،۷۶

لونکریک ۱۶۳

مسلم بن الحجاج ۱۰۹	محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله ۹۶، ۶۹
مسيلمہ کذاب ۷۷	۱۹۳، ۹۷، ۹۶، ۹۳
مشاری بن عبدالرحمن بن سعود ۱۸۹	محمد بن عبدالرحمن ۱۹۷
مصطفی کمال ۲۰۸	محمد بن عبدالعزیز ۲۱۴
مطری ۲۲۶	محمد بن عبدالوهاب ۲۱، ۲۵، ۲۴، ۲۸
مطلب بن عبدالله ۴۴	۱۱۷، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۲، ۷۳
المعز لدین الله فاطمی ۲۰۰	۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹
مغنیة ۲۵۲، ۹۲، ۶۶	۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۲
ملا سلیمان کردی ۱۹۱	۱۵۷، ۱۸۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۴۴
ملا عثمان ۱۷۱	۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۵
ملك جلیل ۲۵۳	۲۶۷
ملك سعود ۴۲	محمد عبده ۲۵۹، ۲۶۰
ملك صالح ۲۵۳	محمد بن علی (امام محمد باقر) ۲۱۸، ۱۰۴
ملك علی ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۱	۲۲۰
ملك فیصل ۲۰۷	محمد علی پاشا ۱۴۹، ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۷۸
ملك ناصر ۳۴، ۳۳	۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۱۷
منات ۶۳	محمد بن فیصل ۱۹۱، ۱۹۲
منذری ۱۰۹	محمد مجموعی ۵۷، ۷۶
منصور بن عمار ۶۷	محمد بن مشاری بن معمر ۱۸۷، ۱۸۸
منصور قلاوون صالحی ۴۲	محمد مؤمن بن دوست محمد حسینی ۲۲۸
منصور مستنصر بالله ۲۲۲	محمد میرزا قاضی مکہ ۲۲۸
موسی حسینی ۲۳۸	محمود افغان ۲۳۳
موسی بن ربیعة ۱۴۹	محمود رحباوی ۱۷۶
موسی بن عمران ۱۳۲، ۳۵	محمود شکر آلو سی = آلو سی ۲۰
موضی دختر ابی حطان ۷۸	مدحت پاشا ۱۹۴
مهدی ملا کتاب ۱۷۴	مروان بن الحکم ۴۴
میرزا عبدالرحیم ۲۳۴	مسعودی ۱۰۴، ۲۲۱
میر عالم دکنی ۲۶۵	
ن	
نادر شاه افشار ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۶	

ولید بن عبدالملک ۱۰۳،۳۷

وهیب بك ۲۰۴

ه

هارون الرشید ۱۰۳،۴۰

هاملتون مستر ۲۲۴

ی

یاقوت حموی ۱۳۸

یحیی بن زکریا ۱۰۰

نافع غلام عبدالله بن عمر ۲۶۳

نایب الصدر شیرازی ۲۲۰

نجم الدین حجی ۴۲

نسائی ۶۹

نظام الملک ۴۹

نوح علیه السلام ۹۶

نیهر دانا مارکی ۹۰

و

والی دمشق ۱۷۸

۴ - نام شهرها و جایها

۲۵۳،۲۳۵

اصفهان ۲۳۳،۱۳۲،۷۶،۷۵،۵۹

افغانستان ۲۲۲

انگلیس - انگلستان ۱۹۶،۱۹۵،۱۸۸

۲۰۶،۲۰۵،۲۰۴،۱۹۷

۲۵۵،۲۲۴،۲۱۰،۲۰۷

۲۵۷-۲۵۶

ایران ۷۶،۷۵،۶۴،۵۹،۵۲-۵۰،۲۸

۱۶۹،۱۶۴،۱۵۵،۱۳۱،۱۳۰

۲۲۳،۲۲۲،۲۱۷،۲۱۶،۱۸۰

۲۳۲،۲۳۱،۲۲۸،۲۲۷،۲۲۵

۲۶۶،۲۵۳،۲۳۳

ب

باب جبرئیل ۲۲۰،۲۱۹

باب الصفاء ۲۲۳

باب المنخیم ۱۶۳

باب النصر ۱۸۶

بادیه عقیبه ۱۹۴

آ

آرامکو ۲۲۴

آسیای صغیر ۲۵۳

آلمان

ا

اتریش ۱۷۸

احسا ۱۵۰،۱۴۹،۱۳۷،۹۱،۷۸،۵۷

۱۹۲،۱۹۱،۱۸۹،۱۶۶،۱۵۲

۲۴۷،۲۲۴،۱۹۸،۱۹۵،۱۹۳

۲۵۷،۲۵۱،۲۴۹

احقاف ۱۳۷

اداره گمرک حجاز ۱۲۲

اداره معارف ۱۱۹

اردن ۲۱۱،۲۰۹،۲۰۸

اروپا ۲۶۰،۱۴۴،۱۳۹

اسکندریه ۱۴۵

اسلامبول ۱۸۷،۱۸۴،۱۸۳،۱۷۰،۷۶

۲۳۱،۲۰۴،۲۰۲،۲۰۱،۱۹۶

ت	بحرہ ۲۱۴
تبریز ۱۷۰	بحرین ۱۹۳، ۱۸۰
ترکیہ ۲۲۴، ۲۲۲، ۲۰۸	بخارا ۱۵۵
تونس ۲۲۲	براوستان ۲۲۱
تہران ۵۹	بریتانیا ۱۹۸
تھامہ ۱۶۶، ۱۶۱	بریدہ ۱۳۷
ج	بصرہ ۱۳۳، ۷۶، ۷۴
جامع غوری ۱۸۶	بصیہ ۲۵۵
جبل شمر ۱۹۰	بغداد ۱۶۴، ۷۶، ۶۷، ۵۰، ۲۲، ۱۹
جلیلہ ۱۴۱	۱۹۳، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۵
جدہ ۲۰۹، ۱۹۸، ۱۸۰، ۱۵۸، ۱۵۷	۲۳۵، ۲۳۴، ۲۰، ۴، ۲۰، ۲۰، ۱۹۴
۲۳۰، ۲۲۳، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۱	نقہ پیغمبر ۱۸۳
۲۵۵، ۲۳۵	بقیع ۲۲۰، ۱۳۰، ۱۰۹، ۱۰۴، ۶۷
الجزائر ۲۵۸	۲۲۲، ۲۱۹، ۲۱۶، ۲۱۵
جزیرہ سالانیک ۱۸۰	بلاد ترک ۲۰۲
جزیرۃ العرب ۱۵۴، ۱۴۲، ۱۱۹، ۹۷	بلاد عرب ۲۰۵
۲۴۶، ۱۷۷، ۱۷۶	بمبئی ۱۳۱
چ	بندر جدہ ۱۵۴
چاہ زمزم ۱۵۷	بندر عقبہ ۲۱۱، ۲۰۹
ح	بندر عقیر ۱۹۳
حائر ۱۵۱	بندر یفیع ۲۱۱، ۱۷۹
حائل ۱۹۰	بولاق ۱۸۶
حبوب ۱۶۶	بیت اللہ الحرام ۲۲۸، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۱۲
حجاز ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۰۲، ۹۱، ۶۷	بیت المقدس ۲۱۱، ۴۷
۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۳، ۱۳۷، ۱۳۶	بیروت ۲۲۲، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۴۵
۱۷۷، ۱۶۶، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۳	بیت الاحزان ۲۱۹
۱۹۹، ۱۸۶، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۹	پ
۲۰۹، ۲۰۷، ۲۰۴، ۲۰۲، ۲۰۰	پاریس ۲۰۳
۲۲۴، ۲۲۲، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۱	پاکستان ۲۲۲
۲۵۲، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۳۴، ۲۲۷	پنجاب ۲۵۸، ۱۴۸
۱۶۴، ۱۶۰، ۱۵۸، ۱۵۷، ۲۵۵	

۲۳۱، ۲۲۲، ۲۱۷	حجره عایشه ۳۷
دریای سرخ ۱۷۹	حران ۲۵
ر	حریمله ۱۹۴، ۷۷، ۷۵
رأس الخیمه ۱۸۸	حش کوب ۲۱۸
رجله ۱۸۲	حلب ۲۰۲
رحبه ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۱	حماة ۲۰۲
رس ۱۸۲	حمص ۲۰۳
روم ۲۵۳، ۲۳۲	حناکیه ۱۸۲
ریاض ۸۳، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۸۹	خ
۲۳۸، ۲۱۲، ۲۰۹، ۱۹۷، ۱۹۰	خانه فاطمه ۴۰
۲۵۷، ۲۵۵، ۲۴۹	خانه کعبه ۱۵۷
رینه ۱۶۶	خبراء ۱۸۲
ز	خراسان ۹۵
زبیر ۷۵	خرج ۱۵۱
زلفی ۱۳۷	خزانه حرم امیرالمؤمنین ۲۶۶
زنگبار ۲۵۸	خزانه علوی ۱۷۳
س	خزانه کربلا ۲۶۶
سدوس ۱۳۹	خزانه موسی بن جعفر ۱۷۳
سدیر ۱۹۷، ۱۳۷	خلیج فارس ۱۹۶، ۱۹۳، ۱۵۲
سمرقند ۹۱	خیبر ۱۱۳
سوریه ۲۵۱، ۲۰۲، ۱۲۴	د
ش	د'الحر ۲۳۲
شام ۱۳۷، ۷۵، ۷۴، ۴۵، ۴۲، ۲۸، ۲۵	دانشگاه تهران ۲۳۷
۲۵۲، ۱۸۵، ۱۸۱، ۱۷۷، ۱۷۰	دانشگاه قاهره ۲۶۱
۲۵۴	درعیه ۷۸-۸۰، ۸۶، ۱۳۱، ۱۳۷
شبه جزیره عربستان ۱۴۱، ۱۴۱، ۱۱۹	۱۸۰، ۱۷۰، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۱
۲۵۵، ۲۰۵	۲۶۷، ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۸۲
شرق اردن ۲۴۵، ۲۴۲، ۲۲۲، ۲۰۸	دکن ۲۶۵
۲۴۹	دمشق ۲۰۲، ۸۶، ۸۵، ۳۳، ۲۷، ۲۶
شقراء ۱۸۲، ۱۳۷	
شوشتر ۲۵۴	
شیراز ۵۹	

فیروز آباد فارس ۵۲

ق

قاہرہ ۱۸۷، ۱۸۵، ۸۶، ۴۹، ۳۳، ۲۶

قبرا بوبکر ۳۸

قبر ام حبیبہ ۱۰۴

قبر پیغمبر ۶۹، ۵۸، ۵۷، ۵۵، ۵۴، ۴۷

قبر حسن بن علی ۲۲۲

قبر حواء ۲۱۵

قبر خدیجہ ۱۰۲

قبر خلیل اللہ ۴۷

قبر زید بن الخطاب ۱۴۱

قبر عباس ۲۲۲

قبر عمر ۳۸

قبر فاطمہ ۲۱۸، ۴۰

قبر نفیسہ ۶۷

قبرس ۲۱۱

قبرستان بقیع ۵۵

قبرستان معلیٰ ۱۵۶

قبورائمه بقیع ۲۲۱

قبور بقیع ۵۳

قبور شہدای احد ۵۳

قبہ ابوطالب ۲۱۵

قبہ خدیجہ ام المؤمنین ۲۱۵

قبہ عبدالمطلب ۲۱۵

قسطنطنیہ ۱۷۷

قصر بسام ۱۵۳

قصر قرارہ ۱۷۹

قسیم ۱۹۷، ۱۹۱، ۱۳۷

قطر ۱۹۴، ۱۸۷

قطیف ۱۹۸، ۱۵۲، ۱۴۹، ۱۳۷، ۱۳۳

ص

صفا ۲۳۹

صنعا ۲۵۹

ط

طایف ۲۳۰، ۲۱۵، ۲۰۹، ۱۶۶، ۱۵

۳۲۸، ۲۳۷

طوس ۵۰

ع

عارض ۱۳۹، ۱۳۷، ۸۶

عدن ۲۱۴

عراق ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۳۷، ۱۲۴، ۹۱، ۲۵

۲۰۸، ۱۸۱، ۱۷۷، ۱۷۲، ۱۶۶

۲۵۵، ۲۵۲، ۲۴۲، ۲۳۵، ۲۱۶

۲۶۷، ۲۵۶

عراق عجم ۲۶۷

عربستان ۱۴۳

عرفات ۲۵۴، ۲۱۲

عشیر ۲۰۲، ۱۹۰، ۱۳۷

عکبری ۱۹

عمارہ موصل ۱۷۱، ۱۷۰

عمان ۲۱۱، ۱۹۳، ۱۸۷، ۱۷۸، ۱۳۳

عنیزہ ۱۸۲

عیبہ ۸۶، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۴

۲۶۷، ۲۰۱، ۱۹۳، ۱۸۸

غ

غریمل ۹۱

ف

فارس ۱۸۰

فرانسہ ۲۶۰، ۲۲۴، ۲۰۷، ۲۰۴

فصول ۹۱

مدینه ۵۷،۵۱،۴۷،۴۲،۴۰،۳۷،۱۸	۲۵۱،۲۴۹
۱۵۸،۱۲۶،۱۰۸،۱۰۲،۷۴	قلعه الجبل ۲۶
۲۰۵،۱۸۲،۱۷۹،۱۷۳،۱۵۹	قم ۲۵۳،۲۲۱،۷۶،۵۹
۲۱۶،۲۱۴،۲۱۲،۲۱۱،۲۰۶	ک
۲۵۴،۲۲۲،۲۱۸	کاظمین ۲۶۶،۲۶۵
مرقد پیغمبر ۴۰	کربلا ۱۶۰،۱۵۹،۱۳۵،۱۳۱،۱۳،۷،۱۷۰
مرقد علی بن موسی الرضا ۶۵	۲۶۶،۲۶۵،۱۷۳،۱۷۲،۱۷۰
مرقد مطهر امام حسین ۵۹	کردستان ۷۶
مروه ۲۳۹	کرمانشاهان ۲۳۲
مزار حمزه ۲۱۵	کشور سعودی ۲۲۷،۲۲۳،۱۱۹،۲۸
مزدلفه ۲۵۴	۲۵۲،۲۴۸
مسجد ابی رشد ۲۵۰	کعبه ۲۳۹،۲۳۰،۲۲۹،۲۲۸،۲۱۲
مسجد ابی بن کعب ۲۲۰	۲۵۴،۲۵۳
مسجد اقصی ۴۶	کننده ۲۱۴
مسجد پیغمبر = مسجد النبی ۷۰،۵۳	کوت حصار ۱۹۴
مسجد جامع اموی ۲۳۱	کوه شمر ۱۹۱
مسجد الحرام ۲۰۱،۱۵۷،۱۵۵،۴۶۴	کوه طور ۴۷
۲۳۹،۲۳۵،۲۲۴، ۲۲۳، ۲۱۲	کویت ۱۹۶،۱۴۵،۱۹۴،۱۹۳،۱۹۰
۲۵۴،۲۵۰	۲۵۷،۲۵۶،۲۴۹،۲۴۲،۲۲۶
مسجد حمزه ۲۵۰	ک
مسجد درعیه ۱۷۰	گنبد خدیجه ۱۵۶
مسجد النبی ۲۳۹،۱۵۵	گنبد عبدالله بن عباس ۲۱۵
مسجد یوسف ۶۳	
مسقط ۱۸۰	ل
مشعر الحرام ۲۵۴	لجسا ۱۵۱،۱۳۳
مشهد ۵۹،۵۲،۵۰	لندن ۲۴۸،۱۹۵
مشهد حسین ۱۷۵،۱۶۷،۱۶۶،۱۶۲،۸۹	م
مشهد علی ۸۹	ماوراء النهر ۲۳۴
مشهد محمد جواد ۸۹	مجموعه ۷۶
مشهد موسی الکاظم ۸۹	

۲۴۹، ۲۴۴، ۲۴۱، ۲۲۷، ۲۱۴

۲۵۸، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۲

۲۶۰

نجران ۱۵۱، ۱۵۰

نجف ۱۵۹، ۱۳۵، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۰۳

۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۲، ۱۶۰

۲۶۷، ۲۶۶، ۱۷۶، ۱۷۳

میشا بور ۵۲

و

وادی دواسر ۱۶۶

وادی السیل ۱۵۴

وشم ۱۹۷، ۱۳۷

ه

هجر ۲۴۴

هفوق ۱۹۳

هلند ۲۲۴

همدان ۷۶

هند ۲۲۲، ۱۹۶، ۱۳۴، ۱۳۱، ۷۶، ۲۲

۲۵۸

ی

یزد ۲۵۶، ۲۵۳

یمامه ۱۳۷، ۷۷

یمن ۲۲۸، ۲۲۲، ۲۱۲، ۱۷۸، ۱۳۹، ۹۱

۲۵۹، ۲۵۲

ینیع ۲۱۶

یونان ۲۶۱

مصر ۵۷، ۴۲، ۴۱، ۳۳، ۲۸، ۲۵، ۲۱

۱۶۹، ۱۴۹، ۱۲۹، ۱۲۱، ۶۷، ۶۳

۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۷، ۱۸۱، ۱۷۸

۲۱۷، ۳۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۰

۲۵۹، ۲۵۴، ۲۵۲، ۲۲۲، ۲۲۰

مغرب ۱۸۱، ۱۷۸

مقبره ابی طالب ۱۵۶

مقبره شهدای احد ۲۱۵

مقبرة المعلا ۱۵۶

مکه ۱۰۱، ۹۸، ۹۷، ۹۰، ۸۱، ۶۳، ۵۱

۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۳، ۱۰۲

۱۷۷، ۱۷۳، ۱۵۸، ۱۵۱، ۱۴۳

۲۰۶، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۷۹

۲۲۳، ۲۱۵، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹

۲۳۴، ۲۳۰، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۵

۲۴۸، ۲۴۶، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۵

۱۵۷، ۱۵۴، ۱۵۲، ۲۵۰

المملكة العربية السعودية ۲۲۵

منفوحه ۱۸۹، ۱۴۱

موزه بریتانیا ۸۵

موزه توپ قاپی ۲۰۴

ن

نجد ۸۶، ۸۱، ۷۹، ۷۷، ۷۵، ۷۳، ۱۹

۱۳۱، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۱۱، ۹۱، ۸۹

۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۴

۱۸۱، ۱۷۸، ۱۷۲، ۱۶۹، ۱۶۶

۱۹۴، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۸۳

۲۱۳، ۲۱۲، ۲۰۲، ۱۹۷، ۱۹۶

۳- نام تیره ها و مذهب ها

اعراب عنیزه ۱۶۶، ۱۷۵
افاغنہ ۲۳۱
انصار ۶۸
اولادشبیہ ۲۱۳
اهل بیت ۱۱۴، ۲۵۱، ۲۶۷
اهل تسنن ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۵۸، ۴۶، ۷۹
۱۱۷، ۱۲۸، ۲۱۹، ۲۵۱
اهل سنت ۲۵۱
اهل شام ۶۷
اهل شرك ۶۲
اهل علم حدیث ۵۵
ایرانیان ۵۰
ائمه بقیع ۲۲۰، ۲۲۱

ب

بنی خالد ۱۵۱
بنی سلمه ۱۰۰
بنی عباس ۲۱۸
بنی عبدالدار ۲۱۲، ۲۱۳
بنی عتبہ ۱۳۳
بنی مره ۱۹۴

ت

تا بعین ۶۸
تبا بعه ۱۳۹
ترك ۲۰۴، ۲۰۶
تركمان ۱۸۱

ج

جمعية الاخوان ۱۳۷، ۱۷۸، ۱۹۹، ۲۴۱
۲۴۷، ۲۵۷

آ

آل ابی طالب ۲۰۰
آل بعیج ۱۶۵
آل پیغمبر ۱۱۵
آل جشم ۱۶۵
آل خلیفه ۱۹۳
آل رشید ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۰، ۱۹۴
۱۹۵-۱۹۷، ۲۴۲
آل سعود ۳۱، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۱۳۹، ۱۴۸
۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۸۴
۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵
۲۴۲
آل شمر ۱۹۳
آل شیخ محمد ۱۸۴، ۱۸۷
آل عثمان ۱۷۸
آل علی ۳۹، ۱۹۰
آل قتاده ۲۰۰
آل کثیر ۷۸
آل محمد ۱۱۴
آل مره ۱۹۳
آل مکرمی ۱۵۱
آل یزید ۱۴۹

ا

اسلام ۵۳، ۵۶، ۶۷، ۸۲، ۹۷، ۹۸، ۱۲۴
۱۴۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۳
۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۳
اسماعیلیه ۴۹
اشراف مکه ۱۵۱
اصحاب بر بهاری ۲۲، ۲۳

مسلمانان ۲۵،۲۴،۲۳	عشائر عراق ۲۴۹،۱۷۴
مسیحیان ۱۸۵	عشائر نجد ۱۵۴
مشرکین ۶۲	عشیره مقرن ۱۴۹
مطیر ۱۵۳	علمای نجد ۱۱۸،۱۱۷
معتزله ۲۶۱	علمای وهابی ۱۱۹
مغولان ۲۶،۲۵	عنیزه ۱۹۱،۱۴۹،۱۴۸،۱۳۷
منتفق ۱۹۵	فی
مهاجرین ۶۸	فدائیان اسماعیلیه ۴۹
ن	فلاسفه ۲۶۱،۲۶۰،۱۱۹،۱۱۷،۷۲
نصاری ۱۳۲	قی
و	قاجاریه ۲۶۶،۲۳۴،۷۵
وهابیان ۱۹-۲۱،۲۳،۲۴،۲۹،۳۲،۳۶	قبائل نجد ۱۴۸
۴۴،۵۷،۶۱،۷۲،۷۴،۷۵،۸۸	م
۹۰،۹۲،۹۴،۹۵،۹۷،۱۰۲	متکلمان ۷۲، ۱۱۷
۱۰۵،۱۰۶،۱۰۹،۱۱۱،۱۱۶	مذاهب اربعه ۵۸،۷۰،۱۱۶،۱۲۲
۱۱۸-۱۲۵،۱۲۹،۱۳۱،۱۳۴	مذهب تشیع ۱۲۷
۱۳۵،۱۳۶،۱۴۸،۱۵۲،۱۵۴	مذهب حنبلی ۲۰،۲۴،۲۹،۱۱۶،۱۱۷
۱۵۶،۱۵۷،۱۵۸،۱۵۹،۱۶۰	۲۴۱،۲۶۱
۱۶۲،۱۶۵،۱۶۷،۱۶۹،۱۷۶	مذهب شافعی ۶۱
۱۷۸،۱۸۰،۱۸۱،۱۸۵-۱۸۷	مذهب شیعه ۲۰، ۱۲۷
۲۰۹،۲۱۵،۲۱۶،۲۳۸،۲۴۱	مذهب وهابی ۱۹،۲۰،۲۴،۷۴، ۱۲۴
۲۵۰،۲۵۲،۲۶۳،۲۶۷	۱۴۸، ۱۶۲
ی	مرجئه ۳۳
یهود ۱۳۲	

۴ - نام کتابها و نوشته ها

اعیان الشیعه ۱۲۹	۱
الاکلیل ۱۱۶	احسن التواریخ ۲۵۴
امروز جهان اسلام ۷۶	ازهاق الباطل ۱۲۹
انساب سمرانی ۱۹	الاسلام فی القرن العشرين ۱۲۸
البحر المحيط ۳۳	الاعلام الموقعین ۴۶، ۶۰

تطهير الاعتقاد ٩٢
تنزيل السكينة على قناديل المدينة ٤١
التوحيد (كتاب) ١١٣، ٩٣
ث

ثلاث رسائل ٩٧، ٩٦، ٩٥
الثورة العربية الكبرى ٢٠٥

ج

جامع الصغير ١٠٩
جزيرة العرب فى القرن العشرين
٩١، ٩٠، ٨٥، ٨٢، ٧٣، ٢٨
١٢٣، ١١٩، ١١٧، ١١٢، ١٠٢
١٥١، ١٤٥، ١٤٣، ١٤١، ١٤٠
٢٠٥، ٢٠٣، ١٩٨، ١٩٧، ١٥٤
٢٥٧، ٢٥٦، ٢٤٨، ٢٤٥، ٢٤٤
الجواب الباهر ٠٤٧، ٣٨، ٣٦، ٣٥
٧١، ٦٨، ٦٧، ٦٣، ٦٠، ٥٦، ٥٤
جولة فى ربوع شرق الادنى ٥١
جوهر المنظم ٢٤

ح

حاضر العالم الاسلامى ١٢٦
حدايق السياحة ٢٦٦، ٢٦٥
حديقة الزوراء ٢٣٢

خ

خلاصة الاثر ٢٢٨، ٢٢٧
خلاصة الكلام ١٢٢، ٩٩

د

دائرة المعارف اسلامى ٨٦، ٨٥
١٧٨، ١٧١، ١٦٠، ١٥١، ١٤٩
دائرة المعارف فريد وجدى ٢١
دراسات اسلاميه ٨٤
درة المفيدة ٢٤
درر الفوائد ٢٥٢
الدعوة الاسلامية ١٢٩
دوحة الوزراء ١٦٠، ١٦٥، ١٦٩
١٧٢، ١٧١

البداية والنهاية ٢٤
بدايع الزهور ٢٥٥، ١٨٧
البدر الطالع ٢٥٩، ٢٧
البراهين الجليله ١٢٩

ب

بستان السباحه ١٣٤

ت

تاريخ ابن بشر نجدى ٨٠
تاريخ بغداد ١٧٧، ٧٩
تاريخ رضى ٢٣٠
تاريخ شاهنشاهى عضدالدوله ١٤٣
تاريخ عصامى ٢٢٩
تاريخ كربلا ١٦٥، ١٦٢
تاريخ مذهبي قم ٢٥٣، ٥٩
تاريخ مكه ١٥٦، ١٥٢، ١٤٦، ١٢١
٢٠٦، ٢٠١، ١٩٨، ١٧٧، ١٥٧
٢٣٠، ٢٢٩، ٢٢٨، ٢٠٩، ٢٠٨

٢٣٥، ٢٣٤

تاريخ المملكة العربية السعودية ٩٠، ٩١
١٥٨، ١٥٤، ١٥٣، ١٤٦، ١١٦
١٧٧، ١٧١، ١٦٦، ١٦١، ١٥٩
١٨٨، ١٨٧، ١٨٥، ١٨١، ١٧٩
٢٢٤، ٢١٤، ١٩٧، ١٩٥، ١٩٢
٢٤٢، ٢٣٨

تاريخ نجد ١١٠، ٩٥، ٨٩، ٨٤، ٢١

١٢٢، ١٢٠، ١١٨، ١١٦، ١١٥

١٣٩، ١٣٧، ١٢٥

تجارب الامم ٢٥٤، ٢٢

تحفة ابن عساكر ٤٤

تحفة الحرمين ٢٢٠

تحفة العالم ١٣٤، ١٣٣، ١٣١، ٧٥

١٦٧

تذكرة الحفاظ ٢٤

تذكرة شاه تهماسب ٢٣٢

ذ

ذيل تحفة العالم ١٦٧

ذيل التحفة ١٣٣، ١٣١

ر

رحلة ابن بطوطة ٤٦

رحلة ابن جبير ٤٠

الرد على الاخواني ٣٦، ٣٥، ٣١، ٢٠

١٣٣، ١٣١، ١٣٠، ١٢٩، ١٢٨، ١٢٧، ١٢٦، ١٢٥، ١٢٤، ١٢٣، ١٢٢، ١٢١، ١٢٠، ١١٩، ١١٨، ١١٧، ١١٦، ١١٥، ١١٤، ١١٣، ١١٢، ١١١، ١١٠، ١٠٩، ١٠٨، ١٠٧، ١٠٦، ١٠٥، ١٠٤، ١٠٣، ١٠٢، ١٠١، ١٠٠، ٩٩، ٩٨، ٩٧، ٩٦، ٩٥، ٩٤، ٩٣، ٩٢، ٩١، ٩٠، ٨٩، ٨٨، ٨٧، ٨٦، ٨٥، ٨٤، ٨٣، ٨٢، ٨١، ٨٠، ٧٩، ٧٨، ٧٧، ٧٦، ٧٥، ٧٤، ٧٣، ٧٢، ٧١، ٧٠، ٦٩، ٦٨، ٦٧، ٦٦، ٦٥، ٦٤، ٦٣، ٦٢، ٦١، ٦٠، ٥٩، ٥٨، ٥٧، ٥٦، ٥٥، ٥٤، ٥٣، ٥٢، ٥١، ٥٠، ٤٩، ٤٨، ٤٧، ٤٦، ٤٥، ٤٤، ٤٣، ٤٢، ٤١، ٤٠، ٣٩، ٣٨، ٣٧، ٣٦، ٣٥، ٣٤، ٣٣، ٣٢، ٣١، ٣٠، ٢٩، ٢٨، ٢٧، ٢٦، ٢٥، ٢٤، ٢٣، ٢٢، ٢١، ٢٠، ١٩، ١٨، ١٧، ١٦، ١٥، ١٤، ١٣، ١٢، ١١، ١٠، ٩، ٨، ٧، ٦، ٥، ٤، ٣، ٢، ١، ٠

١١٠، ٦٩، ٦٧

رسائل ابن تيمية ٨٥

رسائل عمليه ٩٣، ٩٢

رسالة العقيدة الحموية ٩٥، ٣٢

رسالة عقيدة الفرقة الناجية ١٥١،

٢٤٤

رسالة العقيدة الواسطية ٢٥

روضات الجنات ١٦٢

روضة الصفاي ناصري ١٦٨، ١٣٥

١٧٠

رفع الملام عن الائمة الاعلام ١١٧

روزنامه ام القرى ١١٣، ١٠١، ٩٨

٢٢٦

ز

زعماء الاصلاح ١٢٧، ٨٥، ٧٦، ٢١

س

سفرنامه ميرزا ابوطالب ١٦٥

سنن ابي داود ١٠٩، ٥٧، ٤٣

السياسة الشرعية ٢١٣

سيرتنا وسنتنا ٢٥١

ش

شرح جامع صغير ١٠٦

شفاء السقام ٢٤

شفاء النرام ٥٧، ٣٧

ص

صحيح بخارى ٩٤

صحيح مسلم ٥٧، ٣٧

صحيفة سجادية ٦٦

صدف ١٧٤

الصراع بين الوثنية والاسلام ١٢٩

الصواعق الالهية في الرد على الوهابية

١٢٨، ١٢٧

ط

طبقات الفقهاء شيرازي ١١٦

ع

عجائب الآثار ١٨٥

عقيدة الفرقة الناجية ٩٦

العقيدة الواسطية ٣٤

عمدة الاخبار ١٠٩، ١٠٥

عنوان المجد في تاريخ نجد ١٦١

١٩١

غ

الغدير ٢٤، ٤٩، ٥٨، ١٢٩، ٢٥١

غرائب الاثر ١٧٢

ف

فتاوى الكبرى ٢٦، ٣٢، ٣١، ٢٩

٤٣، ٥٣، ٦٠، ٦٨، ٧٠، ٧١

١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٢، ٤١٣، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٨، ٤٨٩، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٢، ٤٩٣، ٤٩٤، ٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٧، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٢٧، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣١، ٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٤، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٤١، ٥٤٢، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٤٥، ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٤٨، ٥٤٩، ٥٥٠، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٥، ٥٥٦، ٥٥٧، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٦٢، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٦٦، ٥٦٧، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧٠، ٥٧١، ٥٧٢، ٥٧٣، ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٧٨، ٥٧٩، ٥٨٠، ٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٨٥، ٥٨٦، ٥٨٧، ٥٨٨، ٥٨٩، ٥٩٠، ٥٩١، ٥٩٢، ٥٩٣، ٥٩٤، ٥٩٥، ٥٩٦، ٥٩٧، ٥٩٨، ٥٩٩، ٦٠٠، ٦٠١، ٦٠٢، ٦٠٣، ٦٠٤، ٦٠٥، ٦٠٦، ٦٠٧، ٦٠٨، ٦٠٩، ٦١٠، ٦١١، ٦١٢، ٦١٣، ٦١٤، ٦١٥، ٦١٦، ٦١٧، ٦١٨، ٦١٩، ٦٢٠، ٦٢١، ٦٢٢، ٦٢٣، ٦٢٤، ٦٢٥، ٦٢٦، ٦٢٧، ٦٢٨، ٦٢٩، ٦٣٠، ٦٣١، ٦٣٢، ٦٣٣، ٦٣٤، ٦٣٥، ٦٣٦، ٦٣٧، ٦٣٨، ٦٣٩، ٦٤٠، ٦٤١، ٦٤٢، ٦٤٣، ٦٤٤، ٦٤٥، ٦٤٦، ٦٤٧، ٦٤٨، ٦٤٩، ٦٥٠، ٦٥١، ٦٥٢، ٦٥٣، ٦٥٤، ٦٥٥، ٦٥٦، ٦٥٧، ٦٥٨، ٦٥٩، ٦٦٠، ٦٦١، ٦٦٢، ٦٦٣، ٦٦٤، ٦٦٥، ٦٦٦، ٦٦٧، ٦٦٨، ٦٦٩، ٦٧٠، ٦٧١، ٦٧٢، ٦٧٣، ٦٧٤، ٦٧٥، ٦٧٦، ٦٧٧، ٦٧٨، ٦٧٩، ٦٨٠، ٦٨١، ٦٨٢، ٦٨٣، ٦٨٤، ٦٨٥، ٦٨٦، ٦٨٧، ٦٨٨، ٦٨٩، ٦٩٠، ٦٩١، ٦٩٢، ٦٩٣، ٦٩٤، ٦٩٥، ٦٩٦، ٦٩٧، ٦٩٨، ٦٩٩، ٧٠٠، ٧٠١، ٧٠٢، ٧٠٣، ٧٠٤، ٧٠٥، ٧٠٦، ٧٠٧، ٧٠٨، ٧٠٩، ٧١٠، ٧١١، ٧١٢، ٧١٣، ٧١٤، ٧١٥، ٧١٦، ٧١٧، ٧١٨، ٧١٩، ٧٢٠، ٧٢١، ٧٢٢، ٧٢٣، ٧٢٤، ٧٢٥، ٧٢٦، ٧٢٧، ٧٢٨، ٧٢٩، ٧٣٠، ٧٣١، ٧٣٢، ٧٣٣، ٧٣٤، ٧٣٥، ٧٣٦، ٧٣٧، ٧٣٨، ٧٣٩، ٧٤٠، ٧٤١، ٧٤٢، ٧٤٣، ٧٤٤، ٧٤٥، ٧٤٦، ٧٤٧، ٧٤٨، ٧٤٩، ٧٥٠، ٧٥١، ٧٥٢، ٧٥٣، ٧٥٤، ٧٥٥، ٧٥٦، ٧٥٧، ٧٥٨، ٧٥٩، ٧٦٠، ٧٦١، ٧٦٢، ٧٦٣، ٧٦٤، ٧٦٥، ٧٦٦، ٧٦٧، ٧٦٨، ٧٦٩، ٧٧٠، ٧٧١، ٧٧٢، ٧٧٣، ٧٧٤، ٧٧٥، ٧٧٦، ٧٧٧، ٧٧٨، ٧٧٩، ٧٨٠، ٧٨١، ٧٨٢، ٧٨٣، ٧٨٤، ٧٨٥، ٧٨٦، ٧٨٧، ٧٨٨، ٧٨٩، ٧٩٠، ٧٩١، ٧٩٢، ٧٩٣، ٧٩٤، ٧٩٥، ٧٩٦، ٧٩٧، ٧٩٨، ٧٩٩، ٨٠٠، ٨٠١، ٨٠٢، ٨٠٣، ٨٠٤، ٨٠٥، ٨٠٦، ٨٠٧، ٨٠٨، ٨٠٩، ٨١٠، ٨١١، ٨١٢، ٨١٣، ٨١٤، ٨١٥، ٨١٦، ٨١٧، ٨١٨، ٨١٩، ٨٢٠، ٨٢١، ٨٢٢، ٨٢٣، ٨٢٤، ٨٢٥، ٨٢٦، ٨٢٧، ٨٢٨، ٨٢٩، ٨٣٠، ٨٣١، ٨٣٢، ٨٣٣، ٨٣٤، ٨٣٥، ٨٣٦، ٨٣٧، ٨٣٨، ٨٣٩، ٨٤٠، ٨٤١، ٨٤٢، ٨٤٣، ٨٤٤، ٨٤٥، ٨٤٦، ٨٤٧، ٨٤٨، ٨٤٩، ٨٥٠، ٨٥١، ٨٥٢، ٨٥٣، ٨٥٤، ٨٥٥، ٨٥٦، ٨٥٧، ٨٥٨، ٨٥٩، ٨٦٠، ٨٦١، ٨٦٢، ٨٦٣، ٨٦٤، ٨٦٥، ٨٦٦، ٨٦٧، ٨٦٨، ٨٦٩، ٨٧٠، ٨٧١، ٨٧٢، ٨٧٣، ٨٧٤، ٨٧٥، ٨٧٦، ٨٧٧، ٨٧٨، ٨٧٩، ٨٨٠، ٨٨١، ٨٨٢، ٨٨٣، ٨٨٤، ٨٨٥، ٨٨٦، ٨٨٧، ٨٨٨، ٨٨٩، ٨٩٠، ٨٩١، ٨٩٢، ٨٩٣، ٨٩٤، ٨٩٥، ٨٩٦، ٨٩٧، ٨٩٨، ٨٩٩، ٩٠٠، ٩٠١، ٩٠٢، ٩٠٣، ٩٠٤، ٩٠٥، ٩٠٦، ٩٠٧، ٩٠٨، ٩٠٩، ٩١٠، ٩١١، ٩١٢، ٩١٣، ٩١٤، ٩١٥، ٩١٦، ٩١٧، ٩١٨، ٩١٩، ٩٢٠، ٩٢١، ٩٢٢، ٩٢٣، ٩٢٤، ٩٢٥، ٩٢٦، ٩٢٧، ٩٢٨، ٩٢٩، ٩٣٠، ٩٣١، ٩٣٢، ٩٣٣، ٩٣٤، ٩٣٥، ٩٣٦، ٩٣٧، ٩٣٨، ٩٣٩، ٩٤٠، ٩٤١، ٩٤٢، ٩٤٣، ٩٤٤، ٩٤٥، ٩٤٦، ٩٤٧، ٩٤٨، ٩٤٩، ٩٥٠، ٩٥١، ٩٥٢، ٩٥٣، ٩٥٤، ٩٥٥، ٩٥٦، ٩٥٧، ٩٥٨، ٩٥٩، ٩٦٠، ٩٦١، ٩٦٢، ٩٦٣، ٩٦٤، ٩٦٥، ٩٦٦، ٩٦٧، ٩٦٨، ٩٦٩، ٩٧٠، ٩٧١، ٩٧٢، ٩٧٣، ٩٧٤، ٩٧٥، ٩٧٦، ٩٧٧، ٩٧٨، ٩٧٩، ٩٨٠، ٩٨١، ٩٨٢، ٩٨٣، ٩٨٤، ٩٨٥، ٩٨٦، ٩٨٧، ٩٨٨، ٩٨٩، ٩٩٠، ٩٩١، ٩٩٢، ٩٩٣، ٩٩٤، ٩٩٥، ٩٩٦، ٩٩٧، ٩٩٨، ٩٩٩، ١٠٠٠، ١٠٠١، ١٠٠٢، ١٠٠٣، ١٠٠٤، ١٠٠٥، ١٠٠٦، ١٠٠٧، ١٠٠٨، ١٠٠٩، ١٠١٠، ١٠١١، ١٠١٢، ١٠١٣، ١٠١٤، ١٠١٥، ١٠١٦، ١٠١٧، ١٠١٨، ١٠١٩، ١٠٢٠، ١٠٢١، ١٠٢٢، ١٠٢٣، ١٠٢٤، ١٠٢٥، ١٠٢٦، ١٠٢٧، ١٠٢٨، ١٠٢٩، ١٠٣٠، ١٠٣١، ١٠٣٢، ١٠٣٣، ١٠٣٤، ١٠٣٥، ١٠٣٦، ١٠٣٧، ١٠٣٨، ١٠٣٩، ١٠٤٠، ١٠٤١، ١٠٤٢، ١٠٤٣، ١٠٤٤، ١٠٤٥، ١٠٤٦، ١٠٤٧، ١٠٤٨، ١٠٤٩، ١٠٥٠، ١٠٥١، ١٠٥٢، ١٠٥٣، ١٠٥٤، ١٠٥٥، ١٠٥٦، ١٠٥٧، ١٠٥٨، ١٠٥٩، ١٠٦٠، ١٠٦١، ١٠٦٢، ١٠٦٣، ١٠٦٤، ١٠٦٥، ١٠٦٦، ١٠٦٧، ١٠٦٨، ١٠٦٩، ١٠٧٠، ١٠٧١، ١٠٧٢، ١٠٧٣، ١٠٧٤، ١٠٧٥، ١٠٧٦، ١٠٧٧، ١٠٧٨، ١٠٧٩، ١٠٨٠، ١٠٨١، ١٠٨٢، ١٠٨٣، ١٠٨٤، ١٠٨٥، ١٠٨٦، ١٠٨٧، ١٠٨٨، ١٠٨٩، ١٠٩٠، ١٠٩١، ١٠٩٢، ١٠٩٣، ١٠٩٤، ١٠٩٥، ١٠٩٦، ١٠٩٧، ١٠٩٨، ١٠٩٩، ١١٠٠، ١١٠١، ١١٠٢، ١١٠٣، ١١٠٤، ١١٠٥، ١١٠٦، ١١٠٧، ١١٠٨، ١١٠٩، ١١١٠، ١١١١، ١١١٢، ١١١٣، ١١١٤، ١١١٥، ١١١٦، ١١١٧، ١١١٨، ١١١٩، ١١٢٠، ١١٢١، ١١٢٢، ١١٢٣، ١١٢٤، ١١٢٥، ١١٢٦، ١١٢٧، ١١٢٨، ١١٢٩، ١١٣٠، ١١٣١، ١١٣٢، ١١٣٣، ١١٣٤، ١١٣٥، ١١٣٦، ١١٣٧، ١١٣٨، ١١٣٩، ١١٤٠، ١١٤١، ١١٤٢، ١١٤٣، ١١٤٤، ١١٤٥، ١١٤٦، ١١٤٧، ١١٤٨، ١١٤٩، ١١٥٠، ١١٥١، ١١٥٢، ١١٥٣، ١١٥٤، ١١٥٥، ١١٥٦،



مفتاح الكرامة ١٦٢، ١٦٥، ١٦٧،

١٧٥، ١٧٤

مقالات الاسلاميين ٣٣

المقالة المرضية ٢٥

المملكة العربية السعودية ٢١٠

المنتظم ابن جوزي ١٩

منتظم ناصري ١٣٥، ١٦٩

منتقى الاخبار ٢٥٩

منشور سلطان عبد العزيز ٩٢

مناسك حج المشاهد ٥٣

منهاج الاستقامة في اثبات الامامة ٣٢

منهاج السنة ٣٢، ٣٤

منهج الرشاد ١٢٩

موطأ ٥٧

ن

ناسخ التواريخ ٧٥، ٧٦، ١٣٥، ١٦٩

١٨٠، ٢٣٦

نامة دانشوران ٢٥

نجد الحديث ١٩٢

نيل الاوطار ٢٥٩

وفاء الوفاء ٣٨، ٤٥، ٥٨، ٧٠، ١٠٤

١٠٧، ١٠٨، ٢٢١، ٢٢٢

و

وقايع السفين ٢٢٨

هـ

هداية السبيل ٢١٩، ٢٢٠

هدية السنية ٩٩، ١٢٣

هديه طيبة ٨٩، ١٠٢

هذي هي الوهابية ٩٢، ٩٦، ١١٨

١٢٩

ي

يقظة العرب ١٧٨، ٢١٠

١٢٢، ١٢٣، ١٢٨، ١٢٩، ١٥٧

٢١٦، ٢١٧، ٢٢٣، ٢٥٢

كشف الشبهات ٨٤، ٨٩، ٩٢، ٩٥

١٥٧، ٩٨

كشف النطاء ١٧٣

كشف النقاب عن عقائد ابن عبد الوهاب

١٢٩

كنز المدفون ٢٥٢

ل

اللمعات الفريدة في المسائل المفيدة

١٢٩

م

ماضي النجف وحاضرها ١٧١، ١٧٢

١٧٣، ١٧٥، ١٧٦

مجلة البلاد السعودية ٢٣٩، ٢٤٨

مجلة المقتطف ٢١

مجلة المنار ٢٦٠

مجموعة التوحيد ١٠٩، ١١٣

مجموعة الرسائل ٢٥، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٤٧

١١٤، ٦٩

المختار من تاريخ الجبرتي ١٢٠، ١٥٨

١٨٠، ١٨٦، ١٨٧

مختصر سيرة الرسول ٩٦

المذاهب الاسلامية ٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٥

مرآت الجنان ٢٤

مرآت الحرمين ٢٢١، ٢٥٣، ٢٥٤

مروج الذهب ١٠٤، ٢٢١

مسائل الجاهلية ١٠٣

مسند ابي شيبة ٤٨

مسند احمد ٤٧، ٥٦، ١٠٩

المستوعب ٥٧

معجم البلدان ١٣٨

مفاكهة الخلان ٢٣١

